MS Pers
76

76

اکبر نامہ

مسلم مسکین

و مکمل

ابواب الجنان جلد ثانی

تمام شد

1726
76
In persan

الفضيلة
للمعارف

هذا كتاب ابواب الجنان حبلة نازمن محمد فيض الواعظ رحمة الله تعالى

وبه نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم

زلال مقالى كه از چشمه سار دل بجدول زبان جارى و بوستان جان فزاى دين و ايمان بآبيارى توانديشه ميتواند بود جز بحمد خداوندى جلّت عظمته و عمّت نعمته كه سلطان روح را در مملكت بدن مسكن ساخته بر چار بالشتى عناصر اربعه تكيه داده است و وزير عقل را مهر بشتى دل بر كردن او انداخته برشته تدبير معاش و معاد در كف اختيار نهاده اجزاء نسخه وجود انى را برشته عمر و زندگانى شيرازه كرده سوادهٔ دلها و بطالهٔ ان براى خواندن كتاب معرفت روشن ميسازد و مرآت قلوب عبّاد بريخته سينهاى قبته جهانارا تمام صور خيالى بصيقل فكرت از زنگ غفلت مى پردازد چراغ دلفروز سخن در شكوهٔ دهن بفتيلهٔ زبان دروغن قوت و غلهٔ جان از كارخانه فضل و انعام ايزد و نهال قامهٔ خامهٔ در گلشن نامه بر برگ خط و شكوفهٔ لفظ و ميوهٔ معنى بتمام باغبان الهام او بكلاب تبخ سخنان خوش آبش دلسوزى از كلبرگ زبان ناصحان كشيده بر چهرهٔ خاطر گران جوانان فراش غفلت مى افشاند و آب منصفين دلنشين را بر سر نفس و دل سخن را از چهار رگهاى عنصرى بحقيق برآورده گلشن حسن اختيار را بان سيراب ميكرداند نرگس شهلاى حور چشم را در گلدوهاى سرا پرورده عالم را بان در ديده اهل نظر جلوه گر كرده است و تاكى نفس را بمدارات تو اهم بدل كشيده جهه تيز مزاق طبع سخن فهمان الوان اعناب كلمه و كلام ازان بياد آورده كاتب قدرتش كاغذ روزرا آهار صبح و مهرهٔ آفتاب كشيده و با قلم دست و پاى كاغذ لام را بر قام تلاش معاش مرقوم ساخته

وفراش حکمتش گردسرای عالم خاک را جبهۀ آسایش قوس وحواس عامه ناس پرده زنبوری ظلمت کشیده ازمخمل
مشکین شب فراش خواب می اندازد ذلیل نهاردو فرداز حکمت اقبت وخوان بهاردو فضل از کتاب
فرصت بساط ضغش عروس جهان را به سرخاب وسفیداب شفق وفلق آراسته سرمه ظلمت لیل دردیده
کشیده است وزلف دراز روزگار را تو الی شهور وسنین چین چین خانه جامه معذرات لیل
ونهارش پوشیده نرگس چشم را سرمه سیاهی داده طاق ابروی فلک را وسمه کبودی نهاده نسترین
صبح درگلدان شام را درچهار باغ فصول اربعه تسکفتگ ارجوپار قدرت اقبت درکنار ونرگس ماه ورنیق مهررا در
نرگدان غوررسپهر نازکه از آب حکمت او درساحت امکان بنای عمارت وزی را عجب بمصالح
تدابیر معمار ابداع او بمهد وکمش ازمنه وهورا عرق بندی سنین وشهور باعجاز مشیت او فرمحه
دایه عطوفتش طفلان تولان روزوشب را ازدوشمامه پستان مه روباه شیر نوردا ده وقلم
شفقتش کودکان عقول دارای بنی آدم دردل تاریک عالم کتاب تجربه درپیش نهاده کل چنان حکمتش
رزکهای گوناگون بدایع صنع او هریک باعجبت وسلکان راه طریقتش معرفتش رادرظلمت حیرت
ازنورظهورش هرلاله راچراغی بادیه پرنور معرفتش راه سنگ نشیبه ایت ونخل ظهور قدرتش را
هرخاری ریشه زهی لطف شفقت که ماسبده کان بی نام ونشان را بندای فَفِرُّوا اِلَی اللّٰه
بکنف حمایت خود خانده وزهی کبریا وعظمت که اوهام عقول خاک زاده کان فضول رابدرجات کش
ما التراب وربّ الارباب ازسخت معرفت کنه خویش رانده کعبه قرب ازان دوربزات که اگر
انبیا زاران علایق وعوایق رئیسی شفیق توفیق اوطی طرایق او توانند نمود وایوان آشنایش ازان بالا
رفیع تر که گران خیزان خاک دامن کبریا عالم بی تعلق کمندوسیله دشنه غایت القصوی ازآن صعود نتوانند
فرمود درفیض توفیق انراه بی پایان وکمندوسیله ایوان صلات پنهان چه تواند بود جزاقتدار پروا شاع
سروری که نسبت اسم جنبش سرمایه افتتاح آدمیان لمعت وسرخط سبده کیش نامه آرادی عالمیان
لمعت پیرهن براقش گفتگوی تخت جم رابباد فراموشی داده وحدیث مهرنبوتش سخن خاتم سلیمان را

تحرات

2

مهر خاموشی بر لب نهاده قلم انگشت تحیر بدندان گزیده صفحه بیاض چهره قرص ماه خط کشیده نقاش صنع حکیم از
سطوت صنع جهانگشای او بغارستان در خزیده و آدار حسن بعیف اکر صنت ملاحت او نشیدی در طلبش اطراف
عالم ندویدی و نسیم نفس عیسوی اگر مدد دلاله اوصاف او نفطیدی سبب حیات اموات نگردیدی مهر تابان از پیکر
تن چون جانش سر قدم بر فلک تاخته و ماه نو را بنت که خم ابروی مبارکش در عالم مثل را لبه ساخته کران قدری
که تا از جهان یک بعد عالم خاک نهاده بنت دولت بیری چون لطافی کسه ی در هم شکست و ولای ساغر که تا علم
نورش بر جمع ظهور کشوده بر پای خابت ثمله دین حجوبیت از ضعف چون آتشکده کهن بغر جلالش شب معراج
یک بنبل نظر امت بلندش برابر کنج مال هر کنز بخزانه دنیا نپرداخته و نخل خم ارجمندش عالم خاک را
اصلا سایه بر سر نیفکنده اغنی جراغ دودمان ابوالبشر بش خرام شفیعان محشر سرحلقه زلال
صدق و صفا حضرت اقدس ابوالقاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بت ای زآرزوی تو شرمنده استغفارها
پیوسته بر کوه شفاعت خاهیت کردارها ؛ تا نسیم خلق جانبخش نور عالم روزید ؛ خاست از دلها غبار ظلمت انکارها
از پی نظاره آئین مشرع انورت ؛ برهم افتاند از دل تا زبان اقرارها ؛ سایه تا از خالبوس مغفرت محروم شد
از خجالت گشت پنهان در پس دیوارها ؛ و بعد از سرور خلق و صفی الحبیب و ماه ان آفتاب که ملتوانه بهو
جز انکه که نورش پیکه این بیضه والا ارزجین احوالشر سطع لمعت و شمع تابان دیمان محملی آت کتاب
الهی رشته سحاب ست و اهی معاندان او را قطع سیدان سخن از شمع تابان مدایح سرایان
او چراغ نست و طی هستی از کلهای کونا کون ذکر فضایل از حد فزون او کل ریزان
در کتاب مردانگیش در چرید کیان لمعت و در انتساب جانفشانیش یک کتاب از شمع و چراغ
سنان بتعفش سرای دین و ایمان روشن لمعت و از آب و هوای خنجر و کرزش فضای امن
و امان گلشن از نهد نهالش تمخی مرگ در مذاق جانها شیرین و از وعده دیدار کرامتش
زنده دلان مرده نفس باز پسین رهبری که از طلاق دنیا بنول عذرا اسیر بها داده
و سروری که در راه خدا بر دوش مصطفی پا نهاده شهنشاهی که بر تخت علو همت بخشیدن خاتم

سلیمانی

سلیمانی کرده ودین پناهی که جهه احیای امرست قلوب از نفس حرایت اثر معجز عیسوی آورده ع لیشانی که پایه
اعتلا را از دوش مبارک مصطفی رسیده والامکانی که روز کمندی عنان آفتاب عالمتاب را باز کرد انیده
وصف یکتن که از حیرت ضرب دیتش بر تن دشمن زخمها را دهن باز ماندی عدد فکنی که حمله زهره گداز ش
جان خصم با مگر ابمرگ پیش بندی کوهر همتش از ان گران بهاتر است که جوهری قیاس بمیزان
نظر قدر شناس با عالم تواند سنجید وعرصه مدار کشور وزد هان رزم جوم دلایت ورا مین اهتش
از ان تنگ فضا تر که شبهه دران توان کنجید سخن مهنی طراز از اداء حق مدایش عاجز وشرمنده لیک
وفلم مدعا پرداز در تقریر من قبیش از جوهر معنی غیر تر و سر فرو افکنده ع عنی حلال مشکلها و سرمایه
سرور دلها محیط علم و کمال سمند رآتش قتال شاه کشور تسلیم و رضا حضرت امیر المومنین علی المرتضی
پت ان جهان بخشی که هر کز چشم نفس کاه سخا درکفش پیوند داد نهاده از هم جدا تبضه ارا از می سلم سر بنه بر در جهان
سکه را خوبش بالیدن ز نام او بجا از نگاه آرزوها خاطر او تبه چشم وز نگاه شاهد دنیا ضمیرش پارسا
عشوه دنیا ز دستش نخورد دل بهر فریب نبرد سپر زالی چنین تابد بپنجه شیر خدا وبعد از السلام حضرت گلشن
شرع را باغبان و قلعه دین را پاسبانی کشت طاعات را فلاحی و کشتی طاعات را ملاحی طریق
حق را دلیلی و بیان شبهات را خیلی بوستان دانش را سحابی و جهان آفرینش را آفتابی که مر نواند
کرد غیر او لاد اطهار و ذریه اخیار ایشان که کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا بر عصمت ایشان شهادت صریح دارد و حدیث
شریف مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلك
هو افقا واقتدای ایشان را وزیدنه می فرماید اللهم صل وسلم وبارك
علی محمد وال محمد افضل صلواتك وتسلیماتك وبرکاتك فی وعجل فرجهم
واهلك اعدائهم واجمعنا تحت لوائهم واحشرنا فی زمرتهم ووفقنا لطاعتهم
واعف عنا بعزتهم واغفر لنا بحرمتهم انك انت السمیع البصیر ونعم المولی ونعم النصیر

3

المؤلفه

یارب بفضل خویش کن‌هان مایه بخش ‌ از تست جمله بخشش و از ما خطا بخش ‌ هرچند نیستیم سزاوار بخشش
ما را برای شاه رسل مصطفی بخش ‌ ما در طریق بنده گیت کرسپاه ایم ‌ ما را شهوار عرصه مرتضی بخش
خیر بوختن اگرچه نباشد سزای ما ‌ ما را بحور نسبه خیر النسا بخش ‌ ما را که خسته لبیم ما بس غم جگر
از بهر خاطر حسن مجتبی بخش ‌ ما مجرمان که تشنه لب آب رحمتیم ‌ ما را بآب تشنه لبی کربلا بخش
یارب بآب دیده سجاد در دل او ‌ کز درد بیخودیم کرا دوا بخش ‌ در دوستی با قر و جعفر صادقیم
ما را بآن دو پیشرو اولیا بخش ‌ این ناسها بگریه کاظم شود رحم ‌ این جهلها بدانش علم رضا بخش
بر دامن تقی نقی دست ما بگیر ‌ ما را بآن جواد سخا بخش ‌ از عسکریت عاقبت کار ما بخش
زاین حسن اعتقاد بدیهی ما بخش ‌ شد زانتظار حجت چشم ما سفید ‌ ما را بدرد هجر یکی مهتا بخش
زاین چهارده بس لبیک بهر علی ‌ ما را بر این خاطر مریم حیا بخش ‌ و این خط شکسته بر دران چه اعتنا بخش
او را باین شکسته لبی پاسخ بخش ‌ حالش مپرس درد زحدش صبر کم ‌ حالش مپرس رحم نما دوا بخش

مقدمه از ابواب ثلثه کتاب ابواب الجنان که هر ورقش سرای خود بساری را کیخته و هر یکش طالبان منزل نجات را کمیدرهنت لیت در غنیمت شمردن عمر و زنده کانی و صرف کردن آن کنج بی خلف و گنجه ملایم این کلام و مناسب این مقام باشد در این باب سه مطلب است **مطلب اول** در شرافت عمر و بی بهائی آن **مطلب دوم** در بی اعتباری و بی وفائی آن عمر عزیز غنیمت شمردن **مطلب سیم** در غفلت آدمی از قدر و قیمت عمر و شیوه و سبب ذکر حال و بیان مذکرات آن **مطلب چهارم** در بیان آنکه عمر را نیز چهار فصلست و در هر فصلی هر یک از آن فصول **مطلب اول** در ذکر مصارف عمر بر سبیل تفصیل

اما **مطلب اول** سرشتان بادهٔ جوانی ‌ و بادوستان مایهٔ زندگانی ‌ مشغولان وضع دنیا سازی ‌
و تماشائیان معرکهٔ خیال بازی ‌ سکلان جولان دمادم وقت کوچ ‌ روزگران بار مطالب پوچ ‌
هوا رسیده کان بی یونفس دغنت بارکن ‌ غول بیابان طول امل ‌ بیهوده گردان کوچهای عیش و طرب ‌
هرزه خرجان زر و پول و فرصت ‌ کسنه مهاران لسبهٔ دل ‌ سر بهولان پادرگل ‌ باطل پرستان حق ناشناس ‌

قدر نادانان

قدر ندانان جواهر انفاس خشک کرده کان حاصل نخاست ☆ سر بصحرا داده کان حیات چه میدانید که هر دمی
از زنده کی در زنده کی گوهری خاست که بپای دستاهی جهانی توان نسفت چه جای شغلهای سهل و بازیچهای
کودکانه هیچ صاحب دلی و هوشمندی آنرا مبادله بموج سیراب و بی بقاتر از نفس برآب
و بابلیک سرچشمهٔ اجل دست و گریبان نگردد و چنین صرصر نفسهای هرزه در آن خرمن زنده کانی بی بهار
دست از مداوا کشیده باران موافق رشتهٔ امیدها بریده تندباد کاستین تقبض روح کشیده و بجای پاشور
دست از جهان شسته گردید نور نظر چون شمع مرده رنگ دیدهٔ آفتاب دیده پژمرد جوهر زبان در دود دلخت
دکان دهان را تعفن خمودتی بست و دیگ دماغ با فسردن آتش زنده کی از جوش نخاست خیالهای فسرده نخست
نخوابید را تبه روزی در کارخانهٔ بدن با تمام رسید و مستوفی قضا نسخهٔ نقار از سفینهٔ کافور و کفن
پیاض کشید ارکان بدن بسوزن اجل از هم بگسست خیاط دم آخر بقیچی نفس رشتهٔ عمر را آب بقا از سر گذشت
که جدائی روح نعش از خانهٔ جسم بر فشرد و زبان حال دم را بزبان حال سپرد هاتف غیبی آینهٔ هر نفس
کل نفس ذائقة الموت بگوش خانده و مژدهٔ فروز جراکم فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة و لا یستقدمون ساعتی جهان در ریگ نانده سیلاب غرق مرگ سوگهای نه بدل سر دادند و مار سور
بجای رفع طول امل بجان تن افتادند انگاه آدمی جهول ظلوم مفهوم را معلوم نیکهد که چگونه کنجی نشیند
و آسوده و بچه منفعت در ایکان واگذاشته معظم علم سکندر که بر عالمی حکم داشت؟ در ازدم که میرفت عالم از
میسر نبوش کزاو عالمی؟ نماند جهلت و هندش دمی؟ نهد از فرصت که عالم دمی است؟ دمی پیش دانا به از عالمی است؟
و چنین هر دمی سر از عالمی که سلطنت تمام عالم بران منوط و تحصیل مهمات دنیی و دینی بران مشروط هر دمش
سرمایهٔ کامرانی دو جهان کنت و هر نفسش گنجینهٔ حسن و جان هر روزنش کل چنان گلهای کونا کون
لهای رنگارنگ و هر بنش در جویبارهای کان راه باریک نبات سوچراغ امواج دهورش جبههٔ عبور از
کجا پرشور جهلی و غرور هر یک بفنیه ایست و نسیان و بهتورش برای صعود بر قصر جهان نهای دانش هر کدام زینهٔ
چه کلهای سرابی معارف که دران از شاخ رضع ریت بقا نمیتوان چید و چه دریای حباب

تسبیح و هلتبل که دران ماسر انگشت زبان برشته نفس میتوان کشید در کتب معتبره سابقا نبز که ازرش ما فیه مذکور گشت
که جامع کرامت دینی و دنیوی حضرت سلیمان نبی علی نبینا و بحرآتی تغیر یه بر زنگری که نشت حرات خیر ان کوکبه
و خشم دید کف لقد اوتی ابن داود ملکا عظیما حاصل معنی انکه خدای نعمتهای عظیمی به پسر داود داده
باد این سخن را بگوش حضرت سلیمان رسانیدند زنبیل که دران نشسته بود باد ان را برداشته پیش داود آمده نزد حرات
رفت و فرمود انما منیت الیک لئلا تمنی ما لا قدرة علیه تغیر برای همین بود نو آمدم که آرزوی
چیزی نکنی که ران قادر نیستی بعد ازان فرمود لتسبیحة واحدة یقبلها الله تعالی خیر مما اوتی داود
نیز در آینه بزرگی تسبیح که خدای تعالی ان را قبول کند بهتر است از انچه به پسر داود داده شده است و بطریق
دیگر این عبارت نیز ضمیمه انست که لان ثواب التسبیحة یبقی و ملک سلیمان یفنی تغیر برای انست که
ثواب یک تسبیح میماند و پادشاهی سلیمانی فنا میگردد و ممکن است که هر نفسی از انفاس که بتازگی خانه
و باغ و بستان میگوید و هر تسبیحی چنین که به از ملک سلیمان است آراسته باشد و هر عمری از اعمار
عمر مشتمل بر چندین نفس و هر سالی از سنین عمر مشتمل بر چندین ساعت و هر سالی مشتمل بر چندین شبانروز و عمر
آدمی مشتمل بر چندین سالست و بر انیقیاس سایر اذکار و اوراد و ادعیه و باقیات صالحات از فرض
و سنن و نفیس که در مطلب پنجم ان شاء الله مذکور خواهد شد پس عمری که بان تحصیل این همه فضل و ثواب توان
نمود و بچگان هر نفسی ازان کوی چندین چنین تواند ربود که ام الدنیا بان بازار میتواند گفت نظم

هر نفیس که سر زند از دم ما ارزست ❴ بان که ام الدنیا بازار لست ❵

و نیز هر یک از نعمتهای دنیا و محتاج و ضروریات آدمی بدلی و عوضی دلیل که حجت که از ری هنبان مشتمل غیر عمر گرانمایه که ان را بدلی و قایم مقامی بان هیچ میتواند بود چنانکه شیخ محدث رحمه الله بیان ان کرده و گفته است نظم بهاء الدین

کهنه دلقی ستار تن بس تواند ❴ در خرقه مجوت قند بسنده ❵ خوش بود مرغ پیاز نان خشک ❴ در نباشد
مژه به ارزن آب ❴ با کف خرما توانی خورد آب ❴ در نباشد مرکب رزم تن گام ❴ میتوان نه
هم سپای خویش گام ❴ در نباشد در رکاش از پی دویدن ❴ در رکابش نفرت ضلعی از تو بس ❴ در نباشد

خانهای

خانهای زرنگار منیوان مهوش بسه در کنج درغار ورنباشد فرش ارپرنیان طراز باحصیر کهنه مسجد باز
هرچه پیش درجهان دلکو عوض ورعوض گیرد ترا حاصل مرض بعوض دانی چه باشد در جهان عمر بیشه عمر قدر او بدان
سبحان الله این چه نادان و کودکیست آدمی که عمر بدان قدر و شرف دنیی چنین بی عوض و بی خطر
که اگر یکدم ان را بگنجهای عالم مشتری بشر بنمیفروشد و تا نگاه کرده همه ان را هیچ از دست داده
دافع غبن ان را نیز بکبینهٔ خاطر نهاده چنانکه شاعر گفته است اللهم شاءُ منی عمری فقلت
له ما بعت عمری بالدنیا و ما فیها ثم اشتراه بندار بلا ثمن تبتّ یدا صفقته
فدخاب شاد بها بغیر روزگار در مقام خریداری عمر من در آمد کفتم نمیفروشم
از ابد بنا و هرچه دران است بعه از ان خریداران را اندک اندک در فته هیچ قیمت ندارد جابر و هالک
باو چنین که فروشنده ان خایب و نا امید کردید صفت دست بهم زدن بایع و مشتری لرکت در وقت
سودا پس عبارت تبتّ یدا صفقته خالی از الطافی نیست باب اول در بیوفای عمر و بقای آن
دل مرده کان که بزند کانی دنیا دل نهاده و درست بنای این دیوار سسته بخاطر جمع دانا که نه انا
نمیدانند که نار عزیز عمر بسی زود کل و بیوفا و با این قدری بغایت سبک خیز و بی بقا است
شفق مثال نارنگ هستی کرفته رفته است و برق صفت جلوهٔ ظهور نهفته فنا پذیرفته است فوت جوانیش
از سلسلهٔ حسن و اعتبار نزاست و امتداد نانش از مدّ سراب ناپایدار تر امید صحتش در دل سپند آسا
تشنه و خسته است و رشتهٔ انفاسش چون نار عنکبوت بسته کسته لام جوانیش چون سرهای بهاری کم زنده
کانیت و موسم پیریش سرو روی تر از افتان زستانی کل صباحتش از کل صبح نیم رنکتر
و آب طراوتش از قطرهٔ شبنم بی درنکتر نالان نوخطیش چون رنک خضاب بیوفا و زود کل و دوران
سفید موئیش مانند صبح کاذب بی اصل و باطل مدبّ بش چون شدت مرض همه بیشعوری و نادانی
و عهد پیریش چون ایام نقاهت جمله ضعف و ناتوانی سمندش تندروتر تبا زبانه اجل همیشه
در تک و تاز و طایر تیز پرش بدو باز روز و شب دمبسته در پرواز و له اخبار اقدس سبحانی و آفرینندهٔ

مرگ و زنده گانی چند جا در آیات، و برگ قصه از جنبش نبات دنیای فانی را ببرده تشبیه و تمثیل فرموده که چند
روزی طراوت و خرمی دارد و بعد ازان رو به خشکی و زردی میگذارد و از جمله در سوره مبارکه کهف فرموده است
وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَآءٍ اَنْزَلْنٰهُ مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ فَاَصْبَحَ
هَشِيْمًا تَذْرُوْهُ الرِّيٰحُ خلاصه مضمون کلام هر اثر نظام بنا بر یک احتمال اینکه زنده گانی دنیا مانند
گیاهیست که آب باران نشو و نما یافته و از غایت نا پسندیده گی وقوت درهم بافته باشد و بعد ازان خشک
و درهم شکسته گردد چنانکه بادها ان را متفرق و پراگنده سازد المؤلفه چند دانه دل بمزرع منی که نسبت تا
گاه بر یک خوشه بهم در شکسته است ؎ جز دل که نشد نه برا و قوم محمد دل ؎ دیگر بزنده گانی دنیا چه نسبت
وسید سرور آدمیان و چشم چراغ عالمیان یعنی حضرت افضل النبیین صلعم در وصایای دل آرای هدایت مآبی
که ابو ذر غفاری رحمة الله در انها می طلبد خطبه وبوطلت او فرماید فواید انها را بگوش عامه خلایق رسانیده
فرموده که یا اباذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء و اذا امسيت فلا تحدث نفسك
بالصباح وخذ من صحتك وسقمك ومن حياتك قبل موتك فانك لا تدري اسمك غدا
معنی انکه چون صباح کردی خود گمان مکن و چشم بشب مدار خود اندیشه صباح مکن بغیر انقدر اعتماد
بر زنده گانی خود نداشته باش که بسا خود را زنده انگاری یا فردا ببینی از عمر خود شماری و فراگیر بهره
عبادتی از تندرستی خود پیش از انکه بگرفتن مبتلا گردی و میسر نشود و از ایام زنده گانی خود پیش از انکه بمیری و فرصت
از دست برود چه بر بستگه تو نمیداند که فردا نام تو چه خواهد بود و از جمله زنده گان نام شمرده خواهی شد یا از جمله مرده گان
و هم ازانست و صه مشهور است که احوال آدمی را در دنیا و بقای او را در این عاریتسرا تمثیل فرموده اند بحال
سواری که در روز گرمی سرا پرده بر سر درختی بندد و ساعتی در سایه ان نشیند و بعد ازان رو براه آرد و از خواب
که اندکی در مجموعه ۲ ورام ۲ مذکور است که اسامه ابن زید کنیزی بصد دینار بوعده یکماه خریده بود و این خبر
کنیز بسمع حضرت خاتمه عالم صلعم معروض گشته فرمود که لا تعجبون من اسامة المشتری الی شهر انما اسامة
لطویل الامل لا یتعجب میکنید از اسامه که چیزی وعده یکماه می خرد بر بستگه هر آینه آرمیده در ازدل ا

ارشید الانام ص

که یکماه

که یکماه نزنده کے خود اغبار دارد والذی نفسی بیدہ ما طرفت عیناى الا ظننت انّ شقراى لا یلتقیان
حتّی یقبض اللّٰہ روحی ولا رفعت نظرة فی وظننت انی واضعة حتی اقبض من الموت حاصل معنی آنکہ
قسم بآنکہ جان من بدست قدرت اوست کہ چشم بر هم نزدم مگر آنکہ سخن من این بود کہ پلکهای من بهم نرسیده
جدا نشد قبض روح من ظاهر گردد و چشم نگشودم کہ ظن من این بود کہ مرگ چندان امان نخواهد داد کہ بار دیگر
چشم بر هم نهم و لقمه نگرفتم مگر آنکہ مضغون من این بود کہ مرگ آنرا در کلوی من خواهد گرفت و حضرت شاه
اولیا و زنده کاذ دلها از عشر خطاب با امیر المؤمنین ع در بعضی از کتب بلاغت نظام خود فرموده اند
کہ المدّة وانّ طالت قصیرة مقصود امیکلام و مراد ان امام همام اینست کہ عمر زنده کاذ هر چند
دراز باشد کوتاهست چون آدمی تا جزء نشود ایمن از فتنه و انتها پذیر فتنه است و لهذا حضرت نوح
علی نبیّنا و علیه السلام با آنکه بنا بر روایتی که شیخ صدوق از اکمال الدین ذکر نموده که عمر هزار و پانصد سال
زنده کاذ کرد چون وقت رحلت رسید قابض ارواح جنبه نقد روح مطهرش از عالم بالا حاضر
گردید آن جناب در التفات نشد بملک الموت سلام کرد جواب سلام گفته از سبب ورود استعلام نمود گفت
آمده ام تا قبض روح تو کنم فرمود کہ مرا کاری از آفتاب نمانده بر روم گفت آری پس آن حضرت از ایوان بیرون
آمد فرمود یا ملک الموت کہ کأنّما مرّ فیّ من الدّنیا مثل تحوّلی من الشمس الی الظلّ حاصل معنی آنکه
گویا بر من گذشته است از دنیا مثل همین قدر کہ از آفتاب بسایه آمدم و مؤید این است کہ حضرت جبرئیل
از آن مبرز کرین علی نبیّنا ع پرسید کہ با اطول الانبیاء فی العمر کیف وجدت الدّنیا یعنی از دراز ترین پیغمبران
در عمر چنین یافتی دنیا را فرمود کدارها بابان دخلت من احدهما وخرجت من الاخر
یعنی رفتم دنیا را همچو خانه کہ دو در دارد از یکی در آمدم و از یکی بیرون رفتم و نیز از فرائد دری
کہ عوائص نظار از بحر ذخار خطب حکمت آثار جناب مستطاب امیر المؤمنین ع آورده این کلام است
وما من احدکم وبین الجنة او النار الا الموت ان ینزل به وانّ غایة تنقصها
اللحظة وهدمها السّاعة تجدید نقصان المدّة حاصل معنی آنکه نیست میان هیچ کدام از شما

ومیان بهشت یا دوزخ حاضر و برده حالت منتظر غیر معلوم همین که آدمی را حادثه یا کربتی ناگاه نازل و از دروازهٔ
فنا شهرستان عالم بقا داخل گردید بهشت یا دوزخ ان را دور نیابد شمردچه لحظه لحظه از ان مکث
مبغوض و مسدم نزد یکتر می گردد و چیزی که بهر دیدنی و نفس کشیدنی نزدیکتر شود عنقریب انجام میگیرد و نهایت
میپذیرد لموئفه رازین جهان تا ان جهان بسیار نیست ۷ در میانه جز نفس دیوار نیست ۷ وحکیم غزنوی
فرماید دل ازین عمر مختصر برگیر ۷ کز چنین عمر کس نیاید دیر ۷ نیم عمرت زمانه برگنده ۷
چیز همه ابلهان بهوخنده ۷ هر شبی کان زمانه نرنوشمرد ۷ روزی از زنده کانی تو ببرد ۷ جمله راهت سوی مرگ همی
دم زدن کام روزیت فرسنگ ۷ چیز منزل رسید گو از راه ۷ انکه از راه رفته شد آگاه ۷ چیره زنده کانیت همی
دیگر از پی نیاید ار نکه رفت ۷ عمر کمده شبکی ده نیرود ۷ که بقا در قفا بهشتو ۷ انکه بیتی بعمر دل زهوس
بیت نیست عمر عبر چند نفس ۷ هر نفس عمر سوده بنیاد است ۷ زنده کانی تمام بر باد است ۷ وشیخ علی نقی کمرهٔ
هم در اینمعنی گوید از خود مبر که نفس تو دیو پرست است ۷ غافل شو که مترصد تو بر کمین گاه است ۷
هر مه نا بردن فلک از رشق هلال ۷ یعنی شمند عمر تو نعلش در اتش است ۷ از بهر قطع منزل حیات
تو روز شب ۷ چیزاره دوسر نفس اندر کمش است ۷ مؤلف گوید ما همه چیز مست غافل
نفس چیزی تند باد ۷ هر روز این بانگ بگذره کند از زندگانی ۷ ایضاً طایر وحشی بهوا و نظر اندر زنا
برزد نهایش نه بر هم سودن مژگان بود ۷ و در بلاغت اسلوب که حضرت امیر المؤمنین علیه
منسوب بدان اینمعنی و توضیح اینمدعا چنین شده که اذا عاش امرء ستین عاما
فنصف العمر تحفه اللیالی ونصف النصف هذه لیس یدری اغفلته
یمیناً عن شمالی وثلث النصف امال وحرص وشغل مکاسب والعیال وبا
العمر اسقام ومشیب وتنقل بار نحال والانتقال محصل مین ومخص مرء اکه

نصف ان شبرا که بخواب
در پیش بود تلف میکند و نصف
دیگر که ده سال باشد

ره گاه عمر کسی فرضا شصت سال باشد ۲ بایام جوانی در وقت غلبه لال ولاابالی بگذرد و بکسب مال
ولک مان وسامان وصحبت اهل وعیال صرف میکند و بعد از ابتلا و بیماری در کوشه عزلت اشغال بحق کند و نفع

ضرور

ضروری دانستیم مبنی بر فرض اینست که عمر امتش شصت سال است و کمتر و بیشتر نیز همین قدر است و از حضرت کاینات
و امید داری حیات ممات صلعم وارد شده که اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین و در بعضی از نسخ
این عبارت نیز ضمیمه آن است که قل من تجاوز ذلک و این نیز مبنی بر عمر امت من شصت و هفتاد است و کم است کسی
که از آن در گذرد و بنا بر این حدیث است که ده سال از شصت و هفتاد را عشر میمونه میخوانند موعظه ای دل نهاد
توطن این کهنه ویرانه وار کران خواب چار پایه غضر چهار کانه که در اکرامت داخل بهشت خود را با نیمرمه هفتم
برسانی دیار زنده کانی سوی بصد حرف نقل از حضرت خواند بر هفتم قله قاف میر رسانی اندیشه نما که هر که
حضرت نوح علیه السلام چنانکه مذکور شد دو هزار و پانصد سال عمر را با تفاق از اقران به نقل گفته
باشد و ولادت و وفات خود سوی خود از در خانه و خروج از در دیگر نشنیده فرحه باشد اعمار امتان حضرت
وقت خاهد بود که اینهمه خاطر بان مطمئن داری و بدان صدق انتهی ارام زدای کم نفس فانقه الموت
حرف و صوت نداری خصوصاً وقتی که مرتبه سی سال از ان که ایام کودکی و جوانی و خلاصه اوقات نشاه کانیت
رفته و وداع گفته باشد و امید بازگشت دیگر دران اصلا بخود نبسته و یقظ هر لحظه که اقتضای سال
آخران نیز سراسر ضعف و ناتوانی و اعضا بی تمیز شده در عداد زنده کانی است و ادمیزاد که سوی چنین عمر به پنجاه
رسید روز بروز قوی و حواسش ضعیف و زبون و احوالش درهم و دیگرگون میشود زاهد قوت سامعه گوشه
گیر و غرلت گزین و شاهد روز بصره مستور و پرده نشین میگردد غیر گرفتن عصا کاری از دست برنمی آید
و جز در طرف گوشه نشینی چاره نمیابد همه از ضعف هضم غذا نمیتوانند نه مضغ نه دندان از رشته
کره لقمه نمیتواند گشود و تن از ناتوانی جنبه ضرورت حرکت بر خود نمیتواند عصا می افکند سر از پرده
بکاری که دود دماغ تریاک و کوکنار هردم دهان در میکشند تا که خدا نخواسته رغبت بسابقه ترک
بطلقه میفرماید طبع کودک مزاج از رنجیدن آب کنار دریا از دیدن میپرهیزد لفظ شیخ نظامی مفروض بدین
پس از پنجاه شد تندرستی ۴ بصر کندی پذیرد دیر دستی ۴ چو شصت آمد نشست آمد پدیدار ۴
چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار ۴ و ده سال دیگر میماند که تا لنگان کرده کذشته و پای عمل بجا صد

دنیا کنه است ﴿ تا چشم تیز نه بهم از هم کسسته است ﴿ کوتاه تا ز عمر تو تا رنظا است ﴿ بر لوح سینه تا
دل کر نظر کنی ﴿ بر گشتن گفاه تو عمر دو بالا است ﴿ وان بیستی بینی بران تا که بنای حیات هفتاد سال بر پا باشد
و پیلاب حوادث متنوعه و امراض مهلکه از هم پاشد والا هر روز و هر ساعت و هر نفس ممکنت که غارتگر مرضی
با تیغ جانستان مرگ بر سرت تا نو سرای حیرت را از امتناع پر دازد و ریسمان پوسیده عمر را ان آنکه تا نیت
که یک نفس دل بان نتوان بست و دیوار پا گسسته حیات بان اعتبار نه که یک لحظه در سایه آن آسوده
توان نشست ﴿ ان نیست که دل نهاد فارغ نشست ﴿ پنداشت که مهلتی و تا خیزی هست ﴿ کو منج مزن
که خیمه بر باید کند ﴿ کو بار منه که بار بر باید بست ﴿ ای صاحب زنده کانی دنیا انقدر عزیز و گران بها
و انقدر رسبک خیز و کم ثبات پس غایتی دانی و ملالت و نهایتی پروائی و سفاهت نیست که چنین چیز
عزیز که هر روز ازان چوگان کوی چندین فوز و فیروزی و هر ساعت سرمایه تحصیل صد گونه سعادت است
قرار نه انست صرف لاطایل چند نماید که نباید و نگذارد دنیا و عقبی چکدام نیابد بلکه سر چشمه توفیق
و جهات ازان منبعث و بآب و خانه دنیا و عقبی مهذب و محراب نهضت گاه پیشوایان راه پای دیوار
عمر نیست پایدار ان را که روزی بیشتر گذشت بد بگونه لذای در اندازد و گاه بازار خسران مرگ بصورت زندگی
و در جهان مورث خزی و شرمندگیست گرفتار بهیچ صبح و شام بان قدر و شر فرا نیابی نگذشت
ضایع و تلف سازد گاه از پرده قانون شریعت خارج آهنگ گسسته رشته عمر را چنان بر چکد پایمالی
آمد رفت نفحات شهوت افروز غفلت اندوز کند و عنقریب از دایره شنونده گان فرمان بمقام
مخالفت و عصیان در آمده پرده گوش را مانند دف چکد بطپانچه ضرب و نطق مغنیان از حلقه
شایستگی مبدده گ افکند بعله آواز مطربان دود از خرمن زندگی بر آرد و بمرغوله نا له خوانندگان
دست تلف پر سکون انفاس گرامی بر دارد و خرسند گلستان لایم شریف سوء نظر بازی ساکه روان
نامحمود فروشد و تماشای رقص کوتاه بان کریه لقا حشم از مه جبینان شهر یار بلیه بالا پوشد از بساط
خاب غفلت بخانه دونان چوگانه صبح قیامت بر صفحه صحیفه بیاض سفیده دم بثبت نگردانند و بجنبه

دریافتن هوا و سیر شفق از کنج دهان سرمه کلون تا مکه بوسه فیض طاعتی نشاند تو جمر امثال این امور سهل که
پیه ارباب جهلیت یا محض هوا صلوات مفروضه را فوت و یا از وقت تاخیر کنند و برای سوزهای دنیای حد لال
مال یا پاس منصبهای سراسر شوم حساب و امثال اینها که از دن حج و حج را از این سال بان سال افکنند و بر همین دستور
روز و شب خود را صرف امثال این امور کرده اند و سال و ماه عمر عزیز را بغفلت و بطالت گذرانده و اصلا
دیده تامل بحال خود نکشاده و بهیچوجه یاد مرگ و اندیشه نهبت آن سفر پر خطر ننموده و قتی خبردار شوند
که مرض مهلک کلو گیر گشته و کار از معالجه و مداوای حکیم فلان و حکیم بهمان گذشته ران جهان سوز
تدبیری از دست نیاید و کثرت صدقه و دعا دفع این واقعه عظمی ننماید منقضی اجل را تا خیر عمری تراضی نتوان
ساخت و تلبیم و دیعت حیات را بروز دیگر نتوان انداخت ساعتی حیات از دستبری و مکان و گذران
نتوان نمود و نفسی زنده گی بکنجهای عالم ابتیاع نتوان فرمود پالهنگ مرگ سوگنده زور نتوان
گفت و از این واقعه ناگزیر بجای نتوان گریخت هرچند چشم امید گرد آشنه حابی نظر در نیاید
و هرچند کوشش و هوش اندازند کسی شفاعتی و التماسی ننماید ناچار بداد تن در دهند و بطوق
حکیم قضا گردن نهند افسوس خاهند دانست که عمر چه بهده و چه چیزها از دست داده اند
و باین فرصت تنگ و عمر کوتاه از چگونگی کارهای خیر و صواب غافل گشته بچه ولاد یها باطل
افتاده اند دانستن افسوس چه فایده کاش کسی خاهد داشت نظم کنون با پدر ای خفته بیدار بها
چو مرگ اندر آرد جوانمرد چه سود کنون وقت تخم است اگر پرورد کرا امیدواری که خرمن بری
کنونت که حسرت از آن کار بیار زبان تا نگامت است عذری بیار همیشه نباشد روان در بدن
همیشه نگردد زبان در دهن حضرت رب العزت و خالق موت و حیات جل شانه در سوره
مبارکه منافقون فرموده اند که وَأَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ حاصل
مضمون انکه تقصیر سید از انکه روزی که ایم شما سوگفته اند مراد اخراج زکوة و سایر حقوق واجبه

پیش از آنکه آید باجلی از سلام مرگ پس کوید انکس که خداوندا چرا تاخیر نکنی تا بدهم زکوة و اصلح
ادای زکوة و اصل ان نایم تا از جمله صلحا باشم وابن عباس کوید که مراد از صلاح حج است ولن یؤخر الله
اذا جاء اجلها والله خبیر بما یعملون و هرگز تاخیر نکند خدای تعالی نفسی را از مرگ چون آید وقت
مردن ان وخدای تعالی خبردار و واقفست بانچه میکنند منده کان ای زنده کان بنا بر انکه تعملون خطاب
بشبه بقراءت حفص پس ای حاصل انکس که در ادای زکوة وحقوق مفروضه مال تقصیر در که از پیش حج وادراک
عبادات دینی تاخیر کرده باشند در وقت حلول اجل ورحیل از دنیا و نزول ان واهمه زهره که از عظم
شهوال مهلت وازروی رغبت بدنیا مانده باشند که متلافی مافات پردازند و ذمه خود را از ان فارغ سازند
هرگز این معنی حاصل صورت حصول وانی باشد عادت جاریه اجابت دعا بقول نخواهد یافت و هم چنین آه حسرت کشان
وانگشت ندامت بدندان بدار الجزا خاصه ثابت بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه آورده اند
که حضرت رسول چیزی پوشیده از پیش چشم بر داشته شد و احوال آن ده معاینه دید هر کرد و کوید یا ملک الموت
یکروز مرا مهلت ده که دران عذرها از خداوند خود خاهم بپوزش او توبه و بازگشت نمایم و توشه عمل صالح
ساخته از تو ملک الموت کوید فنیت الایام یعنی روزها فانی شدند و دیکر روزی نمانده است در عالم
نیز هم نمانده پس در توبه بروی بسته میشود و روح خبیث بغرغره افتاده بدوزخ روانه میکردد و افسوس
میخورد و حسرت ندامت میکشد بر ضایع کردن عمر پیچ قدر ان دور از پیش و ملاحظه کنندکان زندکانی
میباید که پیش از انکه کار بجای رسد و شاهد پیمان سکسل فرصت از آغوش نرفته است
بیراهرده منزل عزامد صحبت او را غنیمت شمرده کام دل از او ستانند و بطلب استدلال زنده کانی
جهة سفر عالم جاودانی باز اعمال صالحه بدروقت کوچ که بنکاه حسرت و انکشت کزیدن و دست دریغ
باز ماندکان بجائی آورد و پا بر رکاب مرک محکمه و ثابت میکند لعلی بکار خیر در نمایم لسوف
راست کن کار خود امروز که فردا چه دیدی؟ کرم رفتن چه بندی روی بر پس نتوان کرد؟ حضرت
سید انبیا و آکاهی ده پیر و برنا صلی الله علیه وآله وسلم در وصایای ابوذر غفاری رحمة الله فرموده که یا اباذر

اغتنم

اغتنم خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك وغناك قبل فقرك
وفراغك قبل شغلك وحياتك قبل موتك حضرت مضمون آنست که غنیمت دان پنج چیز را پیش از پنج چیز
اول جوانیت پیش از آنکه به پیری و هرمی رسی و تندرستی پیش از آنکه به بیماری گرفتاری و مالداریت پیش از آنکه
مفلس شوی پیش آید و بیکاریت پیش از آنکه شغل دنیوی ترا نماند و زنده گانیت پیش از آنکه مرگ در رسد
و نقش وجودت از لوح بقا سترده گردد مجملا که ارزش وظایف بنده گی و طاعت و صعود بمعارج مرات
معرفت و کمالات بر حسب دلخواه موقوف است بر قوت جوانی و صحت جسمانی و مکنت مالداری و فرصت
بیکاری و بقای زنده گانی و چنین پنج نعمت بی بدل حاصل و موجود است لکن انها نامعدوم و مفقود میشود
کما یجب و غافل و نهایت بی باک و بی صلحت که کسی قدر انها نداند تا نگاه باید بدل نداند و در ادای
شکر چنین نعمتهای عظمی تقصیری نکند انها سوخت تا نگاه نسازد و بمصرف نرساند چه بارهای گران بی صرفت که بیکار
روز جوانی بر دوش توسن نفس سرکش لگام نتواند نهاد و صحت صغیر آرزوها و هوسها که در معرکه جهاد نفس
بیاس گوی صحت و تندرستی گلت نتواند ربود از فیض بهار مکنت و ثروت بهره نی و از ثمر گلهای دولت
آمرزش که از جوی سرد دل و زبان بی برگان نتواند چید و در صحرای فرصت فراق و بیکاری نگهبان نکند
و عمر چیله شکار را کفن چگونه صید های قرب بعنایات حضرت نتواند کرد و در بند رزنده گی
خویش مقاصد نفس بنده گی نتواند کرد از اینجا تا جهان جهان سود و عالم عالم کفیت تر و بوطن اصلی
که عبارت از دار الامان نقابت نتواند آمد و نیز از نسخه ورق ۴۲ در وصایای مذکور فرمود
که ایاک والتسویف یا ملک فانک بیومک ولست بما بعده فان یکن غدا لک فکن
فی الغد کما کنت فی الیوم فان لم یکن غدا لک لم تندم علی ما فرطت فی الیوم
خلاصه مرعا اینکه حذر کن از تاخیر و اهمال در گذاردن فرایض و سنن و اعمال بان امید و خیال که زنده
خواهی بود و فرصت دیگر بان قیام خواهی نمود چه از ایام عمر همین امروز در دست تست و ما بعد آن هنوز در
غیب لیست و مشخص نیست در عمر تو خواهی بود پس اگر تا فردا زنده بودی بان رسی در ان هم مثل امروز بایدت و اگر نبود از تو

پنداشته بر تقصیر امروز نکشد حتم که را مرور نگذارد بفردا چه رسد نوبه کار دیگران ۴ وهم ان اسیر آرزو را در دامان
وصایا فرمود که یا اباذر مکن علی عمرک اشح منک علی درهمک ودینارک یعنی مباش بر عمر خود
حریصتر و بخیل تر مباش بر درهم و دینار خود از آن که از درهم و دینار را که اغنیا نصیب دیگران
وخود بی بهره از فوایدان است بلکه او را عدوی دینی و دشمن جانست و کثرت و جمعیت ان وی را مورث
تفرقه و پریشانست بنوعی که در آغوش جان میدهد و با تمام حسرت بر حیات فانیه ان میگوید که اگر پیه
از ان صرفه از گریه بر فوت عمر ما داغ آنست و اگر درمی از ان کم آید و یا گم گردد سالها در سراپای آن از حرص
بران روز و شب در طلبش خون خورد و خون ابر از خود و حرام بسیار نوازد و از بخل و دران آتش نفرین الهی را بر خود
جان خود از تلف و عمر بان عزیز که سرمایه سعادات دین و دنیا و گنج هستی او بان بر پاست بالمره و بیکبار
ازا بهره گی و بیهوده نا ضایع و تلف و بر سر دو کرزبان با پنج شش دینار مال بدست چیزی بر طرف
میکردانند و طبع زشتش اصلا دران قصوری نمی بیند و بر خاطر ظلمت پرتیش از ان رهگذر مطلق غباری نمی
نشیند و جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطب بلاغت نظام مخزونه در نهج البلاغه مزبور
در همین مطلب فرموده که قد تکفل لکم بالرزق وامرتم بالعمل فلا یکونن المضمون لکم طلبه اولی
بکم من المفروض علیکم عمله مع انه والله لقد عرض الشک ودخل الیقین حتی کان
الذی فرض علیکم قد وسع عنکم فبادروا العمل وخافوا قرب الاجل فانه لا
یرجی من رجعة العمر ما یرجی من رجعة الرزق وما فات الیوم یرجی غدا زیادته وما
فات احسن من العمر لم یرج الیوم رجعته مجمل و ملخص و مضمون اینکلام شریف مشحون که هر کلمه ان
سخنوری نفس لاره عقله و در فحوای چراغ پنداره و دلیل هدایتی و سفینه اتب انکه بحسب ظاهر نه تو تکلیف
وتعهد روزی برای شما نموده بیش از حوصله خاطر شما بر داشته است و بعمل صالح و اداء تکالیف امر فرموده
امتثال ان را بر گردن اهتمام شما گذاشته پس شایسته که باید طلب و استدعای شما در راه خدا از تحصیل ضامن شده است
بر طلب شما پیشتر شایسته از طلب انچه بر شما فرض گردانیده است گردش ان با انکه چنین است و شما چنین باید بود

بگذرانم

بخدا قسم که هر آینه ان امر یقینی نیک آمنجه شده و حقیقت گشته بر شما شبه گشته است چنانکه گویا انچه ضمان و تعهد
ان بجای شما شده بنجفش که مفروض گشته بر شما و گویا انچه بر شما مفروض گشته از شما ساقط گردیده پس شتاب نمید
بعد مردن از زنان کهان آمدن اجل که امید ببازگشتن عمر نیست چنانکه ببازگشتن رزقت انچه از رزق فوت
گردیده ان هست که زیاد گشته تراز کمتر زیاد شود انچه دیروز از عمر فوت شده امید ان نیست که امروز
برگردد مولفه گفتم که مرتخسم هوس کامرانی است؟ معلوم شد که جمله نکبه زشتر است؟ بگذشتن ان ملک عالم؟
الا فرصت که او نکهه اشتی است؟ و در لا یکسنج صدوق ره هم ازا نوالاجاب علیه السلام روایت
که چنین در کوفه نماز عید آخره بمعنی مردمان سه مرتبه ندا فرمود چنانکه امر مسجد شنیدند که یا ایها
الناس تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل تجهزوا رحمکم الله بافضل ما تجهز تکم
من الزاد وهو التقوی واعلموا ان طریقتکم الی المعاد وممرکم علی الصراط والهول العظیم
امامکم وعلی طریقتکم عقبة اوذ ومنازل مهولة مخوفة یدالکم من السماء علیها
الی یحل حاصل معنی وخلاصه مرعا انکه ای مردمان بیاق کیر خود کنید و مهیای سفر اخرت کنید خدای
شما را رحمت کند که نداد در دلکه شمارا در میان شما برحیل و کوچ پس چه جای لنک کردن
و حجاب در لنک زمان است برو بیا پیش از انکه ندای رحلت در داده باشند مهیا کردید خدای تعالی
شما را رحمت کناد بهترین انچه پیش گیرید از توشه دان تقوی است و بدانید که راه شما بر صراط است
بر سر صراط گذشت و هول عظیم شما در پیش است و بر سر راه شما گردنه و دشوار و منزلهای هولناک که ناچار
شما را از انجا باید گذشت و هب ابن منبه گفت که در دنیا زاهد ورزیدم و دلان رغبت از خانه
شهوت ان برچیدم بدو حرف که در تورات خاندم و در ان امنیت که من لا یتیم له سرور یوم
یامن لا یامن علی روحه ساعة اجعل لی حظا من الحلاوة بمحض مضمون انکه انکس که با تمام
نمیرسد بلای تو سالانه روزی وای انکه ایمن نیست بر جان خود از نزول بلا و دخول وفات عمر جهد کن در زندگی
خدا و تهیه سفر عقبی و بپرهیز از محرمات و مناهی و موجب سخط آلهی جهد کن جهد کن در صرف خویش لیت و لعل جایز نیست

ابتهلا فی الجهد الی الله

وقت رفتن لیست } در بدر میکرد میرو کو بکو } جستجوکن جستجو } کو میفتد مرزاد سلف روانه عقبی
گشتند و راه بر صومعه گرفتند غلغل غریب بر اصحاب افتاد و غیض ملائات ان سالک طریق تجرید
دلیافتند و گفتند ما سوالیت اگر متوجه ان عالم شده شد بعرض رسانیم راهب گفت سلوا ولا
تکثروا فان النهار لا یرجع والعمر لا یعود والطالب شیب نعیب میرسید و دران فکر میکند
یعنی سخن سوطول مدهید که بر سر سکه روز چون رفت باز نمی آید و زندگی که گذشت عود نمینماید و طالب بحارت
بنده که مراد شما خوشنود باشد طالب چیز است که اجل باشد عریض و طویل است گفتند فردا رفیقت کار خلاقی
بر چیست و بزینهای ان چیست گفتند ما سوصبر و ضمیر کن توشه و زاد علی قدر سفرکم یعنی از دنیا توشه تقوی
بردارید و بقدر سفری که در پیش دارید این سخن گفت و سر در صومعه کشید انگاه گروان گرد و پیدا و دلان صاحب درد
و ارستگان بند از گفت و علایق و گسستگان کمند صحبت خلایق قدر دانان نقد زندگی و دلدار شناسان
نعمت بنده گی بدینگونه پاس عمر داشته ضبط اوقات خود بمهملات نه و بدینوقت از هرزه خوری نقود انفاس
گرامی را حراز کرده و در صرف رعایت صرفه و غبطه منظور میدارند و ما سفیهان ابتر و بادیه نشان خاک بر سر
هفته و ماه و سال و مال عمر عزیز را در هرزه کاریها و شغلهای باطل ضایع و تلف کرده اصلا
از ان باک نداریم و از خسران عظمی چنین مطلق متاثر و غمگین نمیشویم از تاسف و ندامت ان اشک حسرت
از دیده نمی باریم نظم شدت عمر نزد سر از دلت آگهی افغان هم } کردی از پیش و دیده حسرت نگاهی هم }
و در لالای کشف طوسی روایتی مذکور است که خلاصه ان این است که شبانگاه ماری بخدمت امیر المومنین
و چشم چراغ متقیان آوردند ان جناب فرمود که این مال سوتقسیم کنید بغیر رسمان تا بعرض
که یا امیر المومنین ای امر ب این کار را بفرمائید از زبده فرمود تقسمون لی ان عیشتی اعد
بغیر معهد میشویه که فردا زنده باشم گفتند این در دست ما نیست ما بعهد ان نتوانیم کرد فلا تسوغ
تقسموا حتی بغیر این تعهد نمی توانیم کرد پس ان سو تا خیر مکنید تا تقسیم نمائید پس بمعراورند و بهمان
سب بغیر مال سو قسمت کردند ای دل چه پای و ای مدعی عقل و ادراک و فراک هر وقت کار ساز بنده

ایقدر

اینقدر تمکن و پیک اجل در قطع طریق زنده که بدینجانب پرشتاب و پدر رنگ بیم که صبح دمت از پیم ان
ایمن نتوان بود واندک کاری را از شب تا صبح تاخیر نتوان نمود چه گویا ان در کارهای عمده ضروری که ساکنان
مراصد عبرت و بیدار در کار و در سفر پرخوف و خطر مرگ سرانجام انها لابد و ناچار لمحه لمحه در زیده
معوق میدارند و از هر روز بروز دیگر و از هر سال ب لے دیگر انداخته در کدار ارزش انها بقدر سهلترین کاری
در کارهای دنیا عمر دراز مستدام لازم نمرساری لمولفه از بهر مال گنج کوه صحرا نابکے؟ در ره دین
پاکندن بر سر پا نابکے؟ میکنارم حج واجب سال دیگر نا بکنند؟ میدهم مال هزار اکامروز فردا نابکے؟
خفت کردن گفت طاعت را پس پیچ صلت؟ وادون آنرا نه کے را سر بصحرا نابکے؟ کیا که
خبر نداری که فوق چنان کم فرصت حوادث لایم جهه کوچ بندن تو از اینمنزل و مقام دست
بر تیغ جانستان مرگ یاران و از هر طرف جلوریز بر تو تاراننده و امروز یا فردا ست که بر سرت
رسیده و طناب املت سلا به تیغ اجل خاهند برید منهج غفلت راخاهند کند و خرگاه حسبی
که بتون جان چندین گاه بر افراشته بر سرش خاهند افکند و اینقدر امان نخواهند داد که
نفسی تو اند کشید چه جای انکه بکارهای خود تواند رسید لطم تن تو چیست یک خیمه بتون جان
طناب گسسته روزی منهج ان دندان؟ چه منهج کنده شد از تنه با از فتن عمر؟ وکرچه چشم قانعت جائز
بخیمه ای نادان؟ فکنده باد اجل خیمه بر سرت چون کمک؟ روی خار علایق تو فرش کنه دامن
ببر طناب تعلق دلا ز خیمه تن؟ که پس فکندنیت خیمه در ره جانان؟ دو موسی نشده حرص و آز یکوم
دو نا شده قد یکتا شده ات زجهان؟ وکر مدار قوی دل چه چشم کش ضعف؟ وکر مباش سبکپر چه کوش
کش کران؟ تمام کرده فضا فسحه حیات ترا؟ که از سفیدی سو سکشد بیاض بر ان؟
قد خمت زعصا کشته لام الف یعنی؟ که نیست جای اقامت کهن سرای جهان؟ مطلب سیم در غفلت آدمی
از قدر و قیمت عمر و پنجه وی بذکر مرگ و بیان مذکرات ان پوشیده نماند که ما سبک مغزان
کران جان و سر بهوایان کار خود مدان از غلبات جهالت پشکی و بی پروائی و غفلت

همیشه کرده ان تحصیل آرزوهای نقد و اشتغال بسازیچهای این سراچه فنیت اگر اوقات از انچه
مذکور شد بغیر از بقای عسر و غنیمت شمردن ان غافل و در تهیه سفر دخت اثری که همه سود در پیش است
کاهل مباشم و ناصح مهربانی که طبع کودک خصال توخ چشم کاهل کوشش و هوش نواند، لیده و واعظ چرب زبان
شیرین بیان را که دعای مرگ خواب غفلت عزیزان شبهای تفرقه بیدار میتواند کرد و اندیشه
یاد مرگ کردن و انوا قعه عظمای هوش ربا را بخاطر آوردن است که هر فکران بی شعور را در ملاحظه عواقب
امور متبصر و از مزلقه پرمردار عفونت آثار دنیا منتفر میسازد و بوادی اندیشه مال و تدارک احوال
می اندازد چنانکه در ارشاد القلوب از حضرت سید کائنات و هادی طریق نجات صلعم که عمر از
حضار خدمت سعادت خود خطاب فرمود که ایدکروذ من الیسکم یعنی میدانید که عاقل ترین
مردم کیست گفتند یا رسول الله فرمود اکثرکم ذکرا للموت واحسنکم استعدادا حاصل
معنی انکه عاقل ترین شما کسی است که یاد مرگ بیشتر کند و برای ان بهتر مهیا گردد و گفتند
یا رسول الله و ما علامته ذلک یعنی ان این یاد مرگ بین خوب مهیا شدن برای
ان چیست فرمود که التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود والتزود
لتسکنی القبور والتناهب لیوم النشور یعنی ان پهلو تهی کردن از سرای
فریب دنیا است و روی آوردن بسرای جاودانی عقبی و تهیه سکنی در قبرها تهیه توشه کردن
و بکلی روز رستخیز مستعد و آماده گشتن و هم در ان کتاب از ان والاجناب، ثوراست
که اکثروا من ذکرها دم اللذات فانکم ان کنتم فی ضیق وسعه علیکم فرضیتم
به فاثبتم وان کنتم فی غنی غیضه الیکم فاجرتم محصل معنی انکه بسیار ذکر کنید و یاد انکه
ویران کننده و باطل سازنده لذتها یعنی که شما اگر تنگ دست باشید یعنی معاش به تنگ کند و اگر بسیار
فراخ میکند یعنی صعوبت عسرت سوء بر طبع شما هموار و مکدر تان سازد بمذاق جان شما گوارا
و ناسازگار میگرداند پس ان را ضی میشوید و چون رضا بقضا دادید ثواب می یابید و اگر غنی و مالدار باشید

یاد مرگ

، و مرگ ان را در پیش نظر دارد زشت و زبون میباشد نفس خود را سبک کند و بدان جهة اجر می یابد و ذخر در کتاب
مذکور از سر در اویا حضرت علی المرتضی علیه السلام منقولست که و من علم ان الموت مصدره و القبر
موردہ و بین یدی الله موقفه و جوارحه شاهدة طالت حسرته و کثرت عبرته
و دامت فکرته حاصل معنی انکه کسی که داند و تامل نماید که بمرگ او زکشت او خواهد بود در گور در رود و ظاهر
شود و پیش خدا خواهد ایستاد تعبیر در روز قیامت از برای حساب اعضا و جوارح بدن او از کرده ها گواهی
خواهند داد و در و دراز شود حسرت او و پیوسته گردد و عبرت گرفتن فکر او و اندیشه
او در کتاب مصباح الشریعة که از خزائن جواهر کلمات حضرت امام جعفر صادق ع منتشر است و در
سطری ازان در مالیدن دیده و دلهای خفته سر انگشتی است مذکورست که ذکر الموت یمیت
الشهوات فی القلب و یقلع منابت الغفلة و یقوی القلب بمواعد الله تعالی و یرقی
القلب و یکسر اعلام الهوی و یطفی نار الحرص و یحقر الدنیا و هو معنی ما قال النبی ص
لکرها عاقة من عبادة سنة الی اخر الحدیث خلاصه معنی انکه یاد مرگ میراند خواهشهای دل را
و وا میکند گرههای غفلت را و قوی میکرداند دل را بوعده های آخرت و نازک میگرداند طبع سودا و می شکند علمهای
هوا و هوس را و فرو می نشاند آتش حرص را و حقیر میکند دنیا را در این معنی سخنیست که حضرت
پیغمبر ص فرموده که کفی بالموت واعظا و کفی بالیقین غنی و کفی بالعبادة شغلا و کفی بالله
مونسا و کفی بالقرآن دلیلا و کفی بالجنة ثوابا و کفی بالنار عقابا و کفی بالصراط مزجرا
و کفی بالله منتقما و کفی بالله ناصرا و کفی بالله حسیبا و کفی بالله وکیلا و کفی بالله
و لیا و کفی بالله معینا و کفی بالله رازقا و کفی بالله غالبا و کفی بالله قاهرا و کفی بالله
ناظرا و کفی بالله مجازیا و کفی بالله مثیبا و کفی بالله معاقبا و کفی بالله مکافیا و کفی بالله
مکرما و کفی بالله مهینا و کفی بالله مذلا و کفی بالله معزا و کفی بالله مغنیا و کفی بالله
مفقرا و کفی بالله مضحکا و کفی بالله مبکیا و کفی بالله مفرحا و کفی بالله مسرورا و کفی بالله
محزونا و کفی بالله ممیتا و کفی بالله محییا و کفی بالله مقدرا و کفی بالله مدبرا و کفی بالله
مصورا و کفی بالله مکونا و کفی بالله مفسدا و کفی بالله مصلحا و کفی بالله مرشدا و کفی بالله
مضلا و کفی بالله مهدیا و کفی بالله مسعدا و کفی بالله مشقیا و کفی بالله مغفرا و کفی بالله
معذبا و کفی بالله مدخلا و کفی بالله مخرجا و کفی بالله مکرما و کفی بالله مهینا و کفی بالله
مذلا و کفی بالله معزا و کفی بالله مغنیا و کفی بالله مفقرا و کفی بالله مضحکا و کفی بالله
مبکیا و کفی بالله مفرحا و کفی بالله مسرورا و کفی بالله محزونا و کفی بالله ممیتا و کفی بالله
محییا و کفی بالله مقدرا و کفی بالله مدبرا و کفی بالله مصورا و کفی بالله مکونا و کفی بالله
مفسدا و کفی بالله مصلحا و کفی بالله مرشدا و کفی بالله مضلا و کفی بالله مهدیا و کفی بالله
مسعدا و کفی بالله مشقیا و کفی بالله مغفرا و کفی بالله معذبا و کفی بالله مدخلا و کفی بالله
مخرجا و کفی بالله مکرما و کفی بالله مهینا و کفی بالله مذلا و کفی بالله معزا و کفی بالله
مغنیا و کفی بالله مفقرا و کفی بالله مضحکا و کفی بالله مبکیا و کفی بالله مفرحا و کفی بالله
مسرورا و کفی بالله محزونا و کفی بالله ممیتا و کفی بالله محییا و کفی بالله مقدرا و کفی بالله
مدبرا و کفی بالله مصورا و کفی بالله مکونا و کفی بالله مفسدا و کفی بالله مصلحا و کفی بالله
مرشدا و کفی بالله مضلا و کفی بالله مهدیا و کفی بالله مسعدا و کفی بالله مشقیا و کفی بالله
مغفرا و کفی بالله معذبا و کفی بالله مدخلا و کفی بالله مخرجا و کفی بالله مکرما و کفی بالله
مهینا و کفی بالله مذلا و کفی بالله معزا و کفی بالله مغنیا و کفی بالله مفقرا و کفی بالله
مضحکا و کفی بالله مبکیا و کفی بالله مفرحا و کفی بالله مسرورا و کفی بالله محزونا و کفی بالله
ممیتا و کفی بالله محییا و کفی بالله مقدرا و کفی بالله مدبرا و کفی بالله مصورا و کفی بالله
مکونا و کفی بالله مفسدا و کفی بالله مصلحا و کفی بالله مرشدا و کفی بالله مضلا و کفی بالله
مهدیا و کفی بالله مسعدا و کفی بالله مشقیا و کفی بالله مغفرا و کفی بالله معذبا و کفی بالله
مدخلا و کفی بالله مخرجا و کفی بالله مکرما و کفی بالله مهینا و کفی بالله مذلا و کفی بالله
معزا و کفی بالله مغنیا و کفی بالله مفقرا و کفی بالله مضحکا و کفی بالله مبکیا و کفی بالله
مفرحا و کفی بالله مسرورا و کفی بالله محزونا و کفی بالله ممیتا و کفی بالله محییا و کفی بالله
مقدرا و کفی بالله مدبرا و کفی بالله مصورا و کفی بالله مکونا و کفی بالله مفسدا و کفی بالله
مصلحا و کفی بالله مرشدا و کفی بالله مضلا و کفی بالله مهدیا و کفی بالله مسعدا و کفی بالله
مشقیا و کفی بالله مغفرا و کفی بالله معذبا و کفی بالله مدخلا و کفی بالله مخرج

استنفاق این بهره شد که شیطان مشتولی هر کار روح اختیار را نیابد و بدخبث و سفاوت قرین حال وی گردد امل پیش چشم
در آید و اجل پس پشت اورد و چنانکه توضیح این پیشد پس عقلان دور اندیش باشد که در صدد اصلاح حال خویش و تهیه
نفس کار فرمایش باشند چه راست رز بر انگیختن تفرجات جهه دیدن باشیدن امری که عاقبت انداز در روز روشن
انرا منظور نظر تامل نوز از انجمله تشییع جنایز است و از اعظم فواید که حضرت شارع در ترغیب و تحریص
بران منظور است همانا این باشد که آدمی از دیدن ان بگذر خوافتد و متذکر گردد که روزی او نیز آتش درگاه
و این روز در پیش دارد باید بنوسیله از مستی غفلت بهوش آید و تدارک احوال خود نماید چنانکه در کتاب من
لایحضره الفقیه مذکور است که اذا دعی الرجل الی ولیمة و الی جنازة اجاب الی الجنازة اولا
تذکر الاخری و یدع الولیمة فانها تذکر الدنیا حاصل انکه هرگاه خانده شود مردی بطعام عروسی
و در همان وقت بحضور در تشییع جنازه باید که در حضور بران جنازه را ترجیح داده باشد بر حضور بر ان عروسی
از جهت سو بیاد می آورد و ان عروسی سو واگذارد و جهه انکه ان دنیا را بخاطر میرند و گویا برای همین اقدس
خاتم النبیین ص فرموده که اذا دعیتم الی الجنایز فاسرعوا فاذا دعیتم الی العرایس فابطئوا
منض معنی انکه چون خانده شود بجنازه پس در رفتن تعجیل کنید و چون خانده شود بعروسیها پس در رفتن
کاهلی نمایید و در ارشاد القلوب از برای این غرب روایت شده که وقتی با رسول خدا ص ۴۲ بودیم بجنازه
دید که دفن میکردند پس بمبارت فرمود شتاب بر سر ان جنازه ایده و بود از ان گریست چندانکه
جامه اش تر شد از اشک چشم مبارکش پس از ان بجانب ما التفات نموده فرمود یا اخوتی لمثل هذا
فلیعمل العاملون اخذ ما و هذا اعملوا له حاصل معنی انکه ای برادران من برای چنین روزی باید
که عمل صالح کنند عمل کنندگان از ان روز در حسرت و ندامت خذران کنید و بهوش ان اعمال خاطر
مهیا نمایند که اکثر هموم دیده ورد و هوشمندان باخبر میباید که حضور جنایز را فوزی عظیم شمرده در
ادراک این سعادت کماهی نمایند و طبع کاهل روش نزاکت منش سو که شنیدی حرف مون و تابوت
دیدن و کفن بر دیگران و از حال این حوالس و حوادث همیشه متنفر و گریزان میباشند ان خسو جزدار و دل سیاه سو

از پهنهٔ غفلت هشیارت زند و از مژهٔ ان محفل و مذاکره انواقعه جان گسل باصلاح حال خود پردازند و پیل نگاه
عبرت بر بلندا گاهی بدیده دل کشند و تا ب حیات مرگ انگیز دلهای مردهٔ خود را از نده گی بخشند بمک چشم تیمان
نقش آرزوها از لوح خاطر شویند و از پیچاره گی بازمانده گان او چاره گی خود جویند از دیدن بریدن کفن
جامهٔ هوس خود آرائی را از بر کنند و از شنیدن بوی کافور دل سرد را از تب سرکشی صحبت دنیا سرد کنند
بشوو فنان اهل ماتم خود را از خواب شیرین غفلت بیدار سازند و به برداشتن جنازه بار گران تعلقات را
از دوش خاطر اندازند لبعله آه ان دلوخته گان خار و خس و هوا و هوس را در هم سوزند و از شمع ناله ان
زده گان چراغ آگاهی در ظلمت سرای دل افروزند از دیدن غلان مردهٔ خود را آب نصیحت
نشسته دهند و بمژهٔ حضران از خانهای منقش طلا کار دل بوخته سرای کور تنگ و تار نهند در و صاحبی
حضرت افندس نبوی ص که ابوذر در انها فی طبرانی خنه مذکور است که یا اباذر اذا بلغت جنازة فلیکن
عملک فیها التفکر والخشوع واعلم انک لاحق به حاصل معنی اینکه چون تشییع جنازه کنی باید کار تو در ان
فکر کردن و خشوع و خضوع باشد بدانکه تو نیز از پی او خواهی پوست و در کتاب شریف کافی از سدیر آل
حضرت ابی عبد الله ع منقولست که اذا انت حملت جنازة فکن کانک انت الحمول وکانک سالت
ربک الرجوع الی الدنیا ففعل فانظر ماذا تستانف محصل معنی اینکه چون جنازه برداری چنان باش
باخود و چنان فرض کن که ان مرده تو ئی و دیگران ترا برداشته اند و بسوی قبرت میبرند و گویا تو از
خدای تعالی مسئلت کرده که بار دیگر ترا بدنیا باز گردانند و حقا که تو مسئول ترا بحصول رسیده گفت و بار دیگر
ترا بدنیا باز گردانیده پس نظر کن و به بین که بعد از این از عمر را چه صرف خواهی نمود و طریق تهیهٔ که را تقدم
سعی چگونه خواهی نمود یا صاحبی لا تغتر بتمتع فالعمر ینفد النعیم تزول واذا حملت الی القبور
جنازة فاعلم انک بعدها محمول لولفه ترا بنوز که شکفتن ترا کر کوشی است؟ میگیر غرا پیرت کرد
هوئی است؟ امروز بدوشش تشت تابوت کشان؟ فرداست که تابوت تو هم بردوشی است؟ و نیز
از جمله اخباری که عالمیان را بمثال این مجلس دعوت مینماید و گرسنگان نعمت مغفرت را بر خوان ادرار

فضل و ثواب پس از پیش ان تکفیف میفرماید حدیثی است که از جناب اشرف نبوی صلعم ماثور است و در کتاب جن
لا یحضره الفقیه مذکور است که المتعزیة تورث الجنة یعنی عزاداران اهل مصایب باعث دخول بهشت میگردد و هم
دران کتاب از ان والاجناب مرویست که من عزا حزینا فی الموقف حلة یخرجها کریم که در عزاداری دهد
محزونی را پوشیده میشود در موقف قیامت حلة از حلها و خلعتهای بهشت که بان خوشحال گردد و نیز دران
کتاب از جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام منقولست که من تبع جنازة کتب الله له اربعة قراریط
قیراط للصلوة علیها و قیراط الانتظار حتی تفرغ من دفنها و قیراط للتعزیة ملخص معنی انکه
کریکه بتبیعت و همراهی جنازه کند مینویسد خدای تعالی برای او چهار قیراط از ثواب یک قیراط بسبب
تبیعت جنازه و یک قیراط برای نماز گذاردن بران و یک قیراط بجهة انتظاری که کشد تا از دفن او
فارغ گردند و قیراط دیگر برای عزاداران و مضمر قیراط در حدیث دیگریکه هم دران کتاب از حضرت
امام همام ابی جعفر علیه السلام منقولست ببین سیگردد و ان اینست که من مشی مع جنازة حتی
یصلی علیها ثم رجع فان له قیراط فاذا مشی معها حتی یدفن کان له قیراطان و القیراط
مثل احد یعنی کسی که بجنازه یاران نماز گذارد و بعد ازان برگردد قیراط از ثواب و اگر همراه
جنازه رود تا دفنش کنند دو قیراط و هر قیراط برابر کوه احد است بخدائی که روز و شب در فراش
غفلت بخواب ناز خفته و گران بار انی که در کل و لای علایق دنیا تا گردن فرو رفته اند در ملاکی
تشییع و تشیع جنازه مومنان بسیار کاهی و در تحصیل اینهمه فضل و ثواب کمتر کسی ازان مذکور شده غافلند
راحل میشمند و اگر گاهی بندرت جهة رعایت رسم تعارف باستدلال این مجلس و محفل قدم
نازنجه دارند و برای احتراز از طعن و ملامت همچنان طریق دلجوئی و تعزیه پرسی پیموده و برداشتن
هر قدمی کوهی منت بر او گذارند و دوستان پیرو پیش و عشرت و خنده میکذرانند و از انواقفه
ناگریز اصلا استنباط عاقبت کار خود نکرده همچون صدق مشحونش گر بمه فمنهم من قضی
نحبه و منهم من ینتظر و را بر خود میرانند سبحان الله چه دلسخت و غافل است آدمیزاد

که از اسباب جنس خود یکی را می‌بینند که چون صحیح و تولا و کویا و شنوا بجو مانند وی مرآمد و میرفت و اکلی و شربی مینمود
ناگاه بدرد سری از پا در افتاد و بانداک عارضه پهلو به بستر مماری نهاد و بعد از دو سه روز آوازه افتاد که فلان
مرد و وقت نعش بیرون بردن خلق فی الفور جمعیت کردند و بازمانده کانش را دو سه روز عزا خروش
و فریاد برآوردند الکاه تن نازپرورش از جامه خانه محمل بیرون کشیدند از بالا سهای الوان حریرش عماری
کردند و بید و کز کربا بس پیچیدند از زن و فرزندش راجدا ساختند و برخته پاره خاکیاران دوستان
بدوش کشیدند و بتعجیل تمام بموحش ترین جاها دوانیدند کوری تنگ و تاریک کندند و او را در آن موضع
پرمور و مار افکندند پس آشنا و بیگانه خاک براو انباشتند و از آنی مراجعت ننموده او را غریب و تنها
گذاشتند چند روزی چشم بقریب ترکه و میراث و اکردی میمونند بعد از آن چنان از خاطرها
رفت که گویا هرگز خانه پیاره را هرگز ندیدند آدمی عاجز این جمله سوء مینه می بیند و از این رهگذر
غبار ملالی هرگز بر خاطرش نمی نشیند و همان وقت در همان مجلس بهر زه گوی و هرزه خنده اشتغال دارند و واقعه
ناگزیر عامی مطلق بفکر خویش فکنده از اخوان و خیال می انگارد و حضرت اشرف نبوی ص فرماید
که لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم علی انفسکم کثیرا و اخرجتم علی الصدقات تبکون
علی اعمالکم و یعلم السهام من الموت ما تعلمون ما اکلتم سمینا منخل یعنی اگه اگر شما میدانستید
انچه من میدانم هرآینه کم می خندید و بر خود بسیار میگریستید و هرآینه بیرون میرفتید یعنی از منزلها و معمورها
به بیابانها رفته بر اعمال خود گریه میکردید و اگر میدانستید چارپایان از مرگ انچه شما میدانید کوشت
قربه نمی خوردید یعنی از بیم مرگ و غم ان می که اخرجتید ولا غر میشدند و بر طبق این حدیث شریف نبوی است
انکه از حضرت روح الله علی نبینا و ع حکایت کرده اند که بر شبانی گذشت که گوسفندان خود را چرانیده
بره فربهی که مادرش گرفته بکوش او گفت که الم تعلم انک تغیر لآن دانسته که البته ضاحی محمود
بعد از ان حضرت موسی ع براه خود میرفت و در وقت مراجعت دیگر باره همان بره را دید ضعیف
و ملول گردیده از لاغری گوشش بر پشت چسپیده احوال ان را از شبان سئوال نمود از سبب لاغری

ان لبان گفت نمیدانم غیر اینکه روزی مردی بر این گذشت و این را گرفت و نمیدانم چه بگوشش او گفت و ازان وقت
تا حال این چنین گشته است که می بینی مشهور است که چون کرکی کوسفندی از رمه ربود و برد تا ان در نظر است کوسفندان
و چارپایان دیگر از دنبال او می نگرند و از چرا باز مانند آدمی فنی القلب کرگ بسیر در اسمعیز از کوسفندان و چارپایان
والپته است که چون کرگ شرک از رمهٔ بنی نوع وی یکی را برد و پلنگ تیز چنگ اجل کلوی حیات درومندی را
چنگال اعراض مهلکه سخت فشرد و هنوز کالبدش در میانست که از او غافل گشته مشغول شهوات
عاصی میگردد و مثل آدمی پس نادان مثل هور چه اینست در میدان نظم ان یکی کشته زیر پای دواب
وان یکی دانه میپرد بشتاب حکیم ثنای گوید نظم نه ز تو که ز تو بیش تو هم ؟ تو نمیری خویش تا که یار میرد ؟
مژگان را کجا سپردی تو ؟ تو نمیری نه مرد خوردی تو ؟ خود ترا مرگ بسته کی گیرد ؟ تو امیری امیر کی گیرد ؟
و نیز از مذکورات او خیزد عبرت گیرد مرگ زیارت قبور رفتگان و با جهان جهان حسرت در فراش
خاک خفتگانست که آدمی پیهوش لاهی را کلاب آگاهی بر چهرهٔ دل میفشاند و صورت نادرهٔ
حرص و شهوت را در کانون طبیعت فی الجمله فرو می نشاند چنانکه شفاعت خواهد امت مرتب
و شرافت بخش خاک شیرب حضرت اقدس منبی صلعم فرمود که زوروا موتاکم و سلموا علیهم فان
لکم فیهم عبرة زیارت نمایید مردگان خود را و سلام کنید بر ایشان و رحمت فرستید یا نماز کنید
بر ایشان که مراد نماز میت است چه هر چیست که شما را در ایشان عبرتست یعنی از عبور بر قبور و ملاحظهٔ
احوال ان اسیران زندان گور شما را عبرتی حاصل میشود و دل غفلت سمات بفکر تدارک مافات
می افتد منقولست که مردی در خدمت ان طبیب امراض قلوب ارزقت قلب خود شکایت میکرد
ان حضرت او را امر فرمود که قبور را عبرت بیوم النشور امر فرمود و هم از ان حضرت صلعم در خبر است حق تعالی
که حاصل ان اینست که زیارت قبور کن که ان آخرت را بیاد تو آرد و غسل دهندگان را که بسر ایشان
شدن نمونه ایست و موعظت ریست و نماز کن بر جنازه ها که شاید ان تو را محزون سازد که بر میت که خزین در میت
رحمت آلهی و در فصل دویم باب اول که ارزش نعمت که وقتی حضرت داود علیه السلام بقوم حزقیل علیه السلام

عبور نمود بعد از ملاقات پرسید که هرگز قصد گناهی کرده خرقبل گفت نه دیگر سئوال نمود که از عبارت عجب و غروری
نزا بهم رسیده گفت نه فرمود که هرگز مایل دنیا و خواهشمند لذات آن گشته فرمود آری گاه واقع شده است حضرت
داود ع م فرمود فما ذا تصنع اذا کان ذالک یعنی چون خواهش دنیا ترا بهم رسد چه میکنی و ترا چگونه از خود دفع
میکنی فرمود یا نبی شعیب یعنی مانند دره میروم و از آنچه در آن جانب عبرت میگیرم محضرت داود ع ما بمکان رفته
دید تخت را از آهن نهاده و کاسه سری را استخوان پوسیده چندان بران افتاده و لوحی از آهن که نوشته و بران
نوشته که من فلانم و هزار سال پادشاهی کردم و هزار دختر را بکارت بردم عاقبت خاک فراش من شد
و سنگ بالینم گردید و با کرمان و موران و ماران همسایه گشتم پس هر که هوشمند باید که بدنیا مغرور نگردد
و سپس این حکایت نقل کرده اند که یکی از سلاطین روم وصف عمارت قبه ارزنجان شنیده
و آرزومند دیدن آن گردیده بود وقتی از دارالملک خود بقصد دیدن آن نهضت طی این مسافت
بعیده نموده گنبد عالی دید صورت محجبی بر آن کشیده و بران خطی نوشته که کل ملک یزول ملکه
الا الله العلی الکبیر یعنی هر پادشاهی ملک او زایل و سلطنت او فانی و هالک میگردد جز الله تعالی که از علو
شان و بزرگواری دست زوال از دامن جلال او قاصر است کسی داخل این قبه نتوانسته شد تا مزار بر نکند
پادشاه فرمود تا از آن مقام بزحمت تمام کندند دری پیدا شد پادشاه بدرون آن گنبد قبری عظیم
دید بران لوحی گذاشته در یکطرف آن خطی نگاشته بمضمون که متبرس از موت و تعجیل کن پیش از موت
مرگ زبان آن است جانب آن و بطاعت و فرمان برداری حق که ملک الموت بر فرمان بردار آن مهربان است
و برجانب بیان لوح بندی چند نوشته که ذکر آن با نیقام مناسبتی چندان ندارد لهذا ترک آن شد
و بعد از آن مواعظ مرقوم گردیده که ای بنی آدم این قبر لام این عالم است سالها پادشاهی کرد و هزار
سرکه کبیطه تشیخ در آورد و هزار دختر را کفاح بمخوصاره مرگ نتوانست کرد و هر که بلند باید
عبرت گیرد و نیز حکایت نموده اند که در حضرموت خانه یافتند از سنگ تراشیده
و در آن تختی زرین نهاده و بران صورت شخصی عالی عظیم افتاده بر لوحی این مضمون نقش کرده بود

اعتبر فی الفانی المغرور بالمعمر المدید انا شداد ابن عاد صاحب القصر المشید یعنی بنظر کن و عبرت بگیر
از انکسی که بعمر دراز مغروری فرشداد ابن عاد صاحب کوشک کج کاری و باکوشک بلند معمرین در تفسیر و بی
معطله و قصر مشید که در سورهٔ تبارک حجر است ذکر کرده اند که این عاد که الله تعالی ان را معطل خانده از این جهته
که اهل ان ملک کشته و ان معطل مانده در دامن کوه حضرموت است و قصر مشید بر قله ان کوه و باقی ان عادیان است
که اورا منذر کویند اکاصد زیارت قبور مسلمین و ... و عمها و کورخانهای چنین دلهای غفلت پیشه را بندی
متین و موعظه دلنشین است و چنانکه حضرت خواجه عز قدره در مقدمه آمال دل را از کرد هوسهای بی اصل بیفشاند
و تیران شهوات دنیارا در کانون طبیعت فرو می فشاند و از مراغبت زیارت قبور سرمدی است که از سرور
اخبار ص ماثور است و در جامع الاخبار مذکور که من علی المقابر و قرء قل هو الله احد احدی عشر مرة
ثم وهب اجره للاموات اعطی من الاجر بعدد الاموات حاصل معنی انکه کسر کورستان بکذرد و یازده بار
قل هو الله احد بخواند و ثواب ان خود بمرده کان هبه نماید خدای تعالی بعدد ان همه کان اجر و ثواب بوی عطا فرماید
و نیز در ان کتاب از احمد ابن محمد روایت کند که کفت مرا ابراهیم ابن هاشم در قبرستان بهوم ناکاه ابراهیم بر سر قبری
آمد و رو بقبله نشست و دست بر ان قبر نهاد و هفت بار انا انزلناه خواند و بعد ازان کفت که حدیث کند
مرا صاحب این قبر که محمد ابن اسمعیل ابن ربیع باشد که و من زار قبر مؤمن فقرء عنده سبع مرات انا انزلناه
فی لیلة القدر غفر الله له و لصاحب القبر هر که زیارت کند قبر مؤمنی و پس بایستد نزد ان مؤمن یا نزد ان
قبر هفت بار انا انزلناه فی لیلة القدر را بیامرزد خدای تعالی او را و صاحب این قبر را و این حدیث در کتاب مزار لا
بحضره الفقیه از جهة سپهر ارتفاع حضرت امام ابن موسی الرضا منقول در کیفیت زیارت قبور دعا و سلام بر ساکنان
ان وحشت آباد مار و مور در ارشاد القلوب مرویست که حضرت اقدس نبوی صلعم چون از دفن قریبی یاران
کردیدی و انکیختی و در آمیز رزک ابر زبان حکمت پاشش بر تربت ان متوطنین دیار غربت بار یدی
که السلام علیکم ایها الابدان البالیة و العظام النخرة التی خرجت من الدنیا بحسراتها و خلصت
منها بر هنها اللهم خل علیهم روحا منک و سلاما منا برحمتک یا ارحم الراحمین صلی معنی

ایشکه

آنکه سلام برشما از بدنهای کنده کریده دار استخوانهای پوسیده که از دنیا بحسرت رفته اید خدا و نداد فضل از
برایش رحمتی از جانب خود سلامی از قبل ما و خدای ارحم کننده کان و در کتب من لایحضره الفقیه هم از ان خبر در ص
در خبر است که چون بر قبور عبور نمودی فرمودی که السلام علیکم من دیار قوم مؤمنین انشاء الله بکم
اللاحقون یعنی بر شما باد سلام بدرستیکه ما انشاء الله تعالی از دنبال شما خواهیم پیوست و از جناب امیرالمؤمنین ع
در ان کتاب روایت نموده که چون داخل گورستان شدی این کلمات را بوش ربای غفلت زدا بر زبان
مبارکش گذاشتی که یا اهل التربة ام الله لنا و لکم فقد سکنت و امّا الازواج فقد نکحت
و امّا الاموال فقد قسمت فهذا خبر ما عندنا فما لیت شعری ما عندکم یعنی حاصل مدعا اینکه
ای ساکنان خاک و ارغ بیابان این مغاک آماخانهای شما پس تحقیق که مسکن دیگران شد و اما زنان شما
پس تحقیق که منکوحهٔ دیگران گشتند و اما مالهای شما پس تحقیق که در میان مردمان تقسیم کردند این
خبر بیت که پیش ما نزد ما شکی نیست کاش میدانستیم که پیش شما چه خبر است بعد از ان متفت گشته فرمود که اگر از ن
تو انستی ان را در جواب گفتن گفتندی که ان خیر الزاد التقوی بدرستیکه بهترین توشه ها تقوی است
و در کافی از عمر ابن ابی المقدم روایت کرده که گفت در خدمت ابی جعفر یعنی امام باطن و ظاهر لام
محمد باقر ع در گورستان بقیع بر قبر مردی شیعهٔ از اهل کوفه که گمانم ان حضرت بر سر قبری توقف نمود
فرمودند که اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و اسکن الیه من رحمتک
ما تبیض بها عن رحمة من سواک و الحقه من کان یتولاه حاصل مضمون انکه خدایا رحم کن
بر غربتی او و پیوند ده بهمدمی او با روان مؤمنین با ملائکه با اعمال صالحه قبلهای او را حاصل انکه الم
تنهای را از او زایل گردان و انس ده وحشت او را و متوجه کن بسوی او از رحمت انچه مستغنی گردد
بان از رحمت غیر تو و ملحق ساز او را بکسی که دوست میداشت و پیروی او را امام و مقتدای خود میدانست
و نیز در کتاب شریف کافی از عبد الله بن سنان مرویست که گفتم بحضرت ابی عبد الله ع که بر اهل
قبور چگونه باید سلام کرد فرمود آری یقول السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انتم لنا فرط

وانا ان شاء الله بکم للاحقون بعد سلام و رحمت بر ایشان گوید ازمومنان و مسلمان شما بیشتر ازما
اند و ما از شما کمتر ازایشان خواهیم رسید و در همان کتاب مزار الفقیه مذکور است که وقتی که ذر پدر ما ابوذر رحمة الله علیه
وفات یافت ابوذر در تب بر قبر وی بود گفت رحمک الله یا ذر والله ان کنت لحری بما ولقد قبضت و
انی عنک لراض ایاء الله ما لی فقدک و ما علی من غضاضة و ما لا الی احد سوی الله من
حاجة و لولا هول المطلع لسرنی ان اکون مکانک و لقد شظی الحزن لک من کل
علیک والله ما بکیت لک و لکن بکیت علیک فلیت شعری ما ذا قلت
و ماذا قیل لک حاصل معنی انکه رحمت کند خدا ترا از روی کذب نگفتم که بدرستی که تو بامن
یادگار بهی و هر آینه بتحقیق که تو دوست نمودی برای که البته من از تو راضیم و نیست مرا بهیچکس
غیر خدای تعالی احتیاجی و اگر نه خوف مطلع و خوف دوهشت مرگ می بود هر اینه مسرور و شادمان میگشتم
از انکه من بجای تو نمانم و هر اینه بتحقیق که مشغول ساخته است مرا اندوه برای تو از اندوه بر تو بغیر غم انکه
آیا احوال تو در ان عالم چگونه خواهد شد غم مفارقت تو از خاطر من برده است بخدا قسم که من نگریستم برای تو
و لیکن گریستم بر حال تو از برای کاش میدانستم که در ان عالم چگونه گفتی و تو چه گفتند مرا از ان گفت اللهم انی
قد وهبت له ما افترضت علیه من حقی فهب له ما افترضت علیه من حقک فانت احق
بالجود منی یعنی خداوندا بدرستیکه من بتحقیق بخشیدم باو انچه را که فرض و واجب ساخته بود بر او از حق
من پس تو نیز ببخش باو انچه که واجب گردانیده بود بر او از حق تو که تو سزاوارتری بجود و بخشش از من
و در مجموعه ورام مذکور است که حضرت امام محمد باقر امام جعفر بن محمد الصادق ع را بیاوردند بجهة بکور ستان
رفته خطاب میفرمود که یا اهل القبور ما لی اذا دعوتکم لا تجیبونی یعنی ای ساکنان قبرها چیست مرا که چون
شما را میخوانم جواب من نمیدهید بعد ازان گفت که خیل والله بینهم و بین الجواب دکانی
اکون مثلهم حاصل معنی انکه گفت که گمان ان اینست که جواب بمن نرسید و حاجتی بهم نرسید یعنی قدرت
بر سخن گفتن ندارند تا جواب من گویند و گمان میکنم که من نیز مثل ایشان خواهم شد و بعضی از هوشمندان چنین

برقرار ان

برفیرستان مشرف گردیدی و ان مقام پرحسرت را بدیدهٔ عبرت دیدی کفنی که ما احسن ظواهرك امّا
الله واهی وبواطنك حه بگواست نکا هرتودهٔ ریخ عظیمه وسنجها همه درباطن تست ودیگری بتها بگورستان رفتی
وخطاب بمرده کان کردی وگفتی که یا اهل قبور متم فیلی موناه وعاینتم اعمالکم فواعملاه بعنی مردید
وودیعت حیات راسپردید ای مرگها وکردهای خود را معاینه دیدید وای بر یک از اکاه دلان بی باشعور
مذکوراست که در وقت مرگ بدیدن قبور میگفتند که یا امّاه لیتك کنت عقیما ان لا تلدنی فی القبر
حبلا طویلا ومن بعد ذلك منه رحیلا بعنی ایمادر کاش تو عقیم ونازائیده بسودی ومرا نمیزائیدی
بدرستیکه پس تو در گور مدت دور ودراز محبوس خاهی بود بعرضه خوار رحلت خاهی نمود وعمر ابن عبد العزیز
نیز که از خلفای بنی امیّه بصفت هوشمندی اتصاف دارد چون بگورستان نهادی ونظرش بر قبور آبا واسلاف خود افتادی بدینمضمون ادا کردی که این
قوم پدران من بنی امیّه اند که در این قبور غنوده وکوی مرگ بادهٔ دنیا در لذتها شریک نبوده اند نمی بینی
که بر خاک افتاده اند ومار مور روبانیشان نهاده استکهام پذیرفته است این سخنان می کفت ومیرانید و
اشک حسرت از دیده کان میبارید ونعمان ابن منذر که از اعاظم سلاطین عرب بود روزی سواره بر مقبرهٔ
عبور نمود یکی از اهل هوش وزبان رحمت ان کومیده کان خموش این شعر را میخواند انّ یا ایّها الرکب
علی الارض تدبون کما کنتم کنّا وکما نحن تصیرون بعنی جماعت سواران در روی زمین میروند
ما نیز چنان بودیم که اکنون شمایید وشما همچنان خاهید شد که اکنون ماییم وبعضی از عارفان هوشمند
سبها بگورستان آمده گورستان رفته آواز بلند کفتی که یا اهل القوم من انتم بعنی از اهی گورستان
شما کیانید وایشان در جواب کفتی که نحن الاباء والامّهات والاخوة والاخوات نحن
الاحباب والجیران نحن الاصدقاء والاخوان طعمنا البلاء واکلنا الجنادل والثری
بعنی ما پدران ومادران وبرادران وخاهرانیم مادوستان وهمکیان ومامحلصان ویارانیم نرم مارا آبای بدن
خورد وبدنهای مارا سنگ وخاک این محنت سرا واز قبل این مکافات جانفزا دردانوز واز انبیا واوصیا وصلحای امّت

واز عموم بیکسو بهرت روشن بصرت در مخاطبهٔ اهل قبور در کتب سلف وخلف بسیار مذکور است وبرظاهرست
که امثال این مقالات درحقیقت با اموات مدت چه اثر فن قابل خطاب وقادر جواب نیستند بلکه درحقیقت این
گفتگوها با خویش ومراد ازان پخته خود واگاه ساختن نفس کافر کیش است واز معظم فواید زیارت قبور چنانکه
سابق مذکور شد همانا اینفایده است پس سزاوار نیست که مرد کاهل نفس شوخ چشم صاحبدل را آگاهی بدین
این گلذار وچیدن گلهای اعتبار بر عرض چند تمثالهای گلهای گوناگون احوال ساکنان اینجا مشغول واز
فکرهای جانکاه دنیای شومش باز آورد بدیدن هر لالهٔ سیاهی از دل خونابه بالید وبر اینگشت هر سبزه دیده بصیرت شود
از خواب غفلت مالدار عبور سبکهای هرزه نفس امّاره را مسکن ملامت سازد واز مرور بر دخمه های وحفره ها
خود را بفکر تعمیر خانه دین وآخرت اندازد از سر منهٔ هر لحدی دیدهٔ رمد دیدهٔ دل را معالجه نماید واز آینهٔ
بدن نمای هر لوحی صورت احوال خود را مشاهده نماید از صورت هر قبری بمعنی دقیقه بر دواز مصرع برجسته هر
لوحی طمع سخن فهم را بشور آورد لولفه سوی کورستان نگاه کن که خوش بوم بریست ؛ سبزه هر سو خط یار کلرخ
سیمبن پریست ؛ بلکه بر بازار کل صد رنگ حسرت گشته است ؛ سر نهاده بر زمین در هر قدم شاخ نرگسیست ؛ هر طرف
آرامگاه شاه دامادیست شوخ ؛ هر قدم گرد سرای نوعروس دلبریست ؛ هر قدم دندانها از بس بنا گوش افتاده اند ؛
چشم دل کردا کنی هر جاده عقد گوهریست ؛ گوش هوش مردمان از پنبهٔ غفلت پر است ؛ ورنه هر نقشی بلبوش
واعظ بر منبریست ؛ بر جبین دل نهاده ان جهان بی بقا ؛ بهر هر ارنوخطی از سبزهٔ تر محضریست ؛ ای که دایم
میکنی جان از پی زر یافتن ؛ عبرتی زین کاخ ویرانت به از گنج زریست ؛ گرد واعظ ذکر مرگ گفتن مرگ کندرگ لا نگرد ؛
مرگ بیداری ؛ همین حق از برای دیگریست ؛ ولیکن در باب زیارت اهل قبور میباید که صاحب فهم کامل مانند شوخ وشنگان جاهل نباشند که حسرتگاه مقابر را عشرتگاه نفس کافر قرار داده چنانکه
در اکثر بلاد متعارف است هر هفته روزی معین بسیرانجا میروند وتماشای بازیگران وخنیه بازان که دران
معرکه ها دهنکی مهاساخته اند محو گشته بسر وچشم گوش میکردند صاحب مذاقان بی آبرو ولعبدگونه
طلب وجستجو فرزندان مسلمان را از هر سو نظر در افتاده سر در دنبال شان میکنند وشاهد بازان شوخ وشنگ

باجاهل

دیباچهای سرخ وزرد وسبز رنگ در هر گوشه باشاهان پیچی جلبه باز هنگامه راز دنیا زدربان
میدارند جمعی بیباک بر قبوران غریبان خاک نشسته بجای تلاوت قرآن به لغو وهزیان می پردازند
وگروهی بگرده وران مقام پراندوه وحلقه بسته درعوضهای گریه که باید بروز خود کنند بقهقهه
خنده آواز بلند می زنند واصلا ازان غریبان خاک شرم وحیا از آخرکار خود اندیشه وپروا
نمیدارند ویمگویند که درزیر پای ما بسبب دو زرع فاصله چه چیز دچه صعب ودراین گفتهای
زهره گداز چه ولوله وچه وحشت است اینای جنس مانند که با خاک تیره یکرنگ شده اند اقران
وامثالند که نالهٔ حسرت شان بزبان حال از فلک گذشته گردون گذشتند که سرکشان مذلت
کشیده وسخت مردانند که بسبک صعوبت اجل نرم گردیده سروقدانند هیزم صفت در آتش
قدخدبر سرهم افتاده نازک تنانند مانند اوراق گلی زرخاک افتاده نه نه بردی هم نهاده ازاد آیند
هیچ پوچ گشته دل شان دانند در آتش حسرت ریشه جهان کن یانند در بردی خود نبشه فرمان روایانند
تابف نافرمانی گشته شیرنگارانند در زنجیر امواج بلا گشته میدان دارانند بشوراخ سنگ فتنه
درخزیده صاحب نظرانند سرمه صفت در چشم خاک خفته سخنورانند مانند زبان درکام زمین
مفقنه عالمانند اجزای کتاب وجود شان از هم پاشیده کاتبانند کز لک مرگ رقم ذکر نشان
از صفحه روزگار خراشیده چوب زبانند شمع صفت مغزجان شان بقعله مرگ گداخته بیزبان گلامند
موران کور چشم ریخت شان راخانه زنبور ساخته کلهٔ پرباد انند دست اجل خاک درکاسه سرشان
کرده خشت مغز انند آتش فنا دود از نهاد شان برآورده خود فروشانند سنگ متاع خودی
بجان خزیده الوان پوشانند جامه کفن کفن شان نقل بندی گردیده ازنادی طریق زنده گی
ومحشر مراسم بندهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که ما من احد مرة بمقبرة الا واهل
القبور یقولون یا غافل لو علمت ما نعلم کذالک یحمک علی حبسک حاصل مغز آنکه
هیچکس بر قبرستان گذر نکند مگر آنکه مرده گان قبور وخفته گان ان رخنهای پر مار ومور گویند

ارب بے خبر اکرد از انچہ ما میدانیم ہر آینہ کوشت براندامت و نیز از انست ورد در خبر است کہ من ضحک علی جنازۃ
اھانت اللہ تعالی یوم القیمۃ علی رءوس الخلایق ولا یستجاب دعائہ ومن ضحک فی المقبرہ
دجع وعلیہ من الورد مثل جبل احد ومن ترحم علیھم نجا من النار مخصص معنی اینکہ ہر کہ خندد
بر جنازہ خدای تعالی را در قیامت در حضور خلایق دعای او مستجاب نشود ہر کہ خندد در قبرستان و باز گردد
از انجی بر او از گناہ مثل کوہ احد باشد و ہر کہ بر ان مقبرہ کان ترحم و برای ایشان طلب رحمت نماید از آتش دوزخ
نجات یابد و در کتاب شریف فقیہ از حضرت اقدس سبزی صلعم روایت تبارک تعالی کرہ لی ستۃ خصال
وکرھتھن للاوصیاء من ولدی وتباعدتم من بعدی ملخص اینکہ بدرستیکہ خدای تعالی از برای من مکروہ داشتہ
و ناخوش کردہ شش خصلت را و من نیز برای اوصیاء خود از فرزندان من و پیروان ایشان بعد از من مکروہ داشتم
و از جملہ خصال خندیدن در سابق ضمن ایشان است بدرستیکہ بسیار سرت را می خورد این روزگار آخر کہ تو دایم از سنگینی زمان چون
تبسم خندان کوی روزہ ہوشمند در اینمقام چہ درست و چہ دلپسند گفتہ کہ اتضحک ولعل کفنک قد خرجت
من غدا لقصار بعنی میخندی و کفنت میکرند و ممکن است کہ کفن تو از پیش کار دزمیر فتہ آمدہ باشند نظم المؤلفہ
در این غفلت سرای ماتم ای جاہل چہ می خندی ۞ ترا چون دل عزیزی مردہ این فال چہ می بندی ۞ چہ بیل بذلہ کو باشہ زیر پلہ کو بے
کہ آسا خندہ رویانند زیر کلہ چہ می خندی ۞ اصل کل چنین زمین دان کل چنین تو ئے چون کل ۞ بروز خود چہ کل
خون گریہ کنی ای دل چہ می خندی ۞ نہ تنگ مرگ پیش موج عمر پے در پے ۞ نگنہ کشتی در بابت بکاہ ساحل چہ می خندی
بجائی گریہ آمد ہر زمان ابر بہار یرا ۞ تو بر این گلشن کار خت بے حاصل چہ می خندی ۞ شب ہمی گذرد روز مرگ آمد چہ
می خاہی ۞ رہت پر صعب و کار پیش مشکل چہ می خندی ۞ بہم ناید بدن از سالی تر ا چند گل بشگفت ۞ اگر از حق نمیترسی ازین باطل
چہ می خندی ۞ کمی غفلت بود در پیش غافل خندہ بیجا ۞ تو واعظ میشماری خویش را غافل چہ می خندی ۞ کمال
بسدروی و بے پروائی نہایت بے شعوری و سر بہوائیست کہ در چنین جائے کہ خلق کثیر از صغیر و کبیر و پادشاہ و گدا
و مکنہ و آشنا و شریف و دنی و محتاج و غنی عالم و جاہل ناقص و کامل در زشت و زیبا پیر و برنا با جہان
جہان آرزو و حسرت و عالم عالم تاسف و ندامت در زیر پا خفتہ و ہر یک بزبان فصیح حال بزبان با ما زندہ

پند و موعظتی بگفته باشند ان یک از شدّت و کمال شتمهٔ مذکور سانح و این یک از حضرت ملک و مال فصیح پرواز د
وان ز گران بازی و زر و بال سکوه نماید و این از تهی دستی عمل و دست تأسف بر هم ساید ان یک از بیوفائی دنیا لبی لقا
گوید و این از مؤاخذات ان جهانگیر بزگار جوید ان یک دست امیدی رحمت بر فضا بر چرخ که لله و این یک
نالهٔ واحسرتا علی ما فرطت فی جنب الله از دل پرخون و آه بر آرد و انگبس اصلا منتفت انها نشود
و البته فریاد و خروش کوینده کان خموش و بگوش هوش نشنود و هم چنان نبان هرزه نباش در ذکر جان و مال
و دل خرابات لش در فکر باغ و دکان بوده خود را آدمی از انف رغ نسازد و نداند برای چه ضروریات خانهٔ
لحد که سالها و قرنها بچشم و صد دران نشر باید بود و صاحبان مرور اعصار و دهور باید خود و نیز دارد و از
راهنمای کعبهٔ حسن آب و هوا ری بخش و لهای کروبیان خاب اشرف نبوی ص مرویست که القبر ینادی
کل یوم بخمس کلمات انا بیت الوحدة فاجعلوا الی انیسا انا بیت الظلمة فاجعلوا الی توابا
انا بیت الفقر فاجعلوا الی کنزا صبر یعنی انکه قبر هر روز بآدمیان ندا دهد و پنج سخن ادا می کند
اوّل انکه من خانهٔ تنهایم با خود انیسی بیاورید دویم انکه من خانهٔ تاریکم با خود روشنای بیاورید سیم
انکه من خانه خاکم با خود فراشی بیاورید چهارم من خانهٔ ماریم با خود تریاقی بیارید که چارهٔ زهران نماید بیاورید
پنجم من خانه بی برگ و نوایم با خود کنجی که شما را از ان رنج رهاند بیاورید گفتند یا رسول الله
مونس قبر چیست ان حضرت فرمودند که تلاوت قرآن مونس قبر است و نماز شب چراغ ان است
و عمل صالح فرش ان است و صدقه یعنی مال که بدرویشان در راه خدا دهند تریاق آنست کلمهٔ توحید
نیز کفار کلمهٔ طیبه لا اله الا الله گنج آنست و در بعضی روایات انی مضمون مذکور است که چون جنازه
آدمی بر لب گور نهند بگوش هوش وی رسد او را دهند که یا ابن آدم ماتن دیت من العمران لهذا
المحراب و ما حملت من الغنا لهذا الفقر و ما حملت من النور لهذه الظلمة متصل همین انیکه
از زندان آدم ارزآباد دانی برای این دیرانه چه توشه مهیا کرده و از توانگری جنه مفلسی ما خود
آورده و از روشنای دنیا برای این سرای کدام چراغ، خود آمده آدمی تیره روان کار خود ندانن

انا بیت حیة فاجعلوا الی تریاقا

ای کاش صد یک ارانی تلاش که در باب امور معاش ملت نماید جزئی از آن تلاش نمودی و صبح و شام برای سر انجام ابنای خانه
کرده روز دیگر نشستی میگانه است با خورد و خواب در آتش اضطراب ملت کاهی هم در فکر ما کتاج سرای کور که بعضی
ازان در حدیث شریف مذکور شده بصورت بسیکن جهل پیشه کان غافل دران خاکه ان می چسن کنان، پی دل بکل
فرو رفته که بهست کبری غایتی پا براه آگاهی نوا بنیم کرانست و در طریق بسته که قدم از قدم نوا نیم برداشت
انشاء الله تعالی بعنایت و التوفیق لقطع مراحل هذا الطریق العمیق مجملا ایراد قضیه فلان سالار امری ضرور
واز ادعیه مجربه دلهای رکورلیست و اهتمام بعضی از سالکان راه و زنده دلان آگاه در اینباب تحقیق کلی بوده که کما
بیکه ملازم دمی دران عبرتکاه میبوده و وقت بیوقت سوء هولناک مرگ سوء باسر انگشت نگاه عبرت تنبیه لاره
رشته سیرت مینموده اند و در حکایتی از مجموعه درّام که تمام ان مقصد در مجلس دویم، باب اول که ارشاد یافت که
وقتی ذو القرنین برسمند عزیمت جهانگشای سوار و آسمان کردار، بلشکر و حشم انجم شمار بر کره عالم دوار
بهمه بر قومی گذر نمود که عارض احوال ایشان بر نوع بسی غریبه بطور پسندیده از انسک داشت و از ان جمله این بود
که قبرها کنده بودند و هر صبح بر سر ان قبور رفته و ان مقام را از خس و خار و گرد و غبار رفته بکه از دون غیر اشغال
بیفتند ذو القرنین بعد از دریافت ملتمات پادشاه ایشان از سر ان امور غریبه و اطوار عجیبه از یکیک انصاف
میفرمود و او سخنهای سنجیده برای هر کدام و جهی پسندیده میگفت با درست کنند ان قبور ایشان اما بعضی
که غرض ما ازان این بیت که چون از دنیا و آرزوی اینها بهره سه دیدن این قبور آن را از ما دور نوع خاطر
ما را ازان آرزوها پر دارد و بعد از اتمام ان سخنان کاسه سران نی برآورده با سکندر بگفتند و گفت مسدانی
که این بیت گفت نه گفت پادشاهیست که او را حرای قلمرو سلطنت و فرمان روائی برای زمین داده تجو
او بر جهانیان ظلم و ستم مینمود بران سبب او را خدای تعالی میراند و سزای اعمال او را در دو در آخرت جزای
ان را در کنار رش میکرد بعد ازان کاسه سر دیگر را برگرفته گفت ای ذو القرنین میدانی که این بیت گفت نه
گفت این پادشاهیست که مجرا را دادگری یافت و از ظلم و جور پادشاه سابق گشته رو ازان طریق برتافت
و با جناب اقدس الهی تذلل و فروتنی در زید و سالک طریقه عدل و داد گردید او نیز چنین شد که می بینی

وخدای تعالی عمر او را باو شمرده و در آخرت پاداش او را باو رسانده و از آن اشاره کاسه سر ذو القرنین
کرده و گفت ای ذو القرنین این کاسه سر نیز چنین خاهر شده و در کتاب شرف الکمال الدین حقایق شبیه
این حکایت ذکر کرده و در طبقتی از عدد اطوار ان قوم چنین آورده که قبرهای مرده های ایشان در خانهای
وخانهای ایشان بود اسکندر از اطوار ان قوم چنین آورده متعجب گشته از سبب هر یک سئوال نمود از آن جمله
گفت که سبب چیست که گورهای مرده های شما بر سر خانها و بر درهای خانه شماست گفتند فعلنا
ذلک عمدا لئلا تنسی الموت ولا یخرج ذکره من قلوبنا یعنی این را دانسته ایم تا مرگ را فراموش
نکنیم و ما از ان از دل ما بیرون نرود و رسم در اکمال الدین حدیث مذکور است که محصل ان این است
که اسکندر بر سپری گذشت که کله های مرده کان را پشت در و میکردانیدند و بنظر تفحص در ان می نگریست
اسکندر را بگذشتن توقف نمود از سبب ان استفسار نمود گفت لا عرف الشریف من الوضیع
فاعرف فانا غفلتها منذ عشرین سنة یعنی میخواهیم کاسه سر بزرگان را از خوردان تمیز دهیم
و بلند پایگان را از فرومایگان فرق کنیم و نمیتوانیم و حال انکه مدت است در این کار م اسکندر
از انجا روانه گشته گفت ما اراک عنیت لهذا عبرة یعنی از این سخن سزا همین باشم دارد و باین گفتار
جز طریق پشه و مذکر مرا نمیپسندد این خود بزرگ کدام ان شند که در دست زمانه همچو انگشتانند
امروز اگر بلند پستی دارند فردا همه بخوانند همه یک شند و گویند یک از چابک روان طریق فنا
و دست پادار ان معرکه جهاد نفس و هوا کنیم موتوا قبل ان تموتوا در خانه خود قبری کنده و گاه
دل گمه گاهی وقت قلبی در خود میدید و نفس غافل در که از رش وظایف مبنده ی گاهی میکردید مرا ز ون قبر
فرو رفته چون گمه گاهی می خفت و بسوزد که از بانان عجز نیاز میگفت که ربّ ارجعون لعلّی اعمل صالحا
فیما ترکت این سخنیست که حضرت عزت در سورهٔ مؤمنان از گفتار گمه گاهی قبر گمه که در وقت مرگ خاهد
گفت و استدعای باز گشت بدنیا خاهند نمود نا مقدار ادراک مافات و تلافی تقصیرات پردازند این سخن شنود
تکرار نمیکنند و بجز ازان بجواب نمیگوید که از نفس ایشان مسئول نمیدید دل گشته دست بر سینهٔ مدعی

نو نزاده دیار دیگر تا رخصت انصراف بدنیاداد ند برخیزد و دامن سعی برمیان جان استوار سازد و در کار خود مردانه لحظه تلافی
فات پردازد مهد بشود پیاید که بر همین دستور هر شب که خواب بروز درمی آرد و پا در جرش خاب میکند لکه ان
خاب سلاخاب مرگ و ان بتر را شبه لحد نقش منهد، خود کوید از نفس شوم انکار که مهد و نقد دم را بر دامن عدم
شمرده و نیز خاب کلا در مرکت و ممکن است از این خاب برنخیزی چه بسیاری که یک اب اسم عمر کلا، نه بشود
وحدا زنی نه فردا را نیز بر حیات من افزوده با نکه نکرده ام دران کردمی و نه انچه خود را از تقصیر در آورده می
وچون صبح چشم کشاده وخود را زنده مشاهده نماید کوی از نفس الحمد لله انکه مجوا نمی صورت نبشت و مامول بر وصه
وکولا بحصول پیوست اکنون باید که قدر زنده کامروز را چنان بکه شاید دانی و ان سو نیز چون لیام بطالت کذشته
فاقده نا نکذرانی بیت مارا نهاز دار غنیمت شمار عمر که کانها که رفته نه هلک همان دمند
دیکر از جمله مذکورات مرک که آدمی بان از مرض دین آکاه غفلت بهجوی میتوانه بیمار بهادر بخور بهاست از انجهته
که کاخ ست اساس حیات در وقت جریان سیلاب امراض وعلت نصب ناپایدار تر و اهندلم ان نزدیک کاه
وسی لیات اطبا هر چند حاذق باشند جمیعه موثر و نافع و سیمیدان اجل بلان را مانع و دافع
نیافته بلکه هزار کس تدابیر شان اکثر خطا می افتد و مزید علت میکردد و اکر در چاره مرض پی بانحوه
دفع ان از خود نمیتوانند و اکر میتوانستند دفع ان نمیتوانستند کو و افلاطون کی بابت و بقراط چه شد
وجالینوس کی رفت و بوعلی چرا نیست بیت طبیب نزا کران نکته حاذق است که در شیشه دارد نه بیند
اکر خود علم جالینوس داند چه سود که بیماری نداند چه عالج دارد باید عاقبت کو چه افلاطون یونانی چه کرد
بر قبر طبیب بعنوان انبیند لکت نقش کهنه که قد قلت کما قال لی قائل قد صار نعمان الی منه
فانی ما یوصف من طبه وخذ فی الداء مع حدسه هیهات لا یدفع عن غیره من کان لا
یدفع عن نفسه خلاصه سخن انکه چون کفت مرا کوینده که نعمان محو و نابود کشت و کفتم بلی کو
وچه شد انچه از طبابت وحذاقت وحدس او وصف میکردند هیهات محالست که مرک سزاوار دیکری
دفع تواند کرد کسی که از خود دفع نتواند کرد کو پس هرکه مرض پیش آید و مداوای طبیبان اعتماد ران نشاید احتمال کون

دران مهلکه جبان نبرد ن قریب الوقوع خاطر بجوصاحبان عقل صحیح وخداوندان رای سلیم حاشاکه درچنین
وقتی ازاندیشه مرگ غافل وهم چنان دل بسته توطن این کهنه سرای عاجل باشند و هرلحظه کونه خاطر ازخود
مایوس وبناخن دریغ وافسوس نخراشند واکرازان بیماری عافیت نیز یابند مدتهای مدید ازان متاثر وواقعه
ناکزیر مرگ رابت عوض دیگر شمرند کربنوده بندارک احوال خود نشتابند مجملا هریک ازامراض وعلل
پیغمبران دردا جل راخبری است وجهه دفع خون فاسد جهل وغرور برگ دلهای ریخورنشتری چنانکه
جبیب حضرت آله وطبیب علت کناه جناب اشرف نبوی صفرموکه الحمی سوط الموت
یعنی تب تیزتر ازمرگ است ونیز ازان سرور مرویست که الامراض والاوجاع کلّفها یزید
الموت ورسل الموت فاذاجاء الاجل فانّی ملک الموت بنفسه فقال یاابن آدم
جئت وکم رسول وکم یزید بعد یزید اناالخبر لیس بعدی خبر وانا الرسول لیس بعدی
رسول اجب ربّک طائعا اومکرها فاذا قبض وحمد ونصار حوا قال علی من نصر خون
وعلی ما تبکون فوالله ماظلمت له اجلا ولا اکلت له رزقا بل دعاه ربّه فلیبک الباکی
علی نفسه فانّ لی فیکم عودات وعودات حتی لا یبقی منهم احدا حاصل معنی این
جزآرام سوز وحشت اند لامیکه مرضها ودردها همچو فرستاده کان وپیغام کذاران مرکند پس چنین
اجل رسد وملک الموت خود آید وکوید ای بنده ای ربا اخبار وفرستاده کان وقاصدان که از
مرگ پی درپی بتو آمد ومی آخرین ان خبرها وفرستاده کانم اجابت کن خداوند خود را خاری نخواهی پس
چون قبض وحشت نماید واهل وی خروش وفریاد برآورند ملک الموت کوید که فریاد وکریه چیست
چندا سوکند که من براو ستمی نکرده ام وروزی اورا نخورده ام بلکه اورا خداوند او خوانده پس انکه براو
میکریدباید که برخود کریدبدرستیکه من میان شما باز خواهم آمد تا انکه هیچیک ازشما نکذارم پس سزاوار
است که آدمی امراض وعلل را از الطاف حذاری عزوجل شمرده بورود هریک ازان قاصدان
صادق القول خود را خبردار وآماده نزول الواقعه تا چارسانو وهردردی ازشه نجانه اتفاق حضرت

آر سطو

حکیم علی الاطلاق دوائی سودمند و هر علتی را اشربتی مفید دل پسند حکیمی نه معالجه مرضهای گشنده باطنی
پردازد بحرارت تنها دل دردمندی را از سرکرمی خاشاک دنیا خنک و بگرانی شبهها خاطر منتشر بدرازا از اخلاط
اندیشه های فاسد سبک کند الم صداع اعراض دل در دسر شغلهای بیجا داند و آزار معده را کل قدسه
دلگیریهای دنیا خاند تعلیب ذات الجنب از هوسهای نفسی علاج کند و مرض ذات الصدر وسوسهای شیطان
از سینه سرکند بکوفت یرقان خود را از زرد روی افعال روزخرا رهاند و بتقریب خفقان تنگ حوصلگی
نفسهای بازپسین را بخی طرر ساند و بسبب ماشرا بزرگهای پوچ این عسرت سرارا از سر نهند و از مرض
خناق واقعه ناگزیر کلوکیر فلولا اذا بلغت الحلقوم پیاد آورد ای صاحب بقدم و آلام جسمانی
خود را دل نهاد می کن و بطی سفر عقبی قدم سازو برگ باید کرد و بار گران علایق دنیویه را روز بروز سبک
ساخته بهنگام گرفتن طبل رحیل سبکبار رو براه باید آورد چه میگو گفته اند که من لم یستعد للموت
فهو ته فجاة وان کان صاحب فراش یعنی کسیکه مهیای مرگ نشود و هم چنان کار خود نخته پندارد
که بفجاءه یعنی بمرگ ناگهانی نمرده باشد و اگرچه یکسال در بستر بیماری خفته باشد شیخ طوسی رحمه الله در آلای
از نور دیده حضرت جعفر ابن محمد علیهما السلام روایت نمود که افاشت کی العبد ثم عوفی فلم یحمد
خیرا و لم یکف عن سوء لقیت الملائکة بعضها بعضا یعنی خفضته فقالت ان فلانا قد اتانا
فلم ینفعه الدواء خلاصه مضمون اینکه چون بنده کوفتاک شود و بعد از ان صحت یابد و احداث
عمل بنده ناکند و از کار زشتی دست برندارد و فرشتگان یعنی فرشتگانی که حافظ وبند باهم ملاقات نمخه
کوشیه فلان کس را مداوا کردیم دوا او را فایده نکرد یعنی این کوفت برای او بمنزله دوائی بود که شاید
بان از درد بیدردی عافیت یابد و احوالش بصلاح آید اثر نکرد و او را از این غفلت و حماقت باز
نداشت هر درد را دوائی هست؟ اما چکنم در تو اثر نیست دوائی؟ دیگر از جمله مذکرات
مرگ وجود انها از مرگ فراموشی شان کمال غفلت و بیهوشی است مبرد آلا را آنست چون سفیدی
مو و شکنج ابرو ضعف باصره و کندی سمع و تغیر بشره و رکتین و دندان و جمیده گی قامت و امثال انها چه

هر یک

هر یک از اینها نیز از جانب مرگ خبر صحیح و بر نزد یک وقت رحیل دلیل صحیح است نظم کرصاحب حاج
دیگر در تاخیر ﴿ با تیر قضا چه چاره جز آماجی ﴿ شد موی تو پنبه فرکان این زرنیست ﴿ یعنی که اجل میکند حلاجی ﴿
هان کار بکن راست که قامت شد خم ﴿ یکبار ز سر غرور بردار قدم ﴿ بر پیش و همیده قد فرورفته دو چشم ﴿ بگرفته تو پنگ
خانه عدم ﴿ و بر همین قیاس است علل و امراضی که در کبر سن بر بدن غالب و پیران را مصاحب شبانروزی جان
در یک قالب مهیا شده چون تنگ نفس و درد کمر و سستی زانو و خارش بدن و امثال اینها و پیران را کان ازینگونه
این امراض نیز از قبیل سایر امراض که در جوانی عارض گشته علاج پزیرد فاما مداوا اندا میراست و ازانجهته
هر روز محه نفس حکیم و طبیب و در خیال خام پختن و ساختن معجون و پیرکن مهیا شده و نمیدانند که هر یک علل یک اصل
چه اند که در تن آدمی فرو برده و دیگران را از بدن جدای و کریبان حیات را ازان رهائی ممکن نیست و اگر
فرخار یعنی باستعمال دوا از ازان سه روزی تخفیف یابد باز عود نماید اذا کانت السنون عمرك لم یکن لذلك
الا ان ممدوف طیب نظم ولا رسید چه عمرت بشصت در دتلا ﴿ بغیر انکه بمیری دگر طبیعت نیست ﴿ در زنور
حضرت داود علی نبینا علیه السلام مذکور است که من بلغ السبعین اشتکی من غیر علة حاصل معنی انکه یکیکه
بهفتاد سال رسید و بیمار گردید بیمرض دیگر و نیز گفته اند که عبارات ان نکند و مصیبتی که تعزیه ان ندهند نظم
بود پیری عمر او هشتاد سال ﴿ رز حکیمی کرد حال خویش سوال ﴿ گفت دندانم ز پیری گشته ست ﴿ باید ازوی کار صعبی
درست ﴿ چون نکرد دلقمه مرهم در دهان ﴿ هضم ان بر عهده می آید کجان ﴿ منتی باشد نهاد بر جان من ﴿ گر بریزد این سستی
از دندان من ﴿ گفت ای پیر دانشور حکیم ﴿ کی قدر از مخت کنیز و نیم ﴿ چاره ضعفت پس از هشتاد سال ﴿ جز جوانی نیست باشد
رنجمال ﴿ رشته دندان تو گردد قوی ﴿ گر ازین هشتاد چل واپس روی ﴿ لیک چندین واپس شدن نعزومنت ﴿ گر بپای سستی باز ری
دور نیست ﴿ محو غافل و هر مند کامل صاحب توفیقی است که چون آثار مذکوره را در خود مشاهده
نماید طبع کودک خصلت را از بازیچهای طفلانه دنیا مار آلوده و سر روز دیگر که از باغ عمر باشد لحظه از کارسازی
و یراق گیری سفر عقبی نیاساید از سفیدی سر تا قدم کافور و کفن کند و از زنخدان و دندان طمع از زنده گی کند
از ضعف مرگ و بجسم خفه پندد و از گرانی گوش ترنگ ندای الرحیل نشنید بناخن قرخنده کره دل سستی

دنیا را از رشته جان کند و با سر انگشت عصا خانگاه خاکدان هر قدم بنفس سر بهوا نماید از درد کمر پوشه کمر منده
بر بنیان جان فتنه دار دار ستمزدا نو هستمولا نجنی نفس سرکش سوا عقال بر زانو کند لله محملا هر یک از علل و آلام
مذکوره که لازم سن پیریست کند سرای تن را مستعد نهایان و برانهدام ان دلیل واضح و نمایان است و وجوه
این دلایل از خود غافل بیون دساتان سرای دیگر که بهر از خرابی این بکار آید شمودن کمال بی نوری و نمانتی بصورت
و یک از قدما در اینمقام بمثل بس تمام کرده و گفته است نظم چرا از قصه یک کس نمیگیرد پندا که در عشر
زکی باز میرد طرار یک همبه همیگفت رازبا خانه مرو خرازی که بکس مرا اخبار شبی سا و که خانه بر او فرود آمد
چه گفت گفت کی شد وصیت بسپار نگفتمت خبرم کن تو پیش از افتادن که چاره سازم و فرزند عیال خود بفرار
خبر نکردی از خانه خق صحبت کو فرو فتادی کشتی مرا بزاری زار جوابداد مرا در اصبح ان خانه
که چند بار خبر کرد مت بلیل و نهار هر طرف که دیدن را کار می نگذاشت که شد نان در اقامم نیاگذشت
همیز دیدانم زخوص مثنی کل سقف خانه همه بستی سر اسر دیوار زهر طرف که دیدان را کار می نبستی
نهشتیم نسنجیدن پس چگویم از معمار بدانکه خانه تن نیست بنجه تا چه نگاف نگاف رنج بدار و کرفتی از معمار
مثال گاه کمل است این مروزه معجون هلا تو گاه کمل اندر نگاف می افزاش دیان کن بدو تن تا بگویدن رفتم
طبیب آمد و بند بر او زه گفت دیگر از جمله تقریبات بامرگ عیادت بیمار است صه چه قول متامل
رز ملاحظه احوال این مثل مذکور ابمعنی میگردد که دنیا چنانکه جناب منتسب امیر المؤمنین ع در وصف ان
فرموده که داد با البلاء مخفوقة خانه در رو محنت و مکان رنج و زحمت است و آدمی بیچاره سزاوار
مضرتی نیست و چون تواند بود که گفته اند که آسمان چون کمال است و بلاها چون تیرها و زمین آماجگاه
و آدمی نشانگاه و البته نشاید از هر گاه چنین باشد یکی میتوان کرد کیست و در دفع ان از خود چه حیله
میتوان انگیخت پس آدمی سزاوار چنین سرای که از در و دیوار ان مصائب و اصلا بیاهی و گریزگاهی ندارد دل
بصحت مزاج و فوت پیشه بستن و از انواع حیل و ارقام تجارا جمع نشستن کمال بیخردی و نادانیست و بنیاد
قوام بدن اکسیر مثل چون ان بیمار بگوشت و خون و باخلاطی که سبب عروض امراض میگردد و مشحون است

وممکن است که ان مرض ملک الموت باشد وخلاصی ازان امکان نداشته باشد وانگاه دقت ندارکه ما فات نکنی
دوست از سفر در رود در از عقبر کوتاه خاهر بجو پس ای دل مرد هنر اوار آنست که پیش از ابتدای بد رود پدر فانی
چنین چاره خود سازی و برای کار سازی روز پس دست پیش اندازی مستلذات رس است دامن فرصت گیر
نرسم دگرت دست بجای نرسد دیگر از جمله مهمات خاب غفلت و مذکرات مرگ کم فرصت شمرده و بران
دعمارتهای قدیم است که هر یک بارگاه ملوک و سلاطین فریدون با کبه گدایان و درویشان بوده
بوده و در هرکدام فرقه از بنی نوع انیس مدتهای مدید زندگانی نموده ان یک نفد جان را بر سر تعمیر قصر
و ایوان گذاشته و این یک دار دنیا را در بست از خود می پنداشته بر دران سرا بی سرها از دردی مذلل
برخاک مانده و در دهر دل اسیر ان بیدرد فغران شکدل از بینوائی نالیده ان کف زمین چه یکدیگر را نها
و چراغانها مهره کرده این کف خاک چه شمعهای شبهای بر سر چراغ بر دز آورده ان حصار چه صداهای گیر و دار
بر کنگره گذشته و دران خانها نان چه نالهای الامان از سینه کردان در گذشته از تنگ این فضا
چه جان و دلها از غصه کاسته و برای فزودن ان عرصه چه غبار فتنه ها در میان خاستان برخاسته
و اکنون زیر ان جمله همه سالکه ران به پیغوله عدم رانده و این باغ و بستان ها و قصر و ایوانها بر سر کور
جغدی مانده کم نکوامن خبات و عیون و نروع و مقام کوم لاعر ان قصر که بر چرخ همیزد پهلو
بر درگه او نهان نهادندی رو دیدیم که بر کنگره اش فاخته ها نشسته همیگفت که کوکو کو و سه کاه
دار غرور و خوش نشستگان این ویرانه پر مار و مور بنین لازم و ضرور است که بحکم حدیث شریف
نفکر ساعة خیر من قیام لیلة که مذکور شد گاهی بر خرابها و آثار که شستگان که رند و بدیده
نمناک عبرت بران در و دیوارهای شکسته درست نگرند نفس سرکش بهوا را پس خانه و این نوای زرق
بگوش هوش دری رسانند که کجا رفتند آنان که در این مکانها ساکن بودند و این در و دیوارها بصد شوق
و ذوق بنا نمودند سنت اساس عمر را همچنین نشمرند و در استحکام این بناها فرو گذاشتی و اهتمام ننمودند

ودر سر خش این سراخانها چون خانه دین خود خراب ساخته ودر تحمل این سنگ وآجرها چو بها بر پشت وپهلوی جان کاوان خواشته
برای این پشینه ها افتاده گیها نمونه ودر اجرای این فنون نهاد امن حیات سوبکف ولای که دولت آلودند تا خش
این حصار چون حصار بگردد بسی مناهی کردند واز افراختن این برجها برج صعب کردن مباهات برگزیدند
برای این ورکاهها عمری اشنای حق را نشستند وجهت دهلیزها صبح وشام در دهلیز سرای امید دوزیر نشستند
انبوه گی رفتند انجماعتها خونها وزاین خانمان های خود تمتع چنان میبردند انی فنی نمیزدان
ودر خلف بان زیست فروماند که سیل دمان مرگ بی لان خشت وجود نرا از خان ومان خصم خاشد برکند
وبهمین دشت عالم فنا خارا فکند چنانکه نه نامت ماند ونه نشانت ونه مغرفت ماند ونه استخوانت
جنبید کوسکندر گیتی ستان کجاست؟ این حشمت وجلال ملوک کیان کجاست؟ تاج قباد وتخت فریدون ونگین جم
طبل سکندر علم کاویان کجاست؟ این بانگ آفرین سکندر رسد بگوش؟ دارا چه شد سکندر گردنده خان کجاست؟
واکرده لشکر طاق مرا این دهن تمام؟ فریاد میکند که انوشیروان کجاست؟ گبد دوزنگبد هرمان این صدا بلند؟
ان کونبا نهاد مرا در جهان کجاست؟ هر میل چل منار زمانت در خروش؟ کوید بصد بان که جم حشمتان کجاست؟
برفرد فردخت خورنق نوشته اند؟ نعمان وان دروبه صفت پاسبان کجاست؟ مطلب چهارم
وانچه مناسب هر مقام باشد بدان ای رفیق طریق دین بصرک الله وایانا نکحل الیقین کبخانکه سالرا
چهار فصل میباشد زنده کانیز انیز چهار فصل است فصل اول از آغاز تولد است تا بیست سالکی
واین بمنزله فصل بهار است که رطوبت بر مزاج غالب باشد ونونهالان ابدان را در بوستان وجود
اعضای جوارح واعضا واوراق حواس قوی روز بروز میبالد وقوت میکیرد وشکوفه فاعلیت در استعداد
تعلم دوم بدم شکفتگی وطراوت میریزد فصل دوم درسی سالکی است که ایام جوانی میباشد واین فصل بمنزله
فصل تابستان است که حرارت مزاج در مرتبه کمال وسموم اکرام سوز هوا وهوس همه دن از صد اعتدال
است وانها ربوالات حرجنده وهزاها وکالدن نفسانی که خوبست سن جوانیست همان تخم میباشد

کم از قوا

که از وقتها بعقب آید دبّ دابّ و حلاوتی که ذائقه قبول پسندد و روز بروز زیان بحصول پیوندد **فصل سیم**
در چهل سالگی است تا شصت سالگی که سنّ کهولت است و این بمنزله فصل خریف است که میوه کلوسوز خاطر
خاهی میشود بعد ازان بوستان بمرغزار اوراق حواس و قوابرت خسار جوارح و اعضا روز بروز خشک و پژمرده گشته
بصرصر مرور ستیغ دشهور فرو میریزد **فصل چهارم** در شصت سالگیست تا آخر عمر و ان بجای زمستان است
که مزاج در نهایت برودتست و حرکت اعضا و کارکنان سرای بدن در کمال صعوبت از سردی هوا ایام دیده
طبیعت سوا شکوه نیز دندان دندان است و لرزه حرکتهای دوران چهار مدّ نظر را از شیشه عینک سخ بندان
اما از تولد تا چهل سالگی که اکثر ان ایام طفولیت و کودکیست اگرچه آدمی در ان ایام برای انکه هنوز نباتات
آن شاخ و شاخهای آفریده کار خود بنحوی که شاهد بر سیده و بجهه تمامی حجت و عدم استعداد اکتساب معدات
تکلیف که عبارت از فهم و خرد و تشخیص نیک و بد است قابل نبوده که چنانکه باید و شاید نکردیده حضرت
خداوند او را معاف داشته و بار تکلیف بدوش وی نگذاشته است لیکن از غایت شفقت و مهربانی بحمی
و لطف و مرّبی در ریاضه و باغبان گلشن احوال او را بکردن استمام ان ایّام انداخته تا درکه از ان بنده که
جام دنیا قابل و نهال طبعش استوار و بی خلل برنیاید و بآداب عبودیت روز بروز عارف و پناه درت
و دلش رفته رفته بجهت ان درگاه آشنا کردد و لهذا از زمرهٔ مکلّفین و از جانب شرع مبین
مامورند باینکه کودکان خود را ارباب بحرین کلمتین شهادتین تلقین ادای و نماز و روزه تعلیم کنند
و این را بکه از دن ان امر زجر نباشد بنحوی که از امام بحق ناطق لام جعفر صادق ع ماثور و در کتاب
و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است و حاصل معنی آن این است که بدرستیکه ما یعنی اهلبیت امر میکنیم
کودکان خود را بنماز روزه در هفت سالکی بقدر انچه طاقت دارند روزه داشته باشند نصف یا کمتر
و یا بیشتر پس چون شش سالکی در کذرد بران غالب شد افطار نمایند تا بروزه کرفتن عادت نمایند
و طاقت ان بهم رسانند پس شما امر کنید کودکان خود را بروزه چون نه ساله شوند بقدر انچه توانند
روزه دارند از روز پس چون شش سالکی برابها غلبه کند افطار نمایند و در همان کتاب شریف از حسن ابن

چهار

و در پنج سالکی شما امر کنید

فارون مرویست که گفت از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام پرسیدم یا از آن جناب پرسیدند من میشنیدم که خبر دهنده
میکند فرزندش را بر گذاردن نماز و او یکروز و دو روز نماز میکند ارده مرد و آیا که این خبر در شرع چگونه است آن حضرت
فرمود که سبحان الله ترک الصلوة بغیر علة رشت ساله نماز را ترک میکند گفتم تصیه الرجع مراد آنکه از نماز که از دن الم آزار
بدو میرسد فرمود ایصلی علی نحو ما یقدر یعنی باید که نماز بنحوی که تواند بغیر مخفف که آزار نکند و نیز در آن کتاب
از عبد الله فضاله منقول است حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که حضرت امام صادق علیه السلام بابی جعفر و فرزند شنیدم که میفرمود که
چون پسر به ساله رسید گفته میشد یعنی باید گفت که بگو لا اله الا الله هفت بار بعد از آن و اگر هفت سال
و هفت ماه و پنج روزش تمام شود پس باید گفت که بگو هفت بار صلی الله علی محمد و اله بعد از آن باید گفت
تا پنج سالش تمام شود و بعد از آن باید گفت که دست راست کدام و دست چپ کدام چون این را دانست رویش را
بقبله کردانیده باید گفت که سجده کن بعد از آن باید گفت تا هفت سالش تمام شود پس چون هفت سال
تمام شد باید گفت که رو و کفهای خود را بشو چون شست باید گفت نماز کن بعد از آن گفت تا نه سال
تمام شود بعد از تمام شدن نه سال تعلیم وضو باید کرد و بر سر آن باید زد یعنی اگر اطاعت نکند امر نماز را باید نمود
پس چون وضو و نماز را آموخت می آمرزد خدای عزوجل پدر و مادر او را ان شاء الله تعالی محجبلاب
سبحانی اگرچه اطفال و صبیان را از گناهی قامت عمر شریف بتکلیف پوشیده و لیکن از عبارت
پوشیده که خود را بالکلیه محروم نگردانیده ارت و لا عهد جوانی که خلاصه اوقات زنده گانیست جوانی
و قوی در کمال صحتند و جوارح و اعضا در نهایت قوة سکوفه قابلیت تمرکال تبه و بوستان جناب چنانکه باید
سبز صل نشسته ابواب سعادت کشاده و اسباب عبادت آماده تخم سعی حاصل و زمین فرصت قابل کاویدن کاری
و آب روان جاری سمند همت سریع و میدان فرصت وسیع شکار مطلب خویش خود کمند قوت در بازو
حسنات جوان بختی که بکران کوشش را بربودن گوی فلاح در میدان کرم عنان سازد و حق ادت و
دیاداری که یک نظر تامل در این شاخسار رنگین نذروان اعتبار هر لحظه شکاری اندازد خوشی ان سعادت
قرینی که در سر این خوان رنگین هر دم نعمت خوشگوار فیض بکام جان رساند و خرم ان پاکیزه روزگاری که در لب

جوی زنگ

در لب جمیس زنگ از دل شوی این ایام جامهٔ طبیعت از کثافت اخلاق ذمیمه پاکیزه گرداند مقبل ان زنده دلی
که بقوّت هر وقتی از زین اوقات از غصه میرود و نیک بخت ان مرد سخنی که بسپردن هر دمی از ان
کروهی از عمر گیرد پهلوان ان راه روی که بروز جوانی دامان همّت سالار از خارخاشهای نفس نگه
وسر فرازان عبد پروازی که بدو بای شب روز از زین اوقات سعادت اندوز خود را باوج عزت برسانند
سازنده خوشوقت ان هوشمندی که در این بزم دلپسندی شاعر هوس آور لذت نبرده بآلهی ناب
نام ارکان بنهای که نزد جهال باب گشته از دست ننهد هر فرد ان ان سبک روزی که بغوای غولان
هوا و هوسها که لازم زین پیشه قدم از منهج قویم دینداری بیرون ننهند زین جنگ ای صاحب فرهنگ
که نفود انفاس گرامی را در این مبدر بخرند نفایس سعادات دو جهانی برسند و بهره وران پرهیزی که
در کنار رودنهار این نسیل وبهار هر ساعت نهال خویش ثمر طاعت نشنند بصدق طلب نگاه در کتب
حدیث ارشد بابه جوان نجتبی و فرزانه ادریس روزگار سخنگوی جناب اشرف صلعم روایت نموده که فرموده
سبعة فی ظلّ عرش عزّوجل یوم لا ظلّ الا ظله یعنی هفت کس در سایه عرش الهی خواهند بود روزی
که جز ان سایه نباشد و ان جمله جوانی را شمرده که در کودکی که در بند که خدای عزوجل بکند رازنده
باشند و در مجموعه ورّام مروی است که ما من شاب یدع لذّة الدنیا و لهوها و یستقبل
بشبابه طاعة الله عزوجل الّا اعطاه الله سبعین صدّیقا یقول الله تعالی
ایّها الشباب المتبدّل شبابه الی النّار ک شهواتک انت عندی لبعض ملائکتی
خلاصهٔ مضمون انست که هیچ جوانی نیست که لذت دنیا و لهو و لعب ازو زوال واگذاشته بآخر سن جوانی
و هوسهای نفس روی بطاعت خدای عزوجل آورده بشد مگر انکه عطا کند او را خدای تعالی اجر هفتاد
صدیق الله تعالی بوی گوید ای جوان که جوانی خود را بکار خیر کار فرمودی و ترک لهوتهای خود و خاشهای
جوانی نمودی تو نظر من، منه بعضی فرشتگانی لمولفه جوانی را طاعت امروز گیر؛ که فردا نیابی جوانی ز پیر؛
فراغ دلی هست نیروی تن؛ مه میدان فراخ است کوئی بزن؛ مرا نیز روزی رقم زد خدنگ؛ مدان تنم اکنون در خم چنگ؛

سرشتن باده غرور جوانی دستی دستان مایه شعور و کار روانی که اوقات شریف ایام شباب را بلهو و لعب خورد و خواب
در میبازند و کار جوانی را به سپری می اندازند پندارند که همیشه جوان و صاحب تاب توان خواهند بود هر چه
امروز ازان نتوان کرد فردا تدارک ان می توانند نمود و نمیدانند که در روز دیگر کوش نمیشنود
و چشم نمی بیند رفتن در پا نمیماند و گرفتن از دست نمی آید تن از جان شیر میشود و جان از تن دلگیر میگردد
و طایر آشیان بسیر میپرد و غنچه دل حسرت شکفتن را بگور میبرد باین احوال روز پس چگار ازینش نتوان
بود باین دست و پا طریق بسته که خدا چگونه نتواند سپرد نظم تا جوانی روز برره کن که ده روز دگر
از عصا این قوت پا دستگردان میکند ولیکن اگر جوانان زمانه را این سخن بفهم پیکانه و بگوش افسانه
می آید و تا نور کفایت سالار عنبک پا برسنگ نیاید و نخل سرکش قامتان در پیش عصا کردن کج
ننماید از عنان انتعال نخواهند نظم جوانی بر سه کوهست دریای جوانی را که کس هرگز نمیبیند دوباره
زنده کاینرا خمیده پشت ازان کشته پیران جهان دیده که اندر خاک می جویند ایام جوانی را
بکام خویشتن کردیم کار باغ جوانی را گذشت ما پیر غیر داغ جوانی را دراین دو روز به بین فکر خود که فرصت میسر
نمیشود مرکب پیاده باغ جوانی را صد حیف که پیر جهان دیده بنودیم روزی که رسیدیم بایام جوانی را
جوانان صاحب شعور را لازم و ضرورست که اوضاع پیران شکسته آینه صورت احوال خود ساخته
پیش آمد کار خود ازان مشاهده و استنباط نمایند و بحکم حدیث شریف منوی اغتنم خمسا قبل
خمس شبابک قبل هرمک الی آخره که ازش وقت دراین دو روز که بسمند فرصت در زیر ران
و رفتنی توفیق همعنان اقبال طالع و طریق بسته که بیمانع توشه قوت روح دلخواه و خاطر قوی
و جوانی سمراه کاروان نه پیش از پیش و دلیلان لایزال راهبلت پیش پیش حوض را بسر منزل نجات
رسانیده در دفتر پیری و شکستگی که دست طلب بجایی و در ادعای مرمان بدوای نمیرسد نشت دست
بدندان ان نجاید و رنجه بمت تحریر یافت منبر برانیست که اجل کمتر کم فرصت آنان دهد و آدمی
به پیری رسد والا کرام روایت که این سیل دمان کلان حیات نوجوانان را از زمین هستی برکنند

وکرام

وکدام عشرتست که لذّهٔ دوسر این لیل سرد ق مت خوشی رفتن رازیاد نمی آنکه وکدام پیرامت که داغ صد جوان
در دل ندلکه وکدام پدرست که از فراق چندین فرزند خون حسرت از دیده نمیلکه سخن اکابر است که بجوانان غرّه مشو
که نارسیدن میوه بت خام از درخت میریزد مت کس چه داند که جوانان نپیرتر پیران روند ؟ می نبینند که گلان
برخاک چندین نیرسد ؟ آدمی نادان چه می داند که از جمله اینان نخواهد بود و ادراک نادان کهولت و پیری
خام نمود و مردست که حضرت روح الله علیه السّلام چون بر جوانان گذشتی گفتی که لم ترع اینک الحصاد
یعنی چون کشتی که بدرو برسند و چون بر پیران مرور نمودی فرمودی که ما انتظرها لزّرع اذا ادرک
ان یحصد یعنی چون کشت بدرو رسید حاجت نظره جز اینکه درو کند و بدهقان سپارد جوان سزاوار نهاد و حیات
ست نپنداشتن و کلاری سرانجام مهام نوعقبی تا مام پیری که بآن رسند یا نرسند شتاب کردن
غلط و خطا و نادانی از فرجام نفس دعاست مت به پیری از چه رو می افکنی کار جوانان ؟ چه میدانی که بسلخی است تا
زنده کیست ؟ تا نالهٔ کشش رحمت و شعلهٔ آتش خوف و وحشت حضرت یحیی بن ذکریا علی نبینا و علیهم السلام
که در آغاز جوانی روی رغبت از لذات دنیای فانی برتافته و در سن خردی حکم و ابتناه الحکم صبیّا
مرتبهٔ بلند نزد کی دریافته بود و فرقه یست المقدس که علماء و عبّاد آن زمان در آن اجتماع داشتند در فرقه طایفه
ازلاد رعبادت مبالغه اینان بود در ریاضت مشقت ده فرقه که میراثها از موی و کلاهها از پشم چنانچه رسم
اینان بود در بر و بر سر داشتند در بخیرها بر کردن طرف دیگر انها را بدیوارها بسته بفهد نسیم غیبت خاص
بر ساحت خاطر سرلا احلد مس وزیده و آتش طاقت سوز خوف الهی در کانون درون پاکش شعله ور گردیده
نزد مادر رفت و گفت ای مادر برای من میراثی از موی و کلاهی از پشم بباف که به بیت المقدس رفته
با اخیار و رهبان ببیات اشتغال نمایم گفت چندان صبر کن که حضرت ذکریا آید و با او در این باب
مشورت کنیم پس چون ذکریا آمد او را از سخن یحیی و ارادهٔ او اخبار کرد ان حضرت از غایت تشفق و مهربانی
متوجه ان بضعه ذات نازنین گشته فرمود که یا بنیّ ما یدعوک الا الهدی و انما انت صبیّ صغیر
یعنی ای پسر کوچک چه چیز تو را بر این امر داعی است و حال اینکه تو کودک و خرد سالی این سخن فرمود که یا ابت

مادایت من هو اصغر سنا منی و تذوق الموت حاصل آنکه ای پدر ندیدی که از غم کوچکتران نیز
شربت مرگ چشیدند چون مرگ کلان غم خورد و بزرگست و پیر و برنا سلاح از انی منزل بقبا بار رحیل می باید بست
طی طریق بندگی سوء معشوق داشتن و کار خود را امروز بفردا واگذاشتن و جهد نداشته باشد پس حضرت زکریا
بضریق قول وی نحو والده ماجده حرمانه یحیی سوء بیانتن صامه و کلده یشمین که دران امت پس این عبارت
و مرتاضین بجوامر فرجوس مار یحیی علیه السلام انهما نحفه ان دل سرد و ملابس برزینت دنیا و ان سر کرم از فسر
آتش و خشت و تفوس ملتبس بنا کفیها ما منه اق ب دل جان پرتب قاب به پت الشرف تا المقدس
شتافت و کوهر پاکش در سلک زهاد و عباد ان مقام فیض بپک انتظام یافت تا انکه اسرد رشتن ان لباس و سال
به تن نازک کلرک تش رسیده و جسم لطیف تریفش ان را بریاضت و آزار ضعیف و شمار کردید روزی رحفه
بگرسنه از ملاحظه ان حال دست هره ان لاغری و نهزال کریان کشت و خدای عزوجل بوی وحی فرستاد
که یا یحیی ابتکی مما قد نخل من خشیتک و عزتی و جلالی لو اطلعت علی لنا و طلاعة
لتذرعت مذرعت بجدید فضلا عن المنسوخ خلاصه معنی انکه ای یحیی آیا میکری از لاغری
جسم خود سوکند بعزت و بزرکواری خود که اکر یک بار بر آتش جهنم مطلع کردی هر آینه پیراهن آهن در بر ضعی کهنه
یعنی مهری ریاضت میده که چه جای پیراهن بافته پیراهن پلاس علی الاختلاف النسخ پس حضرت
یحیی از جنان کریست که اشک کونه دو کونه روی انوری را جوزده سوراخ شد و دندانهای مبارک
وی ظاهر شد این خبر بوالده ماجده وی رسیده بنزد او آمد و اخبار در میان اجتماع نمود و حضرت یحیی
ازانی لنا اخبار فسه کفت ادراک ان نمعم جوان ظریف خوش بس و نقاش در رودیوار
جسم خاکدار اس که پوسته آینه خوش نمی در پیش دلند و قطع نظر از آلایش منی و حسن سیرت نمعه همکی را صلاح
ظاهری ختن صورت آمت می کفت چه کفتی اکر اثر کفتی در این حکایت هوش بای چشم و دل
نامنه اطوار نشسته حق شنو باحوال ان بنده از خود کسسته نه بکله موازنه فرا منه دل خانه کران حوان شنو
چشم مالنه در غفلت و بی صلاح خود بسوز و زاری کریند و نالند با حق کویند از نفس درنده کان این سلاه

وبنده کمان لرین درگاه درمنده که خدا از خود بد میگوینه بی خبر بهه اند که ادراک آلهی چنین نمی معرفه نه خاکتر بسر
که تو در پرستش حق از خدا ابنهه بی خبر بی و مقرار ان بر هیچ قاب و پرهیز کاران با تش خوف کباب ع از دل
رفتی چشمهای اشک عضتی اینقدر بر چهره دویده که کو هر دندان از صدف دهان نمایان کردیده و بر سیاه که از غایت
بد بختی و نهایت دل سختی هرگز بنیاخ حسرت کونه هم نخراشی ریاضت کشان حق شناس ملبابس کریاس مشیاخته نه
و تو کریم طبع نه بدروشن ضمیر پرورت بکابه طلا و حریر آموخته و دیده و دران باریک بین از هیچ قاب
درد دین رشته صفت تن خود را لاغر میکرده نه و تو آهن دل سوزن صفت برای تن آسای بیشه
چشم بر جاههای فاخر دوخته مرد ان مرد برای درد دین همه تن دل بهه نه و تو نا محرد لاف ان سرا بازبان
و صاحبان درد درراه دین از جان میکذشته نه و تو خود بنی جهه رعایت از ایمان بهانه دل
پی دین تلاخرین بیداشد ؟ نرخ زینها زبر زمین پیداشد ؟ چهره همه کاه نه دردیه کوه ؟ ارزخی نکند زمبکه ان بیداشد ؟
الفصه حضرت ذکریا کفت یا بنی مایدعوك الی هذا انما سالت ربی ان یهبلی ذریة طیبة
عینی تغیر ازیه کیه چیزتلا بهمه رنج و ریاضت دعوت و عبت میکرده فهراز کجا این ازخداوند
خود درخاست نمود که تلا بنم عطا کند که چشم فی منور و روشن کرده حضرت یحیی کفت که تلا بین امر
کرده ذکریا فرمود که کفت که نه تو می کفتی که ان بنی الجنة والنار لعقبة لا یجوزها
الا البکاءون من خشیة الله یعنی بدرستیکه میان بهشت و درزخ هرانیه کریوه ایست که ازان
بیکذه نه کذر کریه کنند کان از ترس خدا ذکریا کفت آری چنین است پس حضرت یحیی برخاسته بود عبادت خود را افکند که روانه
کوه ماروی کرفته کفت اذن میدهی که دوباره نمد تو مرمت سازم که دندانهای تلا بپوشند و طوبی
اشک چشم تلا بر چند یحیی راضی کشته مادر پاره نمد برای او ترمیب داده بر روی ان جراحت
بست دیکر باره چندان کریست که انها ترشد پس یحیی آستین بر انها فشرد چنانکه اشک از میان انکشتها
مبارکش فرو ریخت حضرت ذکریا از دیدن ان احوال جکر کداز و طاقت پرداز متوجه درکاه خداوند

بدینزگفت اللهم انّ هذا انّی انّ ابنی و هذه دموع عینیه وانت ارحم الراحمین
یعنی خداوندا رحم کن این پسر منست واین اشکهای اوست و تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی
و حضرت ذکریا ع هرگاه میخواست برای بنی اسرائیل وعظ کوید و بزلال فصیح دلپذیر غبار غفلت از چهره
ضمیرشان شوید براست و چپ می نگریست اگر کسی ضربهٔ زبان بکرف خبث و زنگ میشودی روزی
بدستور بنی اسرائیل را موعظه میکرد که حضرت یحیی ع آمد و سر خود را بعبای پیچیده در میان قوم نشست
حضرت یحیی ع دید ذکریا ع متلفت راست و چپ گفت حضرت یحیی را اندیشه آن غار سخن کرده فرمود که حدثنی
حبیبی جبرئیل ع عن الله تبارک وتعالی انّ فی جهنم جبلا یقال له السکران فی اصل
ذلک الجبل واد یقال لها العطشان یغضب ولغضب انّی حین تبارک وتعالی فی ذلک
الوادی جبّ مائة عام فی ذلک الجبّ توابیت من نار فی تلک التوابیت صنادیق من
نار و فی تلک الصنادیق من نار واغلال من نار حاصل آنکه حبرئیل ع از آنروی بدر سیکه
کوهی در جهنم است که آن سو سکران مرکوب شده در بیخ آن کوه وادی است که آنرا عطشان می کویند یعنی
خشمناک برکسی که حذاری تمام بران نکند خشم ناکرده در آن وادی چاهیست که انهٔ عمق آن صد سال راه است
در آن چاه تابوتهاست از آتش در آن تابوتها صندوقهاست از آتش و در صندوقها ست از آتش
و در بخیرها است از آتش و علها است از آتش حبرئیل ع وصف آن سکران سوء بدن و ستور شنیده طوفان
بی آب و ستور از تنور درون پر نورش جوشیدن کرفته سر بر داشت و واعفلتاه من السکران
کفته و بقرار و ستوریده و از روی صحرا کذاشت پس ذکریا ع از مجلس برخاست نزد مادر یحیی آمد فرمود
برخیز و یحیی سه جنبوکن که بدر سیکه خم بتحقیق بیم آن دارم که او را به بیند مرکهه یعنی بترسم که از هم
بی آبی هلاک شود پس مادر بپدر رفته در طلب یحیی بکشت برجمعی از جولان بنی اسرائیل که بت کفته
و با مادر یحیی اراده کی داری کفت میخواهم فرزندم یحیی سه جنبوکند ذکریا نزدا و شده از این جهه شوریده
دار بپدر رفته پس آن نیز در طلب یحیی ع متفق کشته روانه کردیدند تا بشبانی رسیدند آن ضعیفه

کفت

کفت ای راعی چنین وچنان دیدی راعی کفت همانا یحیی ان ذکریا امرضا هی کفت آری اوست
کسخن آنش نزد او مذکور کشته ولذا شوریده حال بیرون رفته شبان کفت اهمین ساعت کذشت من
اورا در فلان جا واکذاشته ام پایهای خودرا در آب کذاشته سر وچشم بسوی آسمان برداشته
می کفت وعزتک ومولای لاذقت بارد الشراب حتی انظر الی منزلتی قلت حاصل سخن
اینکه سوکند بعزت تو ای مولای من که آبا آب خنک نچشم تا منزلت ومقام خودرا که نزد تو دارم نبینم
القصه ان ناتوان سرکشته وان کهنه کوهر کم کشته را یافته نزدیک وی رفت وسرش را کرفته
میان زانوان نهاد ودو دیده بکذاشت دم داد که بادلی نه رود حضرت یحیی ناچار فرمان بردار کشته بوی
بمنزل آمد ماکر کندن بدرعه موی وپوشیدن بدرعه شمالی که نرم تر از ان است بروی عرض
کرده قبول نمود وطعام عدسی برای او طبخ کرده تناول فرمود پس خابید وچنان غالب
بود که کاهی نماز شب میکذارد نشد میتوانند بود که مراد بعضی از نمازهای مندوبه باشد که از او
فوت شده بنابر این در خواب ندا بوی رسید که یا یحیی ان ذکریا اردت دار اخیی امن داری
وجوار اخی من جواری یعنی ارادت سرای برادر سرای وجواری برادر جوار من پس ان مرد
دیده بیداری وان سپند آتش بیقراری ازجا برجسته کفت که یا رب اقلنی عثرتی الهی
فوعزتک لا استطل ظلک سوای بیت المقدس یعنی خداوندا در کذران از من
ببرکش کلاری معبود من قسم بعزت تو که در سیج سرمایه وزیر سقف مقام نکنم غیرت الموس
پس دیکر باره ان بدرعه صوفی سوکه عبارت از پلاس بشد کرفته پوشید ماربوی در او نکرد همانا بخواب
که او را از رفتن مقاعد نمود ذکریا فرمود که دعیه فان ولدی قد کشف لدعن
قناع قلبه ولن ینتفع بالعیش منحص نمیزد یکه واکذار اورا که پرده از پیش چشم او کشوده کشته
وهرکز منتفع بعیش نمیشود واز زندکانی دنیا بهره نمیبرد پس حضرت یحیی همان بدرعه
که داشت در بر دهان کلده صوف بر سر بیت المقدس رفته با جمیع اخبار مشغول شده که

حضرت پروانه کار کرد مضمون از حدیث استخراج شده که از جناب اشرف نبوی صلعم مأثور در کتب معتبره
چنین آمده است صدوق ره و مجموعه بشیخ ورام رحمة الله علیهما مذکور است و نیز آمده است که حضرت یحیی علیه السلام از ایام صبا
تا وقت رحیل از دیدن هرگز با گریه نخفته و پیوسته در حجره سار از چشمه سار دیده کانی از اشک بر رخش در کله زار
رخسار بر کشتی جاری میشد و دران کودکی چون بکودکان میرسید که در کوچه ها مشغول بازی گفته و او در انجا بازی
ترغیب نمیفرمود حیف که ما از کجای بازی و لهو و لعب مشغول نشده ایم بلکه ما سزاوار برای کار دیگر آفریده شده
و چون بکعبه بلوغ رسید و نهال وجودش در ریاض جوانی قد کشیده رسم نیاز در کیان و سنت روز
در آتش جانسوز خوف کتاب و بیان پیوسته بادی گفتند که ای یحیی تو هرگز در عمر زنده گانی بلوث بازی قرین
نبوده بلکه از بدایت ان میمنه و همیشه در کار اوراد طاعت و عبادات کوشیده میمنه سبب کرد تحیت فرمود
هر چند طاعت عمر پیموده بعبادات البیز رسیده و او چنین در سابق علم الهی مقرر شده انطاعت و عبادات
او را فدای نمونه عمر از عبادت کار میترسم که مبادا از جمله اربعین باشم ای حاصل جوانان کار عمر خود و دیگران
سوز بان میکوید بلام جوانی بر آمال و آمانی چنین که زیده و نهال هستی خویش سود در این کلشن
بخشم جگر و آب دیده تری جلسل فوز و فلاح هر بیشکونه رسیده بر اقداح راح ریحانی از رحمتهای
نفع بدین ستور آستین استغاث افشانده و خار خار زحمی بلبس را بر شاخ های پلاس بدین پنجه
فشردن ندارد از کلهای کنار کهنه هوسهای زیبای گرفتن بدین طریقه چشم رغبت پوشیده نه و در دریای
دلان جان از خار ستان خواهشهای اینجهان بر تیغیت کوشیده لمؤلفه لان کز این بلندی خزیدانه
از کفکوی هر چه خزاولین گزیدانه ﴿ دامن مرتب خار علایق کشانه نه نکه نه ﴿ چون بار اگرچه بر کمر این در زیده نه ﴿
در یای دلان غرق زبحرین هر دو کون ﴿ یکدانه کوهر غم او را کزیده نه ﴿ و نیز از جمله حکمتهای که جوانان
کودک خصلت شوخ طبیعت سوسر شته شده که و خضر چشمه دل زندهٔ کی میتوانه کرد حکایتی
که از بهلول منقولست که گفت روزی در بعضی از شوارع بصره چشمی بکودکان را دیدم که گرد کان بازی میکنند
و کودکی از کنار ان بر کنار است و می گریست چون گفتم همانا این کودک گرد کان بدانکه که بازی کنند

بدان

با اینان واز حسرتان چنان میگرید، دیگر گفتم که چرا می گریی و اگر مرضی برای تو کردگان بجرم تو نمیرند کودکان
بازی کنی نظر بوی من کرد گفت یا قلیل العقل ما یلعب خلقنا یعنی از کم خرد ما برای بازی آفریده نشده ایم
گفتم پس برای چه آفریده شده ایم گفت برای علم و عبادت گفتم این سخن را از کی فرا گرفته بار الها قبل
گفت از قول خدای عزّ و جلّ که فرموده است افحسبتم انّما خلقناکم عبثا و انّکم الینا لا ترجعون
گفتم ترا حکیم و دانا می پنداشتم مرا موعظه کن موجز و مختصر پس این شعر بخواند عربی آه الدنیا تجهز بانطلاق
مشمّرة علی اقدم وساق فلا الدّنیا ببا قیة لحیّ ولا الدّنیا علی حیّ بباق کان الموت
الحوادث والحدثان فیها الی نفس الفتی فرسا سیاق خلاصه مضمون آنکه دنیا را می پنداشم که ساق
خود برهنه نموده مهیای رفتن گردیده است پس نه دنیا برای هیچ زنده پایدار نیست و نه هیچ زنده
در دنیا باقی و برقرار گویا مرگ و حوادث در این بوی جان آدمی دو اسبه اند که در دویدن برهم پیشی میکنند
چون از این نظریه بآسمان کرد و بدست راست را بینی و دیده کان بر صفحه رخ میسارید و میگفت
یا من الیه المبتهل یا من علیه المتّکل یا من اذا ما امل یرجوه لم یخط الامل ای کسی که ای
که بوی دست تضرع دراز شده کان و ای آنکه بر اوست توکّل و اعتماد و ای آن ای کسی که چیز امید واری
امید را زاد و توشه باشد امید خطا نمیکند و البته بحصول می پیوندد و چون کلام باتمام رسید بیهوش افتاد
سرش سوی کنار گرفتم و خاک از رویش با آستین سترده چون بهوش آمد گفتم ای صبی ترا چه شد تو کودک
خورد سالی و بر تو گناهی نوشته نشده گفت الیک عنّی یا بهلول انّی رأیت والدتی تؤقد
النّار بالحطب الکبار فلا تقدّ الّا بالصّغار وانا اخشی ان اکون من صغار حطب جهنّم
بغیر دور شوای بهلول از من به ترسیکه من هیزم خود را می دیدم که آتش مرا فروخت با هیزم دوزخ و آن در
بمیگرفت مگر بهیزم ریزه و خرد تر سم که از هیزمهای کوچک جهنم باشم بهلول گفت چون از این سخن فارغ
شدم من مهتر او فتادم چون بهوش آمدم نظر بکودکان کردم آن کودک سه با آن تن نمیدیدم از آنان پرسیدم
که این پسر کیست گفتند نشناختیم گفتم نه گفتند از اولاد حسین ابن عم ابی طالب سید سجّاد است میتواند بهم

که ان کوهر والا وان نربک کودک نیز یه از اهلیت عصمت و کرامت و از جمله نجوم زاهره ملک امامت بهره باشد و بنابرین
عبارت انی ذاهب والدانی تو قد النار ما جهت الکباد و نا آخر خانه از اشکال بیست چه نابالغ از بیم مؤاخذه
و عذاب فارغ است و دفع ان بدو طریق امکان دارد یکی انکه بلوغ رسیده مکلف گردیده باشند و بهلول
او را کودک خورد سال ارباب بالغ خانده باشد چنانکه متعارفست که جوانان کم سن را می گویند که تو هنوز
کودکی و غرض این نباشد که بر تو هنوز انیقه روفت نکذشته که ارتکاب کناهی بنهمه دوام حیات سلو
بلوث کناهی آلوده بشی انهمه خوف و کریه برای چیست مراد وی از خطاب مذکور این باشد که می ترسم نافرمانی
کرده باشم و مرا برای کم سنی و جاهل معاف نداشته بدان معذب سازند در آتش جهنم که بکلم و قودها
الناس والحجارة او میان هیزم آنانند نسبت من بیراهی می رسم هیزم خورد باشد بهیزم درشت دوم
انیکه خوف وی از عذاب غبار تکلیف نباشد که کودکان غیر بالغ را در عقبی خاصیت چنانکه بسیاری از اخبار
بران ناطق است والله اعلم بهر حال تامل در حقیقت مذکوره و تفکر در ان معانی نجاتی است و سلم
جوانی را خوب و جوانان سربهوا و کودکان بازیکاه دنیا را کوشمالیست و در کتاب مجمع شریف کافی حدیثی
که در دسپردی جوانان را نسبت مذکور و حذفه مضمون ان انی است که حضرت خاتم انبیا و پیوای
هر پیر و برنا با مردمان نماز صبح کذارده بود که نظرش در مسجد بجوانی افتاد که سر خود را حرکت میداد
و بجانب اسفل میل می ساخت بغیر از ضعف یا بی خوابی سبب دیکر نداشت که بفارسی بینکی کویند و کفش خویش
زیر دکشته دید و بدنش لاغر و چشمها فرو رفته برکزیده سبب را بزبان متفقد و مرهانی کویند و فرمودند
کیف اصبحت یا فلان چکونه صباح کردید کفت صباح کردم یا رسول الله بر حالتی که ما حب یقین
شبه مخت را از انکفت رعجب آمده از حقیقت ان استفسار فرمود جوان این مضمون ادا نمود که یقین
من یا رسول الله حالیست که مرا حزین و غمکین کرده و شبها خواب از من برده و در شدت کرما و تشنکی
فرمضه بغیر نسبت روزه پیش رغبت کردیده نفس من از لذت دنیا و ما فیها چنانکه کویا می بینم من اهل بهشت را که در بهشت
متنعم میکنند و هم دیکر را می بینند و بر تختها تکیه زده اند و کویا اهل آتش را می بینم که در ان معذبند و فریاد میکنند

و ایضا

واکاں میشنوم فریاد و خروش آتش سوا که در کوشهای من میکرد پس ان والاجناب خطاب باصحاب نمودند که این بنده ا
که خدای تعالی دل را در اروشن، بهمان ساخته بهتر ازان متوجه ان جوان گشته فرمودند که الزم ما انت علیه
بغیر ازین جا که استی میباش و دست ازان برمدار جوان گفت دعا کن برای من، یا رسول الله که شهادت روزی
من شود، با تو بغیر در رکاب تو باشم و با دشمنان دین جهاد نموده، باین سعادت فایض گردم پس ان حضرت امید ع
در حق او نمود زمانی چنان نگذشت که در یوضر غزوات پیغمبر پیدا شد رفتند بغیر از شهر بان نفوسعادت اثر
باز صف قتال بمعرکه جهاد و مبارزت نمود و بعد از زمانه نفر که شهید شدند بار دوی خود رسیدند و ادراک
درجه بلند شهادت نمود و هم ان جوان و نیز یکا از روایات حکایتی نمود در کوهساری جوانی دیدم
رنگ رخسارش شکسته و زرد گشته و چشمها بچشم خانه فرو رفته اعضایش مرتعش و لرزان دیدم اشک
بر صفحه رخ در ریزان گفتم چه کسی گفت بنده از آقای خود گریخته گفتم چرا مولای خود باز گشت نمینمای
و طریق معذرت نمی پیمائی گفت عذر محتاج به جهت است و چه عذر گوید کسی که سراپا تقصیر و خطا است
گفتم متوسل بکسی شو که نزد او شفاعت تو نماید گفت همه شفیعان از او شرمسار شدند و جرات دم زدن
نزد وی ندارند گفتم مولای تو کیست گفت مولای من ان کسی است که از خوردی پرورده نعم او بهوم
و چون بزرگ شدم، فرمانی و حق نعمت او نمودم هر چه بمن وعده کرد وفا کرد و هر چه برای من ضایع شد
بعمل آورد و با اینهمه لطف و احسان که از او دیدم در پیش نظر وی عصیان او ورزیدم و اکنون از حسن
فعال او و قبح اعمال من گفتم مرا بهتر است که شاید و بمن راضی و خشنود گردد و غرض از عرض
امثال این حکایت و مراد از ایراد این روایت آنست که جوانان شوکت و شکوه و مغروران بادرد و بوار
بگنج هرزه خرجان نقد زنده گی و قدر ندانان فرصت بنده گی که ایام جوانی خود را بهوسهای
نفس نمی سازند و عمر گران بها را بر نگ امیزی مستدیل که چه صرف سازند و دین را بتقطع اسباب
داده اند و در جهاد در آزمای دشمن دین ربای نفس و هوا پیاده اند نگاه عبرت نگران صرف نظر بازی
و فرصت کارسازی شان تمام خرج تن آرائی و خود سازی میکردد و چه بیانیشان امین در نوشت است

دمردانگی شان منحصر در کنش میدانند که جوانان عاقل روزگار مستعجل را صرف چه نموده اند و طریق نبرده که بقدم اهتمام
چگونه پیموده اند صبایی علایق دنیارا به نفوذی قوت دین و تقوی چون کنده اند و راه یاجوج آرزو با سد محکم اساس
ایستاده که در پاس دین بچه طریق برخود بسته دل پر دردشان جز ز غفران نکته رنگ نخندیده و خاطر غم پرورد شان
از زرد و سرخ جهان بوقلمون جز چهره کاهی و اشک گلگون نه پسندیده و در بزم زندگانی جز شراب کیفیت
بنده که ننوشیده بدو جز نزار را غیر جامه زرتار کوهر نگار را شک پوشنده نیوشیده توسن نفس سرکش را بلگام
منع از حرام چنین رام کرده نیند و بمند همت بلند را به مهمیز پندهای عبرت انگیز از خندق جهان فسحه خیز
خیز بدر نکنونه جهانیده اند تا کمر از کرده ای نکرده بر دارند و دل بعزت بر سر غیرت آرنده نگویند مارا هنوز
عهد جوانی و مرغ طبیعت راه قفس نیافته چرا جوانی را پیرانه در بازیم و در عوزه که جوز را موز ریزیم
چند روزی بعشیر عشرت که رانیم و لبریز لب دختر رز نهاد کام از روزگار ستانیم که جوان پیر کردیم در توبه باز
در روزگار دراز انگاشته غافل که شبها آسان راست و با توبه و انابت عصیان و طاعت یکسان اگر جوانان
ضایع روزگار جا بهمین تصور فاسد و خیال باطل خود را فریب داده و پای جرأت از حریم ادب
عبودیت بیرون نهاده اند و بطلان این تصور جبان تا مل و تفکر در چند وجه خاصیت اول آنکه از
اخبار و آثار ظاهر است و بوضوح رسیده چنانکه در اوایل باب اول این کتاب مفصلاً مذکور گردیده اینکه
که در دل هر بنده نکته سفیدی هست و از ارتکاب گناه در آن سفیدی نکته سیاه بهم میرسد اگر توبه کند
آنها هر زایل میشود اگر در گناهان اصرار ورزید آنها هم میفزایند تا آن سفیدی را میپوشند و چون آن سفیدی
پوشیده شد صاحب آن دل هرگز بخیر باز گشت نمیکند بغیر توفیق توبه دیگر نمی یابد پس جوانان لاهی
او را در ارتکاب مناهی چندان مصر بوند و بگفتار کذب و خلاف ائمه اطهار التفات نکنند که در توبه
و بلا فاصله بوعده نفس در روغ گوی اعتماد نمودن از طریق عقل و شعور بغایت دور است دیگر آنکه بعمر و زندگانی
که ثمه از بیوفائی و بی اعتباری آن در مطلب ثانی که از ارشاد یافت چه اعتماد است که عاقل هوشیار
یکنگاه و از چشم دانست ثبات قرار از آن داشته باشد چه جای مرد جوانی را که دل که در سینه و جان

خود را از عاقبات وعاقبات وامراض حوادث کونا کون از حدافزون که از درودیوار روزگار مسلط رهانیدن
وبهرزرحمت وخون دل خود را بسر منزل سپری رسانیدن وبجز ازان خود را بوادی توبه دانابه افکندن وخارخار
شهوات را که سالها در زمین طبیعت ریشه محکم کرده یکبیک برکندن رفته رفته خود را بجزا وطریقه بندگی انسان ساختن
ومردن مرده بقضا وافات واداء حقوق خالق وخلایق پرداختن اینها همه آرزوهاد وراست که از هزاران
یکرا روزی بمشکل میسر شود مبت ای آنکه تمام آرزوی هوسی ۞ طفلستی مخبط خود چه کسی ۞ کوی که بسر سپری مرسم توبه کنم ۞
ترسم که جوان ردبسر سپری نرسی ۞ کوبند یکی از سیاه بختان بادهٔ غفلت بهوشه بلهو ولعب مشغول بهوی
بامید اینکه چون نزدیک رفتن شود وعلامات مرگ ظاهر گردد توبه خاهر کرد زندگانی را بمعصیت فانی
صرف نمودی تا روزی در بازار بصره مبرف درخشی از سقف بروی افتاده منجر آهنین بقدر رمح وجب که دران نصف
برسروی آمد چنانکه از زیر زخش سر برآورد وهمان لحظه بعالم بقا شتافت وفرصت توبه وانابه که انبیه
عصیان بامید ان میکرد ودریافت پس بلای زمینی وآسمانی ومرگهای ناخبرو ناگهانی را بی قبیل اختیار
که آدمی نادان اصلا احتمال ان را بخود راه نمیدهد وچون سوختن وغرق گشتن وبلام افتادن واز زیر سقف
ماندن وامثال اینها چنانکه کم هفته دمادمی است که چندین ازینگونه سوانح وحوادث دیده یا شنیده
نشود واز سوانح غریبه که دراین نزدیکی عذارهٔ دنیای دون را از سیمهٔ مکون رادهٔ مؤلف را از شخص
که اینواقعه غریب بدست او وقوع یافته استماع افتاده است ازین است که شخصی مذکور حکایت کرد که بایکی از
شوریده گان جنون شباب که شور غرور ومنصبی در دماغ داشت آشنا بهم دوره ما سرکرم محبت زنی بجهه
وچون ان زن شوهر داشته برای گرفتن کام دل همیشه انتظار غیبت او میکشیده وطلب فرصت مینموده
تا انکه شیطان ابله فریب لعین که عاقله انبقوم سفیه نقادت قرین است این راه پیش وی نهاده بود که ازین
تمهید ضیافتی وجشنی باید نمود وشوهران زن را نیز بان جمع تکلیف باید نمود تا که او را مشغول صحبت
یاران باید ساخت وبهانه کاری خود را ازانجا بی نه او رسیده بتحصیل مراد باید پرداخت القصه بان قصد
روزی در باغ برجی از آشنه ومرانیز بان جمع خانه بهمه پیش از انکه صحبت درگیرد وان خیال بصورت

صورت کیرد، بقضا دنش، باده پرسش دلسور که با شتران مستی شتاب اهم زور واد نیز پهلوان، پی تخت ابلیس بخت
ازخدا رحمت دوراست چوب بلندی کرفته بطرفی جست که باصطلاح این زمان چیزیدن کویند بجانب من
انداخت وکفت تو بکیر بطرف من بنید ازغم هم برداشته، باندازخم مجملا ان خوب سوبهمان طریق
بهم میانداختم وچند مرتبه دست بجانبکرده ان را در هوا کرفت ودراین اثنا بخاطرش رسید که تیر را نیز بهمین
طریق در هوا میتوان کرفت پس فرمود تیر کمان آوردند وبدست من دادند فرمود که تیر را نیز بهمین
که من بکیرم هرچند ازان حرکت ابا واز ان خدمت استعفا نمودم قبول نکرد چون بزرکی بود ودران
بیمار ابرام مینمود بحکم فرمان برداری چاره نیافتم وتیری چند باحتیاط بسپار کاه ازیمین وکاه ازیسار انداختم
درعالم آرب ان حرکت در نظر وی ناصواب منحصر آغاز بدمستی کرده فرمود مراز دند من تیر وکمان را بختم
واران کج نهاد چیز تیر از کمان کرفتیم ملازمان را بکرفتن من فرمان دادند وودر باغ بمن رسیدند ومرا
کرفته نزد وی کشیدند ای حاصل هرچند عجز کردم مفید نیفتاد دیکر باره تیر وکمان را بدست من داد
وخود در مقابل من ایستاد وفرمود اندیشه مکن وبینداز وسینه مرا نشان ساز وبهمین که چکونه ان را
بسکیرم با انهمه مبالغه باز من احتیاط کردم وبالای سر او را نظر کردم وشست کندم دیدم که تیر
بلند میکذرد وحبتی نمود که بکیرد دست قضا پیش دست کرده ان را بکیرد در حلقوم وی رسید چنانکه
از او در کذشت واز پای در آمده بعد از چند روز کذشت القصه لئامت ان اراده نامردانه
وی را بتیر بلای ناکهانی چنین کرفتار ساخت وشحنه غیرت الهی ان مغرور بی باک را بسزای عمل خود
خود بدست خود برخاک هلاکت انداخت **بیت** حذر کن بدسکالیران ز نیت غیر از خود
نباشی درست خود کرد بدتمن بدر و اداری ﴿ حاصل انکه روزکار فتنه باز از اینکونه تیرهای بلائی
ناکهانی بقصد جان آدمی پیاره پیکان در ترکش بسیار دارد پس فرضی که کسی از همه این سلم جهد کند
که غافل بمرض شدید عقل زدای وتب سوزان هوش بادر چار کشته روز اول چنان بی شعور
خاهد که دیکر فرصت توبه ووصیت نیابد چنانکه بارها مشاهده شده است پس جوانان صاحب خرد این فکر

نکنند

نکنند که اینقسم مردن خود از آدمی دور نیست اگر چنین بهرم و باین آلوده گی راه تهر پاکان پیش گیرم نه توبه دانایی که
بان امید وارم نه آه سردی ندامت که نشیند بان گرم تواند نمود زبان استغفاری که بان معذرت نه
و دیده اشکباری که داغم آلوده بان شویم نه رنگ خجلت که پرده بردی زشتی اعمال تو انم کشید و نه عرق انفعال
که جاری مجرای آبروی رفته تواند کرد دیده نه مژه آهی سیه کاهی که خط بطلان بر ارقام گناه تواند کشید و نه سوز ناله یم شبی
که در روز سیاه مرگ چراغی تواند نمود نه نماز روزه که تحفه درگاه حمیدی راشاید و نه ورد دعای هر فردا
که لذان خجلت برخیزد بفریاد اگر باین سامان و باین حال بمیرم چه سازم و چه خاک بر سر کنم بیت
ره آنکه همه در پی خابی خوزد یا در زد و خوردی ز برای زدو برد نگفت با اگر چنین خواهی زیست
خاکت بسر اگر چنین خاهی مرد دیگر اینکه بر فرض که از تیر باران حوادث مذکوره مستخلص گشته و از عقبات
آفات روزگار بسلامت گذشته بمنزل پیری رسد و توبه دانایی که مکنون خمیرش صورت پذیر گردد
مهمات و مهمات که ادراک مرتبه بلند ان میکند خواهی تمنی تواند نمود که لذات جوانی پیوسته پاس دم
داشته و در ولای زنده که از شارع نبذه که قدم بیرون نگذاشته باشد سجده ذکرش بگذشت
مگر زلف دلکاهی هرگز نگسسته و دیده تیرش بوی شهران و امروان کرم نگرسته باشد دست
سائلش دامان مجرم نسوده و دامن پاک نهادیش به ننگ جهنم نیالوده باشد و چون ادراک مرتبه
جوانی که بنیصفش متصف باشد تواند نمود که در تهیت همچنین مدرجه جوان عابد نرسد چنانکه
سابقا گذشت یافت اجر هفتاد صدیق و کرامت میسر و نزد خدای عز و جل منزلت او مانند
منزلت بعضی از فرشتگان گشت ثمره این مقدمات و نتیجه این مقامات آنکه عهد جوانی بسیار عزیز و شریف
و ان سوبدیوانگی و مستی هوا و لعب و نفس پرستی گذرانیدن عین پس فاحش و خسران بین است
حضرت کریم متعال و حکیم لم یزل و لا یزال کافه جوانان را از مستی هوسهای جوانی که بحکم حدیث
شریف نبوی ص الشباب شعبة من الجنون که قسمی از دیوانگیست عاقل و هوشیار و منصف
بردمندی عمر و زنده گانی با ثمار کمالات حقیقی و جاودانی گرداناد بمنه و کرمه و آله الاطهار

واما سن کهولت که در عمر شریف بمابین وصول خریف است بسی از آنست که بشهرستان عالم باقی بمراحل
پیشتر وقت حث ارکاب قبایح و فسوق دران بمراتب پیشتر است چه در اینوقت فرزانه تواند لب چیده
هوسهای جوانی را از عرصه نگاه خاطر روزبروز برمی چیند و آتش حالتوز شهوتهای نفسی که پیرانه سر
جوانه نکله ورکشته و نسبدم از بندی فرو نشاند مت ن ط عمر بهشت چهل سال ؟ چهل چیز شد فرو ریزد
پرو بال ؟ پس از پنجه نباشد تندرستی ؟ بصر کند پذیرد پای پستی ؟ در آمد آبشخ صدوق رحمه الله علیه حضرت
محمد بن حضرمی ؟ مرد بست که ان العبد لفی نسخة من امره ما بینه و بین اربعین سنة فاذا
بلغ اربعین سنة اوحی الله عز وجل الی ملائکته انی قد عمرت عبدی عمرا بغلاظ و شداد
او تحفظا و اکتب علیه قلیل عمله و کثیره و صغیره حاصله مضمون آنستکه بنده تا بچهل سال رسیده
در وسیعی است و کار براو چندان تنگ نمیگیرند پس چون بچهل سالگی رسید خدای عز و جل وحی میفرماید
بفرشتگان بغیر فرشته که حافظان و ضابطان اعمال اویند که بدرستیکه من بتحقیق عمر دوام بنده خود را عمر
بغیر قدر معتد به از زنده گانی او عطا کردم پس من بعد سخت گیری کنید و کردار او را بر او تنگ و ضبط
نمائید و بنویسید بر او کم و بیش و کوچک و بزرگ عملش سود در مجموعه وزام از این عباس روایت نموده
که من بلغ الرجل اربعین و لم تغلب حسناته سیئاته فلیتجهز الی النار یعنی بدرستیکه که بچهل سالگی
رسیده و حسنات او بر سیئات غلبه نکرده یعنی بمکیال بر ترازوی زیادتی نکرده پس باید مهیای جهنم شدن کرده
و از بجز از عرجهان مفاخر حضرت لام محمد باقر ع منقولست که اذا بلغ الرجل اربعین
سنة نادای منادی من السماء یا ذا الرجیل فاعدد اداما محصل سخن اینکه چون عمر کبر بچهل
سال رسید ندائی از آسمان ندا می کند که کوچ نزدیک شد پس توشه مهیا کن لیکن آدمی غافل
جاهل نه چندان بقیل و قال شغلهای باطلی مشغول گرفتار است که گوش و هوش باین ندای الهی تواند
داد و بمقتضای انعمی نعمه بقدر تدارک احوال واندیشه مآل خود تواند افتاد مت گوشی هوشت زینه غفلت
گشته بر در بیچاره بر چه راست ؟ کاینک ای رهروان راه عدم ؟ صبح شد وقت بستن بار است ؟

پس آدمی

پس آدمی چون باین سن رسید و باد خزینی ایام کهولت بر گلشن حیات وزید باید که هوای جوانی را از سر بیرون
کرده نخل وجود را رخته رخته از بار علایق دنیوی سبک سازد و سر و برگ هوسهای رنگارنگ نفس شوخ و شنگ مانند
برگ خزان روز بروز از خود بیفشاند به باد زرد مرگ بپردازد و کلاهی پر آب آرزوهای شباب را
چون گل جعفری لب در روی واسوخت در هم سوزد و چهره بی آبروی را مانند لاله خط از انفعال پیچد
برگ حنای لبش بر افروزد چون تاج خروسان از زوال آفتاب عمر آتش پنداری سر کند و مانند زلف عروسان
رز خضاب طول آمال با اشک خونین سرانفعال پیش افکنده طبع سرکش کردن فرازش چنبر کمانهای خزینی
روز بروز شکسته و افتاده گی پیش کرده و شعله آتش حرص و آرزش چنبر حرارت تموز را نو سردی فصل خزان
کهولت رفته رفته لطف و پذیرد و بنوای کار آخرت محکم سازد و از اثر مفید هوس تحصیل مفید روی عقبی دارد
اما آن نظلوم جهول از آن کم بخت تر و دل سخت تر است که از رهگذر رفتن جوانی که گهی سر سبد باغ زنده
گانیست غباری بخاطرش ننشیند و در وقت جهوری که کمک و پیش صفحهای سیری در روزگار بساط عشرت
بزم شبانه سازد چیند بلکه اگر مرگ سفیدی دیده باشد که چشم از آن پیوشد و خود را هنوز در آغاز جوانی
انگارد همچنان در تهیه اسباب عیش و کامرانی بجان میکوشد لولصه تن زهم پاشیده فکر پوشش آن میکند
ریش چو کندم شده و اندیشه نان میکند و لا پیر که سال عمر را بمنزل فصل شتا و هنگام سرد گشتن دل از زندگانی
دنیا است آدمیزادران دیگر بالکلیه در هر روی هوای نفس نمی یابد بست و در گوشه گمنامی و افکنده گی
پا بر دامن گفته خزیده کی پیچیده لرزان لرزان منتظر مرگ میباید گشت و امیوقف سوء العاقبة برادفاسم دون
وان سو بغفلت و تن آسانی ببر بردن هر دم از ندامت کردهای پشت دست بدندان گزیدن و هر لحظه
بهای فوت و فرصت لا حسرت از دل بگشیدن در روند کم سعی و کد بلافی تقصیرات پیرون از حصر نیست
و هر شب بیست و چهار ساعت عمر را سیمه از خواب برخاستن گریبان کریان رو بر خاک مذلت نهادن و لرزان
لرزان عفوزلات خود را از درگاه کریم آمرزگار مسئلت نمودن غایت ملاهت و نهایت
وقاحت بیخبر و نشعور است چه آدمیزاد را در این سن و وقف از آن ننگ تر و حرمان روزه باقی مانده در رفتن

ازان پدر نکوتر است که دیگری غافل توان بود و طرفة العینی در نداند که احوال، خبر و اهمال توان نمود و از سرمایهٔ فرصت
انقدر نماند که ازیرانی کیری بقدر آخرت زیاده آید و کسان را صرف استراحت و تن پروری نماید از روزیکه آدمی از زیر
کوچه کودکی و هیچ مدانی بعرصهٔ جوانشناسی و جوانی پا نهاده و سلطان فرمان شرع شریف وی را تاج و تخت تکلیف
سر بلندی داده با قضای جهان مدخلت و با دانی دانستی ملهو و لعب و شهوات نفسانی همت گماشته آخرت خود را
معوق داشته و از امروز و فردا و از جوانی و پیری کذاشته که چون بایام پیری رسم ناپسندیده چنین و چنان خواهم
کرد و خود را از زیر بار تکلیف شریعت خواهم برآورد ندانم که در پیری که صرصرمات را وقف هبوب و دافی با
حیات را نزدیک غروب خود را بچه چیز بازی میدهد و در اضر میب نوکارهای دیگر را بکدام وقف میاندلف
سخن قره‌ای عصر است که لطف پستی جوانی منتی پیری ستر پس خدای را کی می پرستی ﴿ت﴾ هان هان ای راهرو
پیکاه شد ﴿ افتاب عمر سوی چاه شد ﴿ جهد کن ای تیره چاه تیره بخت ﴿ زانکه در پیش است راهی سخت سخت ﴿
این دو روزک سوکه فرصت است زنهار ﴿ پیرانه نکنی از راه جهل ﴿ سال پیکه کشت وقت کشت نه ﴿
خوشه سوی فصل درشت نه ﴿ هان بکو فردا که فردا‌ها گذشت ﴿ تا بکی بکبر و لاها کذشت ﴿ هان چراغ خویش روشن دار باز ﴿
پیش ازان کز تو برآرد کرک دود ﴿ در لآ‌ها شیخ صدوق رحمه آنه از سید انس و جان و شرف بخش زمین و آسمان
حضرت ابا القاسم محمد صلعم روایت کرده که من احسن فیما بقی من عمره لم یؤاخذ بما مضی من ذنبه
ومن لم یحسن فیما بقی من عمره اخذ بالاول والاخر حاصل معنی اینکه هر کس در باقی عمر خود شروع
در اعمال صالحه کند او را باکچه کذشته است از کناهان مؤاخذه نمینمایند و کسی که در باقی عمر بدی و عملهای زشت
کند او را بهمه کناهان خواه اول و خواه آخر مؤاخذه میفرمایند و در مجموعه ورام از اکمل اولیا و اولی
اوصیا حضرت مرتضی علیه السلام منقولست که بقی عمر المرء ثمن لها یدرك بها ما فات و بها ما
مخلص مضمون آنکه بقیه و تتمه عمر آدمی قیمت ندارد و چه بسا آنچه از او فوت کشته از اعمال صالحه و حسنات
تدارک میتواند نمود و آنچه میرانیده و ناچیز کرده چون دل با آداب و سنن با اخلاق و اطوار مستحسن میتواند
بان زنده کرد با صلاح آورد ﴿ت﴾ کند تلافی تقصیر ماندنت ها ﴿ که کار عمر کند آه حسرتا ﴿ و در بعضی از کتب

واخبار بنظر رسیده که هر که عمر بباد دهد جوانی را از صرف معصیت کند در پیری پشیمان شود و گوید یارب
خدای تعالی فرماید لیک دیر آمدی اکنون که پیر و ضعیف گشتی و بیچاره و ناله از تو کرنمیتند آمدی لیکن بارب
بنت من ترا خریدارم کرامت پیامرزم و بمقاصدت رسانم ز هی فضل و کرم پیچد که مبدء جاهل بخنی و زندگی
باین ارزندگی را از تا فرمانی تباه و طومار عمر دراز سیاه بارتکاب معاصی سیاه می گرداند و در آخر اوان عمر
که دست فرتوتها از همه جا کسسته و آتش شهوتها بآب پیری فرو نشسته جهان جهان گناه و عالم عالم تقصیر
بدرگاه عزتش آمده و بر لبی خاند و او هیچ از ان کردها را منظور نداشته در جوابش لیک عبدی
می گوید و بزبان مرحمت و تلطف دلجوئی نموده نوشته جات سیاهش را بآب عفو و مغفرت می شوید
بیت هر چند که طاعت بقیم است بقیم ﴿ هر چند گناه تو عظیم است عظیم ﴾ هر چند بضای تو گیمت جحیم
تو امید مشو خدا کریم است کریم ﴿ و از حضرت سید المرسلین ص و می طلب بخطاب وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین ص ماتور است که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال خود قسم که هیچ احتیاج
خلق بمن که خالق شرم می دارم از بنده گان و کنیزان خود که در اسلام پیر شده باشد که آن را سزا
عذاب کنم بعد از ان که ان حضرت گریستند سبب گریه پرسیدند فرمود از ان می گریم که حق تعالی
از بنده گان شرم میدارد که آن را سزا عذاب نماید و میزان نیز می باید که از عظمت و جلال خداوند
خود شرم کرده نفس بر چاهها سزا از اعمال ناشایست لاطایل باز آرند و قدم جرات و جسارت
از بعد بردارند می گفت و فرمان حضرت او نگذارند تا رعلایق نفس را کسسته این معنی شنوند
چنانکه باید بجان در پذیرند و تمسک کلی و بطنی ایام پیری سودمند بینند بر داشته
گرسنه و خاهشهای جوانی سرد در پایان عمر از سر بگیرند و پوشیده نیست که عمر گرامی را بهود لعب
و لاهی و لوح بیهوده بازی گوئی سرانجام خود خشن بعد از شش کودکی در همه اوقات عمر از آدمی
زشت و ناخوش است و در ایام پیری زشت تر و ناخوش تر از حضرت افرین منوی ص مردست
که ان الله یبغض ابن السبعین فی طرة ابن العشرین حاصل معنی انکه خدای تعالی دشمن میدارد

هفت ده ساله را که بطرز و طریقه پیر ساله باشد و بهتر ازان سر در صم در خبر است که خبر شبابکم من ترفی تبنی
الهولکم من تبنی بنزی شبابکم ملخص معنی اینکه بهتر جوانان شما جوانیست که بطور پیران باشد و بدترین
پیران شما انکه بطرز جوانان باشد بیت زشت باشد مشرب طفلانه با موی سفید ای نور دیده سر ازین نکته چون عمار بر دار
واقف اسرار خاطر جل شانه در سوره شریفه فاطر فرموده که اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ
جَاءَكُمُ النَّذِيرُ و خلاصه مضمون انکه آیا عمر ندادیم شما را انقدر که آگاه تواند شد کسی که خواهد آگاه شود
مردنیست که این توبیخ و ملامتی است بیجده سالکان راه بعضی گفته اند که این عتاب با چهل سالگان است
و بر هر تقدیر هر گاه بیجده ساله خود را نشناخته و باصلاح حال خود نپرداخته باشد مستوجب ملامت باشد
پس حال بر جاهلانی که مقاد اتمام سال قرین نفس و هوسهای هوس جلوه داده و اصلا بفکر و تلافی و بازگشت
بفتاده باشند چگونه خواهد بود بیت ای پیر بطمع سر کامی تو هنوز ۞ واندر طلب عمر دوامی تو هنوز ۞ موی سر تو
بعمر کوتهتر ز زشت ۞ آویخته صد گشته خامی تو هنوز ۞ و در اثر شاه القلوب رواتی کرده اند که ان الله
ملکا ینادی آناء اللیل عدد انفسکم فی الموت بغیر بدر ستیکه خدا تعالی را فرشته ایست
که ندا می کند ای شصت سالگان بشمارید خود را در میان مردگان یعنی خود را داخل مرده گان دانید
و بند علایق دنیا و اندیشه های وبال ان را از خود بکنید و هم در کتاب مذکور از رسول صلعم
ماثور است که ان الله تعالی ملکا ینزل فی کل لیلة و ینادی ابناء العشرین جدوا
و ابناء الثلاثین لا تغرنکم الحیوة الدنیا ابناء الاربعین ما اعددتم للقاء ربکم ابناء
الخمسین ایاکم النذیر ابناء الستین ذرع ان حصاده ابناء السبعین یعزی لکم
فاجیبوا ابناء الثمانین انکم الساعة و انتم غافلون محصل معنی انکه بدرستیکه خدا تعالی را
فرشته ایست که هر شب از عالم بالا فرود می آید و ندا میزند که ای شصت سالگان بکوشید ای شصت سالگان زنده گی
دنیا شما را نفریبد ای چهل سالگان برای روزی که با خداوند خود ملاقات خواهید کرد توشه مهیا کرده اید ای پنجاه
سالگان آمد شما نزدیک شده تکمیل مراد پیری است چنانکه در کریمه وجاءکم النذیر بعضی گفته اند ای شصت سالگان

وقت درویدن کشتها رسید و ممکن است که مراد از کشت اعمال باشد و مناسبت سالکان که بمثابه کشتی اند
که زرد و خشک گردیده و وقت درویدن ان رسیده است ای معشر سالکان ندا کردند مر شما را پس اجابت نمائید
ای شما سالکان طریقت معهود موعود یعنی وقت مرگ آمد و شما غافلان و بیخبرانید چون سر از سر خیزد جوانی
و کلای کوتاه کون عیش و کامرانی بر سر آمد و آدمی نبرد بن ماه و سال بیام پیری که کریوهٔ مرگ در زیر پا و سواد
شهر پاکان در نظر است برآمد کاری که در این وقت روی سزاوار و لایق احوال او مناسب و موافق است تبدل
و تضرع بدرگاه الهی است و از زلات و تقصیرات گذشته ندامت و عذرخواهی روز مرگ را عینک آسا همیشه در پیش
نظر داشتن و در جاهای روزگار عصا صفت قدم بر داشتن چون نور نگاه خود را از همه وه کردن
پا بدامن کشیدن و مانند دست و پای خویش از بیم کرده های صواب بر خود لرزیدن چون گوش خود را در دی
سخن بی صل دنیا فتن و مانند گوهر دندان خویش بروز خود گریستن از پیری عید بر سیدن که در دنیا
تر اچه آرزو مانده است کف چند روزی هم زیستن و بر گ جان خود گریستن نظم دیده چون
شبنم در این گله از عبرت باز کن ؟ گریه برای کام کار خویش خود آغاز کن ؟ چشم رفت هوش رفت گوش رفت عقل رفت
از دل آمد آه مرگ چشم باز کن ؟ استخوان گفت چیست نالهٔ از دل برآر ؟ قامت خمید چیست فغان ساز کن ؟
هوشمندی در محاسن خود موی سفیدی دید در صبح صادق ماضی مونز دیک روز سیاه مرگ بروی روشن کرده
خطاب یا قارب وعد یر منه گفت قد وهبت لکم شبابی فهبوا لی شیئاً مراد آنکه
مرا جز از خود صرف شما ختم وان ایام ولیالی گرامی را بافت و صحبت شما دریافتم اکنون شما
این چند روز پیری مرا بمن واگذارید که در گوشهٔ بنشینم و کنج توشهٔ خویشتم انگاه خانه نشین و عزلت
گزین گردیده تا بقیهٔ عمر را صرف بندگی ازستان ماکه غرور جوانی بهر زعمه واری سو
در کمال ناتوانی دید گفت بالشیخ البتراک ان یموت مراد آنکه مرا فاهی بمیری و از رنج پیری برهی
گفت نه گفت چرا گفت بدان آنکه عهد جوانی و شرورات یعنی غرور و جهل که لازم آن میباشد گذشته
و ایام پیری و خرابات آن یعنی شکستگی و آزمیدگی نفس که در این وقت آدمی را بهم میرسد مانده است و هم اگاه

می نشینم ذکر خدا می کنم و هر وقت بر مرخیزم و بکار او قیام مینمایم با بنی روضت خود راشاد دارم و ان را از شغلیات میشمارم
ت ریخت بر خاک هوس صاف شراب زنده کی؟ شاید اینی نه جرعه فردا سرخ رو زدمرادرا؟ طرفه اینکه آدمی در اینوقت
که میباید تمام گشته باشد سرلا پوچ گشته و دل بکلی میباید شد در یفضل که پنج مهوت و حرص سالدر زبنی
طبیعت باید کند تخم هوسها و آرزوها در ان بپاشد چنانکه بر گزیده پیر و جوان و نورسیده پیر جهان اغتر حضرت
رسالتپناه مجتهری ص۲ فرمود که یهرم ابن ادم وتشبت فیه خصلتان الحرص والامل یعنی فرزند آدم پیر
میشود و در صفت در او جوان میگردد میشود یکی حرص و دیگری امل کویا بیچاره معقل در اینوقت از روزن آینه
خود را دیده و بر گشت کنه سرای هفتاد ساله بدن درست مطلع نگردیده و نمیداند که وقت از هم پاشیدنست
نه جمع کردن و از ان واین تراشیدن روز مپس فرستادن احمال و اثقالست نه بر سر کور خفه کنان اشتن املاک
و اموال لالی از همه عالم رسیدنست نه از پی مظالم و دیدن رخام دل از خود بردوشتن استنی در طلب دنیا جان
بر سر گذاشتن چه اکابر گفته اند که الحرص داهیة العدم یعنی پیری دلان سرای بستی است که چون آدمی
پا در ان نهاد یکدو گام دیگر داخل الشرا و برابر با هزار سال است پس در چنین وقتی تنگ نفسی چیست زنهار در
کار ساز بهای کامل و در رنگ نباید خفت و برای سر انجام مهام فوت ضروری در ان مدت کوتاه همه تن دست شو
و با کفن پا چشم و گوش سر لا چشم و گوش باید بود بهت بکش بنفس کافرد دست و پا تا دست و پا داری ؟ توانائی تو
دست و پا بهر چه داری ؟ سر لا چشم باید شد کنون چون شاخ بادامت ؟ در این پیری که چشم دیگری از عصا داری ؟
حلالت از زمان خواب فراغت بر تو کوتاه شد ؟ توانائی کاروان عمر را یکلحظه واداری ؟ حضرت یکانه بیمثل و نظیر
و غنی و ار هر صغیر و کبیر جل شانه بفضل و کرم بمنتهای همه کودکان سوء از عمر برخوردار و جمله جوانان سوء
از مستی امون هوشیاری و عامه کهولرا از خواب غفلت بیداری و کافه شیوخ از حرص و امل رستگاری کرامت فرماید
و همکنان سوء بحسن بعنایت هدایت بخویش دل سرد و زنده کی و سر گرم بنده کی ساخته از جهالت و بطالت دنیا
و نزاهت و مخالفت عقبی محفوظ فرماید بمنه و کرمه فصل سیم در مقدار عمر بتفصیل یعنی بیان امری چند که آدمی را بوسته مشغول
انها باید بود از قبله زنده کانی اینکه روز بروز در عمر بت از خزانه کرم الهی بوصول رسد صرف انها باید نمود

برای

برای دقیقه یاب خداوندان فهم و وجود و کاوه هوشمندان راه رسم سخن آنست معروض میدارد که این چند
مطلب که از کارخانه توفیق جناب الهی تشریف اتمام پوشیده و ذمه قلم صدق رقم از دین وعده ایشان فارغ گردیده
و جمعیت بهمیدی چند بهر برای تمطیب که اکنون در پیش است چه از انها اولا بظهور رسیده و معلوم گردیده که زندگی
چه قدر عزیز و پر بهاست و ثانیا بیانکه چه چیز از سبک خیز و کم بقاست و ثالثا بیانکه آدمی بتوسط چه امر کهتر منت گزار
و باغ ری ان باید بود و رابعا بیانکه فضول و اوقات را از تضیع و تلف نگاه داشته در مصارف سالیه صرف
باید نمود بهتر از خبر بر ایمطالب و تذکیر اعراب چون هر کس را ضرورت که این مصارف را با فضل و ثواب وجوه و ابواب
باریک چنانکه باید دلنشان کمر شوق بر میان جان بسته در بندر دنیا نغز فرصت سود از روی حیرت نخرید متاع بضاعت
ادراک انها رساند لهذا دلال حرب زبان بهمرسانی خانه بیان از هر جنس ان امتعه نفیسه بسته و از هر قسم ان دسته
از خزاین کتب معبره و احادیث ائمه طاهرین و از هجرات مصنفات متقدمین و متاخرین بدیگاه این اوراق
برآمده و در نظر خریداران مشتاق جلوه میدهد تا هر که سودا توفیق یاری نماید با نغمه جات در دل و
بخریداری ان قدم فزاید و چون انواع و اقسام آن بیش از انست که بکی در بکنای این باب توانه گنجید از ان جمله
که چهار قسم که اهم است پیش نهاد خاطر طرب بنفس و ایمطلب بجایکه عمل مطابق فضل آخرت باشد اول مرتب
گردانیده در هر مجلس دلیل و اله مذکور و بذکر فسترا ان می پردازد امیدواری از فضل و کرم حضرت باری
عز اسمه آنست که این فرومایه تنگ پایه سود در اداء حق هر مقام یاری و در طی این طریق عمیق از هر گونه
تعثر نگهداری فاید حسبی الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر مجلس اول در تحریص بر مطلب علوم دینیه و کسب معارف یقینیه
که افضل مصارف زنده گانیست و اجزل مثوبات جاودانی در این مجلس چند مقدمات مقصد اول
در ذکر وجوب مطلب علم و بیان احتیاج بان بر جاهلان عامی و سوخته گان آتش خامی کاهر طبعان طریق تحصیل
علوم و کم نصیبان از نعمت فضیلت نامحروم رسیده گان منزل رسیده گی و نفهمیده گان مزه فهمیده گی
لطف خوبان بازیهای انچنانی دگر پیدا بان مکتب خوش سیاسی و خدا داند که با چند بن ذوق خود آرائی
بعربده از قبای زنپای دانش تن در داده اند و با اینهمه دعوی آزاده گی و خفه شرمی بطوق ننگ بی کمال

دیدار نهاده مسموره همت برجوزه دولت بتحصیل اسباب میگمارند و میشه سر برطوم و سر ابر قدم برفرق بهایم
و دواب میکشند ارند و لذت در نهاد شان همین خوردن و خفتن است و صحبت عیقاً شان منحصر در مزخرف و یرهه گفتن
با گوش هوش هرگز ورق هوا و هوس معرفت نمی آورند و با چراغ شعور همه در تاریکی و نادانی میزیند خصوص نادانی که علم دین
عمارت بنده گی و عبادات را منسوب به اساس است و سرای جنت فضای آن و جناب الهی را بمنزله گرمایی که بی حصول ان
وصول طاعت و عبادت قبول نمیتوان و بدون دخول در آن هرگز در بارگاه قرب حق نمیتوان گفت حرکت هر کاریرا
گفت و انتهی ان در کار است و طالب هر مقصد را از سر آن طریق ان ناچار و هر گاه اعمال جزئیه خشکی و جدادی
بی گردی و ارتیاری محتاج است و نماج و حلاج در اموختن ان معالج کلده دوزی بمعرفت ان سر در نکرد و نقاشی
بدون تعلم صورت نگیرد این کار عظیم بزرگوار نمیشود بجناب آفریده گار که مردان دران درمانده و در طی طریق
ان جز خوی جهنت از جبین نفشانده اند بمعرفت الهی و علم بآداب عبودیت اندر گاه بجویکه او پسند و چگونه
صورتی بندد و جمعی که بی بهره معرفت و توشه علم طریق عمر میبازند و با کوری جهل و نادانی قدم براه باریک سریع
و بنده گی جناب نسبتی میکنند از جمله گی میکنه صاحب این خفت و بعلم دلتان تکلیف حضرت افریس منوی صد
مذمت ایشان بمضمون این و حی ترجمان درباره ایشان فرموده که من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما
یصلح حاصل معنی اینکه کسیکه عمل کند بی علم اینچه فاسد و تباه میکند بیش از انست که اصلاح مینماید و مرشد طریق
هدایت حضرت رسالت صلعم نیز از امتماعت نگاهیز کهه فرموده که قطع ظهری رجلان من الدنیا رجل عالم
فاسق و رجل جاهل ناسک هذا یصد بفسقه عن فسقه و هذا بنسکه عن جهله فاتقوا
الناس من العلماء والجاهل من المتعبدین اولئک فتنة کل مفتون مضمون انکه دو کس از اهل دنیا
پشت مرا بریدند یکی مردی که بزبان عالم و باحکام دین ناطق بود و خود بمقتضای ان عمل نکرده نا مقید و فاسق بود دیگر
مردی که بدل جاهل است و از علم و شریعت خبر ندارد و بی بصیرت است طریق عمل و عبادت میپیماید و ان یک بزع میکند
و دفع مینماید بزبان ملامت خلق را از رفتن خوبیز چون گمان دیگر بان علم و دانش می بیند که از کفر فسق میکند
قبح ان در نظر ان بر طرف میشود و این یک دفع مینماید بعبادت خود نقص و لوم را از جهل خود نمیبیند عبادت او را بان جهل

و نادانی

وناد انا مثاره بیکنه نفقی حمل وفسخ ان در نظر ای جهود اسیکرد و پس نرسید و پرهیز بدار ز فاسق علما و جاهل اهل عبادت
انچه عت سبب گمراهی خلق اند و ز جناب منطاب جعفری ع در کتاب کافی از مذهب اینقوم جانه ما نوراست که العامل
علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعدا خلاصه میز انکه عبادت کننده
با بصیراست و علم بحدود و آداب ان چون راهرویست که بر غیر راه مقصد خود میرفته باشد که چند انکه تندتر میرود
از مقصد دورتر میگردد و بر طبق این روایات است که ان دو برادر که در زمان پیش بعضه یک عالم که بقدر عمل مینمود
و دیگری جاهل که طریق زهد و عبادات بقدم سعی میپمود و پیوسته بر سر این دو حالت میان ایشان مناقشات میبود
تا انکه مرتبه از هم جدا گردیدند و بعد از ان که بهم رسیدند برادر زاهد بگریم خود بنزد برادر عالم از سبب ان اشتغال
کرد و گفت برای ان بسته ام که دنیا را بیک چشم بینم و از ان مرا توانی باشد برادر عالم گفت در این صورت گفته
چه اگر چنین بایستی خدایتعالی ما را دو چشم نداد و اکنون مرا جزده که در وقت وضوی نماز چشم خود بگشودی یا نه
گفت نه گفت ولیکن دست بروی اینجا که در بسته ام میمالیدم گفت چند سال است که چنین گفته گفت چهل سال
یا کم و پیش گفت نماز های خود را که در این مدت بچنین وضوئی گزارده اعاده کن و بیز از مسالوبات انمقام حکایتی است
مروی است که در زمان حضرت امام جعفر ابن محمد الصادق ع بلوه عوام جهل جهان بدل تعظیم او مینمودند و بمی مدحصال
و بیان میستودند چنانکه ان حضرت را خاطر شریف ملتفات او در خاطر مبارک بهم رسید تا انکه در موضعی او را دید که خلقی
از عوام بر گردوی جمعیت کرده بودند و ان حضرت ع در گوشه ایستاده و روی انور خود را پوشیده که دیرا نشناسند و در
این نظاره میفرمود و ایمرد حیله بازیها و روباه بازیها میکرد و انقوم را بدان مشغول فریب خود در می آفتاد تا انکه از ان
جدا شد و رفت و ان جماعت عوام نیز متفرق گردیده از پی کار خود رفتند حضرت امام علیه السلام از دنبال
وی میرفت و ایمرد صبح در بگذرد تا به خبازی رسید و سر بغفل کرده دو گردهٔ نان از دکان وی
در دزدید و از انجا گذشت بمحضری رسید که انار در دست او در انجا نیز غفل کرده حرانار از وی بدزدی برداشت و ان
حضرت از ان حرکتها متعجب میشد و همچنان برابر وی میرفت تا که از ان بمباری رفتار و ان دو گرده و انار را
در پیش وی نهاد و رفت تا در میان شهر بقعه رسید و در انجا ساکن گردید ان جناب پیش رفته باوی تکلم نمود

وانیمضون ادا فرمود که ای رسیده خدا هر آینه فرو صفت تو شنیدم و خواهان ملاقات گردیدم ولیکن از تو دیدم چیزی چند
که دل مرا مشغول ساخته بغیر از فکران فارغ نمیگردم و فرم ترا ازان میپرسم تا ان از دل فرم زایل شود گفت ان چیست حضرت امام
ابو محمد تفسیر فرمود انمود گفت بگو گفت میگویم فرمود مردی را از اهل بیت رسول خدا صلعم گفت از کدام شهری فرمود مدینه
گفت شاید تو جعفر ابن محمد ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابیطالب باشی فرمود آری گفت بودی ندانستم ترا شرف اصل تو بان چیزی
که شرف فضیلت بان و ترک علم جد و پدر خود تا انگاه نکنی و منزلت بنای چیزی را که باید فاضل ان دانسته فرمود چیست
ان بغیر از نسا جهل ان نمیکردی که امت گفت قرآن فرمود چه چیز است از قرآن که فرمان جهالم گفت قول خدای تعالی
که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا تجزی الا مثلها ملخص معنی انکه هر کس کاری نیک کند پس مر اورا
ده مثل ان و هر که کار بدی کند فلا تجزی پس جزا داده نمیشود مگر بمثل ان و من چون دو کرده و ان را در دیدم چهار گناه
شد و چون انها را تصدق نمودم چهل حسنه شد چهار حسنه ازان جمله باز داد ان چهار گناه کم و شش حسنه دیگر برای من ماند ان حضرت
فرمود تلک امتک یعنی مادرت بمرکت نشنیدی قول حق تعالی که انما یتقبل الله
من المتقین یعنی این است و جز این نیست که قبول میکند خدای تعالی از متقیان بدرستی که تو وقتی که دو کرده ان را در دیدی
دو گناه شد و چون دو انار را در دیدی ان نیز دو گناه شد و قتی که انها را بغیر صاحب دادی بر امر صاحب چهار گناه
دیگر بر آن چهار گناه افزودی چهل حسنه و اینکفایت از ردزی استخراج شده که در تفسیر حضرت امام حسن عسکری از حضرت
امام جعفر الصادق منقولست و بعد از نقل اینکفایت ان جناب فرموده که بمثل هذا لتأویل القبیح
المستکبر فضلون و یضلون یعنی مردمان بمثل این تاویل زشت خوش خود گمراه میشوند و دیگران را
نیز گمراه میکنند ای صاحب نهادی عمل بوادی عمل افتادن و خود سرای براه نبرده که نهادن نمیتواند عنطهای
رسوا و نهادهای زشت نه ضلالتهای عظمی میگردد پس کاذه عبارا که بصوف عبارات مکلف و شریف این کرامت سر افتند
ناچارند که در تحصیل معلوم دینیه دران جهد دران خود را بهیچ وجه معاف ندانند و بچراغ دل افروز معرفتهای
معرفت جهت اقامت ان نکنند نظم علم بایست مرغ بخت ست ❴ بر سپهران بر دوانت ست ❵ نیت آب حیات خود دانش ❴
نیت باغ نجات خود دانش ❵ دین بدانش بلند نام شود ❴ وین بسیم کے تمام شود ❵ دل بعلم چشم نور است ❴ مرد نادان ازگور است ❵

منتج

از قلم

از قدم موّاج علوم وهادی منهاج آداب در سوم اعنی حضرت اقدس منوّر ص۴۳ درکافی مرویست که طلب العلم فریضة علی کلّ
مسلم الا انّ الله یحبّ بقاء العلم حاصل معنی آنکه طلب علم بر هر مسلمانی فرض است که سبب کمال مروّت و موافقت
آگاه باشید که بدرستیکه خداوند متعال طالبان علم را دوست میدارد کافی رزسه کردة الکارم وذا فضل وسرچشمهٔ انهار
عالم حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که یا ایّها النّاس اعلموا انّ کمال الدّین طلب العلم والعمل
به الا وانّ طلب العلم وجب علیکم من طلب المال انّ المال مقسوم مضمون لکم قد قسمة
عادل بینکم وضمنه وسیفی به والعلم مخزون عند اهله وقد امرتم بطلبه من اهله فاطلبوه
محض مرحمت آنکه امر فرمان بدادند که کمال دین علوم وعمل بآنست واگاه باشید که طلب علم بر شما واجب
وللازم تراست از طلب مال مال را خداوند عالم درمیان شما قسمت منصفه وبرای هر یک آنچه میباید
سفر فرموده برای شما ضامن گردیده است که آن را بشما واصل سازد وعقریب بآن وفا مینماید
وعلم نزد اهلش معزز علی مخزون ومنظوراست وبتحقیق که شما مأمور گشته اید بطلب آن از اهلش
پس کسیکه آنرا در همان کتاب شریف از خازن کنوز مخفی حضرت امام جعفر صادق ع تورک
که الوردت انّا اصحابی ضربت ره وسلم بالسّیاط حتّی یتفقّهوا حدیث مطلب آنکه هرآینه
دوست میدارم که بر سرهای اصحاب خود تازیانه میزده باشند تا تحصیل علم دین نمایند وهم ازان کتاب
از مفضل بن عمر روایت کرده که از حضرت ابی عبد الله ع شنیدم که میفرمود علیکم بالتّفقّه فی دین الله
ولا تکونوا اعرابا فانّه من لم یتفقّه فی دین الله لم ینظر الله الیه یوم القیمة ولم یزکّ
له عملا حاصل معنی آنکه بر شما باد بتفقه واکتساب علم دین خدا ومپسندم مانند عربان صحرائی که احکام
دین نمیدانند چه بدرستیکه هر کس تحصیل علم دین نکند خدای تعالی بنظر رحمت وشفقت بسوی او ننگرد
روز قیامت ونسیج عمل اورا پاکیزه ونسنجیده نگرداند وهم ازان کتاب مرویست
که لا یقبل الله عملا الّا بمعرفة الی آخره الحدیث یعنی مقبول نمیکند خدای تعالی نسیج عملی را مگر بدانستن
طریقی که ارشاد آن ونیز در کافی مذکوراست که از معلم فرایض وسنن حضرت ابو الحسن ع پرسیدند

که هل یستمع النّاس ترک المسئلة عمّا یحاجون الیه ملخص مضمون اینکه آیا جایز است مردمان را که ترک سئوال کنند
از آنچه محتاج الیه ایشان است بغیر احکام دین مخصوصه مجملا هر صاحب توفیقی که بر تو آفتاب عنایت برساخت دلش تافته دماغ جانش
چنین دردی در یافته است نخواهد و آرام نگیرد تا مرض جهل را بدوائی و کوری دل را بتوتیای رشد نبیند و بی عصای راهنمای
هدایت انتها خود را در چاه ارمنی طراز تهلکه بسلامت نکشاند مرغ دلش را روز و شب در هوای جانفزای طلب دو
پر و از و سمند همتش گاه بگاه بر نشیب و فراز این راه در تک و تاز موج حیرت گنج عبرت نپندارد در تحصیل علم از چنین پرواز
خوبان طومار خوشتر و دود چراغ مدرسه اش در دیده شوق از مرغوله ازلف تابدار سلسله جانان بهتر ننماید ظاهرا
هوسش پروانه وار بر گرد چراغ عالم افروز آلهی همه طیار باشد و کل چنین شوقش دامن حافظه در کف و چهار بالش
کتب اربعه حدیث پوسته سیار کند و خیال جهان پیمایش در ظلمات صعوبت خطوط آیات موسی را در جستجوی
سلیمان خضر نابان دانش در وادی نمل مهوران حروف سمولا در کفتگوی صاحبدان در دین و طالبان مقصد یقین
و یافتن راه حق و نجات خویش سالها بسر برده باشد یا سیر دیده اند و صحرای خشک و دریای بیقعر همی و کوشش نمیورزیده
اند از علمی حکمتی آموخته اند و از هر نوری آتش چراغ پیشش می افروخته اند یا هر صاحب معرفتی طراق ضیعتی میرده اند
و از هر گنجینه سنجیی بسر کیسه نبرده اند سر کذشت حضرت سلمان فارسی رحمه الله علیه و انواع شدایه و ابتلا که آن مرکز
در راه دین و ادراک سعادت حضرت خاتم النبیین صلعم کشیده در اینمقام ذکر کردنی و عندلیب شوریده حال آنچنین
مقال خدمه را در کلهٔ ارنده کاران حکایت بر سر شوق کفتار آوردنی است تا مکر چراغ آگاهی غافلان را روغنی
در آتش شوق افزوده کان را دامنی بدهد و ان حکایت غفلت که از زنگ از دل پرداز سر پیل اجلال و ایچار ایت
که سلمان رضی الله عنه از ابناء دهاقین شیراز بود روزبه نام داشت همواره بر طلب علم دین و جستجوی طریق حق و یقین
همت میکماشت طالب صحبت علما و رهبانان هرزمان و تندش ادراک خدمت حضرت اقدس محمدی صلعم میمنود
و تفرس اطلاع او بر نجابت ذاتیه و رشحات انوار قدس دریافت خدمت ان راهبرا ان داشت که در مسایر حال روزی
که قوم و ران رفتن را عزیمت میکردند باید رخصت میرفت که ازش بر صومعه افتاد که صوتی رسا ناصومعه ندامی داد که اشهد
ان لا الله الا الله و اشهد ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله از شنیدن ان ندا و ذکر ان نام

زمک ازدل زدا نورایمان بروشن تافت و در سید لولاک در خاطرش پذیرا پکش قرار یافته در روح بافت تا از غلبهٔ
شوق کار بجایی رسید که خود را نداد آرمید فی الروی کوارا میگردید و چون بمنزل خود عهود نخفت بی تغیر نوشته دید که از
سقف خانه آویخته بود از مادر سئوال نمود که این نوشته چیست مادر گفت ای روز به چون از عید بازگشتم این نوشته را
آویخته دیدم بغیر تبسم و بهزم جوابی نداد پس او نزدیک این مکان نزدیک که پدرش نگاه میکند
سلمان صبر کرد تا شب در آمد و مادرش خفته برخاسته آن نوشته را برگرفت و خواند آن عهدنامه بود مشتمل بر ذکر
نبوت حضرت اقدس اشرف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بوصف از اوصاف و فضایل آن سرور و سلمان قبل از خواندن
آن کتاب بزبان عربی عارف بود خدایش از آن روز باز داشت عزیمت را بوی کرامت کند القصه سلمان
از خواندن آن عهدنامه بیهوش گشته آتش شوقش از آن سر کشیدن و کمش حق اعتمادش نالیدن گرفت
پدر و مادرش لطلای فتند و برا گرفته در چاهی عمیق انداختند و گفتند از این عقیده برگرد و الکرنه تا قتل
میرسانیم سلمان گفت هر چه خواهید کنید که دستی محمد از سینهٔ من بیرون نمیرود و مدتی در آن چاه محبوس بود
و تقرص چند گاهی بوی میرسید تفتیش میفرمود تا انکه مدت حبس دور و دراز گشید پس دست استغاثه بر حبل
المتین دعا که متمسک افتاده گان حرم راز کونه مصیبت و بلا زده گفت یا رب انک اجبت محمدا
و وصیه الی فتح و سیلته عجل فرجی و ارحمنی مما انا فیه محصل مضمون انکه خداوندا بدرستی
که تو محمد و جانشین او را محبوب من ساخته و در ستایش ایشان را در دل من انداخته پس بحق منزلت و مرتبت او بزودی
مرا فرج بخش و کار بیرده و این محنت راحت و آسایش کرامت فرما بگفته اینده برگشته عرض بصاحبت
بدکه شخص سفید پوشی در قعر آن چاه نزد وی آمده گفت برخیز ای روز به و دست سلمان را گرفته و او را
بان صومعه رسیده سلمان چون با نجا مقام رسید بلبل ناطقه بر طبق لسان بنوای اشهد ان لا اله الا الله و ان
عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله ترنم گردانید و براهب از بالای دیر بزیر آمده گفت تو زور
گفت آری گفت بالا بیا الفصه و براهب در آورده و سال تمام این بطه و خدمت و براهب مینمود
تا انکه بوستان هستی و براهب بقطع آب زنده گانی روبخشکی نهاد و گفت پیش پاره که دلیل و نهاد را زیاد نماید

و در وقت احتضار سلمان تغسیل و تکفین و بر پرداخته مدفونش گردانیده و لذا نبی روانه گشته خود را بانطاکیه رسانید
و سمعان نزدیک صومعه آن راهب رفته کلمات گویا گردید که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا حبیب الله
و برانداز فرزندان دیر بردی معترف گشته پرسید که تو روزهی گفت آری و مرا بپیرمرد سر در آورد و دو سال دیگر خدمت او نمود
تا آنکه او را نیز وفات رسید سلمان گفت مرا بگو و اگر نه ازی گفت کسی را نمی شناسم که آنچه تو میگوئی بگوید مگر راهبی در اسکندریه
پس چون نزد او رفت از خود او را اسلام رسانید و این لوح را نوشته چون وفات نمود سلمان او را بدستور غسل داده کفن و دفن
نمود و آن لوح را برگرفته روانه اسکندریه آنگاه در صومعه آن راهب رفته هم چنان این کلمات سه بار بزبان جاری ساخت که
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله و نیز از دیر بردی معترف گشته پرسید
که تو روزهی گفت آری او را ببالا برده دو سال کامل دیگر خدمت او استاف نمود چنانچه او را وقت رحیل رسید سلمان
گفت مرا بگو و اگر نه ازی گفت در دنیا کسی سراغ نمیدانم که بمقابله من باشد و وقتی آن شده که محمد ابن عبد الله بن
عبد المطلب متولد گردد پس اگر او را دریابد از من سلام رسان و این لوح را بوی داده البته بعد از تجهیز دیر لوح را برداشته
از انجا برآمد و بجمعی برخورد شده و ایشان را گفت ایقوم شما خوردنی دارید نمیدهید مرا گفت میکنید تا من
خدمت شما را کفایت نمایم قبول کنند پس چنان کرد که گوسفندی را بستند و چندان زدند که مردانگی
بعضی از آن سه دیگ آب و پیاله بریان خود سلمان بخوردن تکلیف نمود سلمان نیز از آن امتناع نموده
گفت من پیر دیرانم و دیرانیان گوشت نمیخورند آن گروه بدو گفتند را از آن گفتار سخت آمده دیر از دند
نزدیک شد که هلاک کنند ناگاه گفت دست از او بدارید تا مشروب شما حاضر شود و از آن بخواهید آشامید یعنی خمر
نیز بخورانند و بدین حیله خواهید گشید و چون شراب حاضر شد او را بتکلیف نمود گفت من پیر دیرانم
و دیرانیان شراب خمر نمینمایند پس او را بستند و قصد کشتن وی کردند سلمان گفت ایقوم مرا مزنید و بگذارید
که من اقرار آمده کنم شما می کنم القصه اقرار به بنده که یکی از ایشان که دنبس او را از ان جمع بیرون برده بمرد
بهودی بسیصد درهم فروخت یهودی از قصه دیر استف ر نمود سلمان گفت مرا نیز بهر نحو غرار بگذارید
محمد صاحب وصی او را دوست میدارم یهودی گفت من نیز محمد را دوست میدارم القصه سلمان سه از خانه بیرون آمده

رایت السادس

ریگ بسیاری بر در خانه وی بدید گفت ای روزبه اگر تا صبح این ریگ را بالتمام از اینموضع برنداشته باشی هر اینه ترا بقتل میرسانم
سلمان رضی الله عنه الشب تا چار بصعوبت ان کار تمام داده ریگ میکشید تا انکه طاقتش طاق گردید پس دست بسوی
آسمان برداشته بهان دعا که ازش فیت زبان گشود و نیز تخمی سوار از قبله حاجات مسئلت نمود حضرت مرسل الیه
بادی برانگیخت که ان ریگ سوار از ان مقام برکند بحدی که بهوش گفته بود ریخت چنین صبح شد بهوش دید که ان ریگ
بالتمام از انجا نقل شده گفت ای روزبه تو صاحب عیال و من میدانستم ام هر اینه ده ازین اخراج میکنم که مبادا مارا بسحر
هلاک گرداند پس دیگر از انجا بیرون کرده بزنی سلیمه فروخت ان زن سلمان را پسار دوست داشت
و او را باغی بخشید از ابوی که داشت که از انچه خاصه خورده و بخشیده و صدقه دهد القصه سلمان مدتی بحسب
دران باغ مانده میوسنه دیده ارزو بش در جستجوی کوهر مقصود بهر سو میدوید و شب چون نان فطرت را در انتظار
طلوع آفتاب عالمتاب محوری صبر نکرده تا انکه روزی هفت نفر دید که می آمدند سلمان از ان حرکت
دریافت که پیامبر سیمبری در میان ایشان باشد و ان هفت نفر یکی جناب اشرف سید انبیا بود دیگری
حضرت علی المرتضی و دیگری نوفل و دیگری مقداد و دیگری عقیل ابن ابیطالب و دیگری حمزه ابن عبد المطلب
و برین ابی حسنت پس ایشان از خرماهای زبون نخستان تناول میکردند و سید عالم و بهترین بنی آدم
بفرموده که کاد تخسف ولا تقسد و علی العقوم شیاطین مثل انکه خرمای زبون در صاحبان
باغ زبان نرساند سلمان چون ان دید طبق رطب مرتب در دست و آورده نزدان صدر نشین مهتر ای
وجهو که اشت و گفت این صدقه است و باخود اندیشید که اگر در میان ایشان پیغمبری باشد صدقه نخواهد
خورد و این نشان راه بان نخواهم بود پس حضرت افتخار موجودات فرمود بخورید و خود از ان نخورد و نیز جناب
مرتضی و امیر المؤمنین و عقیل و حمزه و مقداد و نوفل و برین ابی حسنت نیز بدستور ازان تمسک نمودند سلمان
باخود گفت این یک نشان پیغمبر پس رفته طبق دیگر رطب مان داد و آورده پیش انحضرت نهاده گفت
این هدیه است ان حضرت دست مبارک دراز کرده فرمود بسم الله بخورید پس همگی دست از خرمای ان
کشیده سلمان باخود گفت این نیز یک نشان دیگر بعد ازان سلمان رفته طبق دیگر از ان پخته آورده امت گفت

بخواست که خاتم نبوّت را که ان نیز علامات ان مهر سپهر آفتاب فتوّت بود معلوم کرداند و صحیفه حسن عقیدت خود را
بان مهر انور رسانیده سرور عالمیان مکنون خاطر سلمان را دانسته فردای ان روز به خاتم نبوت را مطلبی گفت آری ان حضرت کشف
کشف بسیار کرامتی و مهر نبوت را بوی نمود سلمان ان دیدن ان فتون رسالت صلوات الوالاشان چنانکه باید خاطرنشان کردیده
و گواهی بگفتن بالله شهید محمد رسول الله در صفحه صحیفه وجود حضرت ختمی پناه ثبت نمود چون مهر خدای نبوت
رسیده در قدم ان حضرت افتاده پای مبارکش را بوسه میداد ان جناب فرمود ای سلمان ای روز به نزد این زن برو بگو که محمد ان
عبد الله میگوید اغلام سلمان را بفروش سلمان این پیغام را باو رسانید زن گفت نمیفروشم مگر بچهار صد نخله که
دویست ان نخل خرمای زرد باشد و دویست نخله خرمای سرخ چون اینجواب بعرض ان جناب رسانیدند فرمود یا علی
برخیز این استخوانهای خرما را جمع کن انگاه برگرفته کاشت و امیر المومنین را فرمود انها را آب داد تا خرما
رسیده بحدی که نخلها رسته نمو نما یافتند و شاخ در شاخ نهادند پس سلمان را نزد ان زن فرستاده که نخلستان خود را
تصرف نماید غلام سلام تسلیم نمود چون این پیغام بزن رسید بیرون آمده ان نخلات سودیده گفت تا بچهار صد نخله
مگر چهار صد نخله که همه انها زرد باشد پس جبرئیل علیه السلام نازل شده بالای خرما و بان نخلها مالید و تمام انها زرد شد
دیگر باره ان حضرت سلمان را فرستاد ان پیغام داد و ان زن بر بخت دل سخت را آب دیده معجزه چون نگذاشت ایمان اورد
دل سرنگون و کام جانش از رطب اقرار بر رسالت حضرت سید اخیار رنگین نگردیده و گفت بخدا سوگند که نزدهم
نیز مگر که یک نخله از این نخلها نزدهم از محمد صلعم از تو بهتر و محبوب تر است سلمان گفت بخدا قسم که نزدهم نیز مگر روز
با محمد صلعم بهتر و محبوب تر است از تو و هرچه در آنست از ملک و مال الفصه خاتمه عالم ان نخلستان فرخنده
خریده و تاج و تاج سعادت علمی خوشبرافرازی داد و او را انگاه رقبه بنده کی از رقبه ان آزادگان گلستان فرخنده
برداشته و بر اسلمان نام نهاد و پوشیده نماند که علماء متاخرین قصه سلمان رضی الله عنه مختلف ذکر نموده اند و طرقی
بیان ان را با قدام اقلام هرکدام روشی پیموده و راه که سمت تحریر پذیرفت طبق روایتی که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب
شریف اکمال الدین ایراد فرموده است اصل حدوث حیان در دیار حجاز بوده حسب الوی دین را این چنین مسلوک داشته
و در طرق طلب انتهمه رنج و تعب بر خود گذاشته نزد خواجه سودا بسر منزل گنجینی رسیدند و از سر گذاشته بیابان جهل و ضلالت

رهانند

رهانند و رسوای این کار زار شهر و دیار نبنه تعلق نپسندیده اند بر اهل جلای آینهٔ باطن صیقلی وطن نگهدار خود را بغربتها
می افکند سواد شام غربت را سرمهٔ دیدهٔ بصیرت میخانه و پیمانه جم را جبهه افروختن چراغ معرفت نامش یاد
اسفار بسیکه اخته اند و قوم بسیکه کتب بی خرد و جمع بی باک نپسندید و در یکشهر و بلد از خانهای خود نادر خانه علمی قدم
نازرگه بیرون ندارند و بخفتی تبدیل دنیه حتی احکام طهارت و نماز را که هر شبانروز چند بار بآن مامورند بقدر ضرورت
امری از امور دنیا ضروری نپندارند کنده و داغان چیقه پاک کن داغ آن دارند که از کلزار معرفت بوی نبرند و ننگ
داغان خس خانه کنده سپهر دنیا را کی بنظر میرسد که بخس خانه اداد خان دیگس معانی بنظر خیداری نگرند مت
نوذ دق لعل خوبان را چه دانی ﴿ تو شور این نمکدان را چه دانی ﴿ نرانشنه دلا نوک خاری ﴿ غبار پیش مژگانش سواد چه دانی ﴿
تو با طلس محمل بو کار ﴿ تماش کلعذاران را چه دانی ﴿ تو در آئینه گوی حسن سکندر ﴿ مقام آب حیوان را چه دانی ﴿
نیفتاده است از دست تو چیزی ﴿ تو حال خاک پیران را چه دانی ﴿ تو در دلهب از خاه بچه آیت ﴿ نشاط پای کوبان را چه دانی ﴿
تو در صیقل بکس خس عکبوتی ﴿ نگار سینهٔ مردان را چه دانی ﴿ از جمله حکایتی که مذاکرهٔ این علیلان مرض گشته
یاد دریغا و واسرگتگان بیابان جهل و بطریق طلب رهنما نبوده نه حکمت ابو سعید هندی است که شیخ
بکبس در کتاب شرح تصانیف کافی ذکر نموده که حاصل مضمون آن این است که ابو سعید مذکور گفت که در هند که در شهری
که معروف است بکشمیر در ضمن بعضی دیاران من چهل و نه بقعه که جمع قرادت کتب اربعه توراة و انجیل و زبور
و صحف ابراهیم و مشتمل بود در دست داشت پادشاه بر کرسیها جلوس میفرمودند و ما در میان مجلس قضا میکردیم
و احکام دین الیشان را بآن می آموختیم و در حلال و حرام فتوی میدادیم و مردمان از پادشاه تا رعیت
بما باز گشت داشتند و قتی اسم ذکر پیغمبر خدا نبی حضرت احمد بن محمدی صلعم کردیم پس گفتم که این پیغمبری که
در کتب ما مذکور است کار او را بما واجب است که احوال او را تفحص نمائیم و او را طلب کنیم و در ایام ربیع
منفق گردیدیم که من طریق حجاز پیایم و دیگر ما بجستجوی او را دنبال ایم القصه از کشمیر بیرون رفتم و مال بسیاری
با خود داشتم پس دوازده ماه سیر کردیم و کردیدیم تا نزدیک کابل رسیدم قومی از ترک براهزنی سر راه
آمدند و مال ما گرفتند و زخمهای شدید بر من زدند و تا کابل مرا تعاقب کردند و پادشاه کابل سه چهار خرقه

اطلاع یافت مرا بسلخ فرستاد حاکم بلخ خود داود بن العباس بن ابی اسود بود چون خبر فرم او رسید و برارادهٔ فرم واقف گردید
که فرم از فرسنده بطلب دین بیرون آمده ام و بزبان فارسی آموخته ام و با علی وراق بکلام مباحثه کرده ام کس فرستاد
مرا بمجلس خود احضار نمود و علما را با من جمع فرمود با من مناظره کردند و فرم ایشان را اعلام نمیفهم که فرم از شهر خود برآمده ام
تا طلب پیغمبری نمایم که در وصف او در کتابها یافته ام داود ابن عباس بن گفت که پیغمبری که صفت او در کتابها دیده
وصفت و نام او چیست گفتم نام او محمد است گفت او پیغمبر راست پس از شرایع و احکام دین او سوال کرد
مرا از آنها و اعلام نمیفهم گفتم فرم میدانم که محمد پیغمبر است اما معلوم من نیست که او کیست که شما وصف میکنید
بامن پس مرا اعلام کنید که او کیست نامش اقدوم و از علامات و دلالات نزد فرم است دیگر سوال کرد اگر
همان باشد که فرم میجویم ایمان آورده حرفی از عمان دی می پویم گفتند او علیه السلام از دنیا رفته است گفتم و صی و جانشین
او کیست گفتند ابوبکر گفتم این کنیت او است نامش چیست گفتند عبد الله ابن عثمان نضلة گفتند از قریش
گفتم او را به محمد پیغمبر شما چه نسبت و قرابت است نضلة را گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که فرم میجویم
انکه فرم میجویم خلیفه او و برادر است در دین و پسر عم او است در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست
و این پیغمبر را در بین مردی زمین غیر اولاد ان عم که جانشین او است چنین این سخن را از فرم شنیدند
از جای در آمده برفرم شوریدند و گفتند ایها الامیر این از شرک برآمده و بکفر برآمده خون او حلال است
گفتم ایقوم فرم مردیم و دینی دارم و دست از دین خود برنمیدارم تا انکه دینی از دین خود قوی تر نبینم فرم این صفت
پیغمبر را در کتابهای که خدا تعالی بانبیای خود فرستاده است یافته ام و برای همین از بلاد و از عزت و منزلتی که داشتم
برآمده ام که جستجوی او نمایم و این شخصی که شما ذکر کردید چون متفحص احوال او کردیدم بغیر از نامهای داود صاف
او را از شما پرسیدم این پیغمبر نیست که در صفت او در کتابها شده پس آن قوم دست از فرم باز داشتند و خنجرها را نها
در غلاف خود کردانیدند و عالمی گفت پس فرستاده مردی سوگه حسین نام بود گفتند طلیسه او را گفت که با این
مرد هندی مناظره و مباحثه کن حسین گفت اصحاب الله نزد تو فقها و علما هستند این سخن را فرم شنیده
و طریق ان پیغامبر ند گفت با او مناظره کن چنانکه تو می گویم و باید که او را بگوئی بیا بری دیدی طریق ملامت

و ملاطفت

و ملاطفت نمیبرد الفضه بعد از انکه با جنبی ابن اسکیت گفتگو کردم گفت انکس که طالب اوست همین پیغمبر است که
اینجماعت وصف او نمیکنند و لیکن دلباب حنیفیه در غلط گفتند نه چنانست که ایشان گفتند این پیغمبر محمد ابن عبد الله است
و وصی او علی ابن ابیطالب ابن عبد المطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسنین است و نواده محمد است
ابو سعید غنم گوید که چون این سخن شنیدم گفتم الله اکبر این همان کس است که من در طلب او بعمان رفتم و بازگشته نزد
داود ابن عباس رفتم و گفتم ایها الامیر انچه من در حق تو شنیدم شنیدم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
پس وی بر من میگریست و صله نیکو داد حین این اسکیت را بنفقه من بفارس فرمود من نزد حنین مذکور رفتم تا با وی انس گرفتم
در نسخه حاج ابن بعمان از نماز روزه و فرائض و سنن از او آموختم پس او گفتم که در کتابهای خود خوانده ایم که
محمد صلعم خاتم پیغمبرانست که بعد از او پیغمبر نیست لوامر بغیر فرمان خدای از جانب او نیاست عامه خلایق بعد از او
باو صی و وارث و جانشین اوست بعد از ان وصی بعد از او وصی اوست و همچنین لا یزال این امر از اعقاب دا ل
ایشان جاریست تا دنیا منقضی گردد پس وصی وصی محمد یکیست حسن و بعد از او حسین و بعد از ان یکیک از اولاد صیاصی
شمرد تا منتهی بحضرت صاحب الزمان شد بعد از ان مرا از غایب گشتن ان حضرت اعلام نمود پس مرا همت
جز بر ابن مصروف نگردید که طلب آن حضرت منوط بملاقات امام است که ان آفتاب عالمتاب در ان
وقت بسحاب احتجاب بنفقه و فراوان وکلای ان درگاه جهان پناه ملاقات امام را بوی گوید که غنم مذکور
در سنه ۲۶۰ بعد از وفات چهار نفر بعد از او دست داد و با اصحاب یعنی شیعیان قسم صحبت داشت
و از ان نفر او رفت غنم حکایت نمود که از بغداد بعسکر رفتم و نهیه نماز می کردم و میخانه بعمان
و در نسخه قصه طلب ان داشتم تعلیق مینمودم که ناگاه شخصی آمد گفت تو فلان کسی و نامی که در هندستان
موسوم بعمان مذکور شنیدم گفتم آری گفت صاحب کن مولای خود سوی من بفرستم تا آمد برای دوستانه
ناگاه او را بغیر مکتوب در محیط جهان و چشم و چراغ عالمیان حضرت صاحب الزمان دیدم نشسته پس زبان بمدح
گفت خوش آمدی الفلان چون است حال تو و چگونه گذشت فلان و فلان را تا چهل نفر یعنی چهل نفری
که در کشمیر مسجد اهل را تعهد او نمود و از احوال کیان کیان ایشان سئوال نمود بعد از ان مرا بانچه در بیابان رسول حرام

در میان ما کنه شته بها رخ رنمفه و همه این سخن را بر بان هند او فرمود بعد ازان گفت اراده کرده که حج کنی یا هم
گفتم آری ای سید من فرمود با اتفاق حج کن بعد ازان همینجا که پیش تو بود بجانب من انداخت و فرمود این را خرج
خود کن و در اصل مثود بعد او بری فلان بغیر پیش او مرود او را طلع مساز بر چیزی بغیر از انکه بدیدی راوی گوید
بعد از انکه این فتوح او را رسی نمفه و ادراک چنین سعادتی فرمفه بود بی تفکر حواله کرده نزد ما آمد پس خبر رسید
که یاران ما بغیر اهر قسم که بغیر حج رفته بودند از عقبه برگشته بغیر نسبت عروض مانعی از قطاع الطریق، غیر ان
وصول بکعبه مامول ایشان را میسر گشته ولد فلان گریوه معهود باز گشته و غانم از انجا بجانب خراسان رفته
سال دیگر ان ادراک حج نمود القصه از دین مکانه با کفر همی نه بمنه اتمت سوی بنا نهاد رک عزت در طلب دین
بهر سو تاخت تا بر سمنوذ قاید توفیق از هند ظلمت غوایب خور العراق رو شناسی هدایت انداخت
برای دین و ایمان قطع نظر از ملک و مال داعی ربانی نمود جنبه و همی بر بنزل رسگاری ان جهان همت چندین
خارت ها و آزار جانی نمود شرم باد مسلمانی را که در دیار اسلام زاده و اسباب کامرانی آماده دایه عنایتش
بشیر توفیق هدایت پرورده و خوان لاازال رحمتش سفره بغمتی چون آئین شریعت در پیش گسترده
نعم گوناگون فنون علم و اطباق اوراق بر انچیده و چشم ادراک و دست توانش جهة تناول ان نعمت توان
عطا کرده لکت دمع هذا دیده رغبت ازان پوشیده و طلب چنگه دینار را جهه همت سانفه و اشتهای طیبات
انی هوایه را بمرد ار خواری غصه دزاز خانه دشمنان پهنه ان در میارند مت یاران گفتند حسرت این باده تا
دمی لب ساغر بر سر بمکنیم و سبب بی عبرتی و منشاء بی بصارتی انست که چشم از رویش همیشه از پاسرخ و زرد چون
شیرین دنیا ساخته دکام جانش هرگز لذت نعمت نچشیده که در نیافته طبع کودک خصالش غیر جوز و مویز هلک
و مالک ندیده و مذاق عقلت را خلالش بشیر و شکر دانش کام آشنا نگردیده اگر دماغ ادراکش از ابی گل
بخار بوی کرده و مذاق شعورش از انی صلوای بدو داده اند چه حاشا که دست طلب ازان تواند کشید
و معدهٔ خاهش ازانی سیر تواند گردید و لهذا حضرت افخر انبیا صلعم فرموده که مفهومان لا یشبعان
طالب دنیا و طالب علم حاصل معنی انکه دو گرسنه اند که سیر نمیشوند یکی طالب دنیا و دیگری طالب علم مت

بچند

بگیرند چراغ آرزوها پف کن ﴿ قطع نظر از جمال هر یوسف کن ﴿ زین بهتر مکتبی نکنند بکف ﴿ در لذت آن گر همه عمر تأسف کن ﴿

ای مسلمانان کعبهٔ نجاح و مقصد فلاح را در این راه سر فرو ساختن و لنگر کمال را در این معرکه مردآزمای جهاد نفس لازم انگاشتن علم علم بر افراختن ضرور دانسته چار دکلم حدیث مشهور اطلبوا العلم ولو بالصین شعار خود ساخته بلد یاد یعنی طلب علم دین کردن هر چند به چین بود و از بحر دانش هر دانائی گوهر بهای حفظ کیدن نفایس لازم و در کار است نظم در بدر میکرد میرد گو بگو ﴿ جستجو کی جستجو کن جستجو ﴿ مقصد دوم در بیان ثمرات فضل علم و ثواب طلب آن

بر راست سخنان میزان نظر و قیمت شناسان جواهر هنر معلوم است که صفت خجسته علم و کو هر وجود گرامی او میراث به آیت آسمان و بر عملوشان جناب ایشان بمنزله آفتاب آدمی بکمال ایمکال از بهایم و دواب جدا ممتاز میشود و بر دوی این همه در محفل هستی بر همه مقدم نشسته و بمرتبه فرق سر افراز میکرده و در ارشاد دیلمی از برگزیده عیسی نبی و سر چشمه زلال کمالات و جهانی جناب منتخب نبوی ﷺ منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن آنیست که طلب علم فرض است بر هر مسلمانی پس کوشید علم را از مطالبش اقتباس نمائید از اهلش یعنی از خاندان عظمت و کرامت که مهابط وحی الهی و عارفان ذوالمنن و نواحی اند یا از علمای شیعه و پیروان آنان که احکام این سوآموخته و از دریوزهٔ اندرگاه مرتضیه دانش اندوخته اند علم را فرا گیرید بدرستیکه آموختن علم برای خدا خشیت است و طلب آن عبادت و مذاکره آن تسبیح است و عمل کردن به آن جهاد است و تعلیم آن بکسی که آن را داند صدقه است و بذل آن بکسی که اهلش است قربتی است و سبب قرب آنست برای اینکه علم سبب دانش حلال و حرام است و منار راه بهشت است و مونس در وحشت است و مصاحب در غربت و تنهائیت و سخن گوی در خلوت دلیل بر بستی و سنجر روزگار راست و سلاح بر دشمنانست و آرایش نزد دوستانست و بلند مرتبه میدهد و خدای تعالی بآن قومی را پیش آن میدهد در طریق خیر و شر میکرداند که جلیس آنان آنان را میکند و بقول آنان هدایت مینماید و برای عقول آنان رجوع و عمل مینمایند و رغبت میکنند فرشتگان در حق آنان و بالهای خود آنان را مسح میکنند و در نماز خضوع برای آنان برکت میفرستند و استغفار میکنند برای آنان هر تر و خشک خشکیهای بحر و دریا و درندگان و چرندگان صحرا و بدرستیکه علم زنده کردار است از جهل و روشنی دیده هاست از ظلمت و قوت بدنهاست در ضعف و میزان

بنده را بمنازل اخیار رسانیده بمجالس ابرار رساند و بدرجات کمند در آخرت و دنیا فکند دران برابری میکند بروزه و درس گفتن و خواندن
ان برابری میکند بالبته بقیه عبادات بان اطاعت و عبادت خداوندی بدست میکنند و بان صله رحمها بجا می آورند و شناخته میشود حلال و حرام
علم و امام و پیشوای عمل است و عمل بتابعیت او معلوم میشود بان شناخته میشوند و محروم میگرداند ازان بدبختان پس خوشا کسی که صدا نی
نیاز محروم نگرداند او را بعلم و نصیب خود را ازان دریابد و در مرتبه شرافت علم بر ثروت و ملک و سایر امور اعتبار به
دنیای بی اعتبار سریع الزوال که اهل دنیا بانهمه بان مباهات دارند و گاهی سبب مفاخرت میشمارند همین بس که خداوند جلیل
در وصف این قلیل متاع الدنیا قلیل فرموده شان ان را بکریمه و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
سفسطه است آورده اند که وقتی بنی اسرائیل از جور و بیداد جالوت که پادشاهی بس ستمگار و جبار بود بجان رسیدند
از رهنمونی خود که حضرت شمویل علیه السلام بن یاسر علیه السلام بود طالب پادشاهی و سالاری گردیدند که بسر کرده گی او یکبار دفع جالوت بیدادگر
و بیاری حق در دست قدرت ظالم را از گریبان جان خود کوتاه سازند حضرت کریم بنده پرور بدعای شمویل علیه السلام بنعمت
مستول ایشان سر مبذول داشت و طالوت را بپادشاهی ایشان معین کرده تاج این مکرمت بر فرق او گذاشت
و چون طالوت از اولاد ان قوم بود ملک زاده نبود بنی اسرائیل پادشاهی او را کاره بودند و بران استهزا
مینمودند چنانکه جناب سبحانی بوحی آسمانی در سوره بقره ازان اخبار میفرماید که وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث
لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال
قال ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم
خلاصه مضمون انکه گفت به بنی اسرائیل پیغمبر ایشان که بر رسیدگی الله تعالی منبعث که برگزیده برای شما طالوت را بپادشاهی
چگونه او را میبرد پادشاهی و حال انکه ما سزاوار تریم بپادشاهی از او بعبارت زجنبه نسب چه گفته اند که ثبوت در سبط
لاوی ابن یعقوب علیه السلام میشود که حضرت موسی و هارون ازان سبط بودند پادشاهی در سبط یهودا دانسته اند که حضرت داود و سلیمان
ازان ایشان بودند و طالوت ازان هر سبط هیچکدام نبود بلکه از سبط ابن یامین بود دیگر گفتند که داده نشده است طالوت را
وسعتی در مال یعنی پادشاهی را مال و خزانه بباید داد مردی فقیر است و این کار را نمیشاید پیغمبر ایشان در جواب گفت
که بر رسیدگی الله تعالی برگزیده است او را بر شما یعنی این از جانب اوست داده بمصالح آموزدانا تر است و افزوده است او را بسطت در علم

وجم بیفزاید اگرچه بزرگ زاده و مالدار بیست اما باین دو صفت که اشرف از انهاست الف و لام خانه
گفته است که او در زمان خود بسبب علم و دانش از بنی اسرائیل و در حشمت و تولای از همگنان در پیش بود و بسیار
خدای تعالی را ملکش بود هر کس که مرض جاهلیت مالک ملک اوست بهر که خواهد دهد و کسی را نرسد که انگشت اعتراض بران
نهد و خدای تعالی را صاحب وسعت و ولایت نیز از ملک اینچه داند که او را در کار و امر پادشاهی را از ان ناچار است
بود خاصه و صاحب علوم اولین و آخرین خطاب امیر المؤمنین ع در حدیث کمیل که نزد اهل تشیع مشهور
و در کتب معتبره مذکور است در بیان اشرفیت علم بر مال فرموده اند که یا کمیل والعلم خیر من المال العلم
یحرسک وانت تحرس المال ینقصه النفقة والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان به
اللہ یکسب الانسان الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد الموت والعلم حاکم والمال محکوم یا کمیل مات خزان الاموال
والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة حاصل مضمون انکه
از کمیل علم بهتر است از مال چه علم پاسبان تو میدارد و تو پاسبان مال میداری دیگر انکه مال را خرج کردن کم میکند و علم
بخرج کردن زیاد میکند و در کمیل علم طاعتیست که بان طاعت کماری الله تعالی میشود و بان کسب میکند آدمی
طاعت سود در وقت حیات و ذکر جمیل و نام نیکو را بعد از وفات از کمیل خازنان اموال و صاحبان ثروت مردند
و ارباب این در حیات و اهل علم تا روزگاران باشند پاینده خواهند بود اگرچه ازمیان خواهند رفت
لانفوس و آثار ایشان در دلها ظاهر ماند شعر مرده است که نامش بنکوی ببرند ؛ حاصل زینت جاه و مال
بر چهره احوال چون رنگ غازه مستعاره و بی بقا و شرافت علم و کمال مانند زلف و خال بر عارض ذات
مستدام و پا برجا و کمال ارزانی خدا دادی است که بر کوری و پیری باطل نگردد فضیلت دانش نه نوشته که بگرداند
مرگ از صفحه روزگار زایل گردد و قبل ازان که از بین برود که از ملوک برسقراط که بعلم و دانش در عالم علم
و بزرگ و بخردیه مثل او در روزگاران کم بوده که زمانه دامان پیدا دل در بستر آرامش بیلاق خاسپه نوز
نگذاشته چنین دل آگاه از غدر زمانه عالم فتنه با چشم التفات پوشیده بود پسر دانا بپرورد و سقراط مرحبا گفته
ارزانیه شوکت پروانمند بوزارم و تعظیم دیگر بیم از رغبت نسبت بملوک منوز ذات قیام نکرده لاجرم التفات و تفحص

پادشاه گفت مگر مرا نمیشناختی گفت بلی شناختم گفت نه ولیکن در تو طمع چیزها یافتم گفت چه چیز گفت طمع آنکه زود زود کاران این پادشاه گفت که با من چنین گستاخانه سخن میرانی و تو مرا از جمله رعایا و بندگان شمرانی گفت نه چنین است بلکه تو بنده کان مرا بنده چه خود بر نفس و هوا حاکم و امیری و تو اکثر ایشان بر حکوم و فرمان پذیر پادشاه از ان گفت رنجیده نگشته آغاز خود ستائی کرد که من پادشاه زاده ام و از اولاد شاهان و خسروانم و جهانی مرا مطیع و فرمان بردار و عالمی در زیر نگین اختیار است کنج و کوهر این و لشکر چنین و سقراط گفت آنچه شما بر شمردی جمله عاریتی و امور عارضیه اند نفس و ذات را اجلالی حاصل نگردد و اگر خواهی صدق این مکلف بر تو ظاهر گردد پیاده من و تو هر دو جا در برگیم و بدرون شهر رفته باهم گفتگو کنیم تا علم و جهل و کمال و نقص هر یک ظاهر گردد پادشاه از این سخن خجل گشت و از اینی در گذشت و این سخن دلنشین مبین منطق است بر کلام منظوم که منسوب است بجناب امیر المؤمنین ع علمی معی اینما کنت یقفی قلبی و عائلة الاحوف صندوق النا کنت فی البیت کان کان العلم معی و کنت فی السوق کان العلم فی السوق ملخص معنی آنکه علم چون مال نیست که در درون صندوق بسته دارند تا از انکس جدا در معرض فنا و زوال نیفتد بلکه جان اندل و همه جا همراه است و در خانه و بازار از یکدیگر جدا نگردد و هم در این مطلب از ان پیشوای علم و ادب علیه الصلوة و علیه السلام ایزد و مثل بلیغ نظام منقولست عربی رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للاعدا اموالی فان المال یفنی من قریب و ان العلم یبقی لا یزال حاصل معنی آنکه ما راضی شدیم بقسمی که خدای تعالی میان ما و دشمنان ما کرده که ما را علم و بایشان مال داده است چه مال بعد قریب بفنا مقرون و علم باقی و از زوال مصونست و در منهج الصادقین آورده آنکه حضرت سلیمان ع بنیاد عجیب ساخته میان علم و مال و ملک او علم سوار اختیار فرمود پس برکت علم مال و ملک ابوی از وی در گذشته و خصوصا که علم بهمین اشرف از مال و جاهست که از زخارف دنیا و از عواری این عاریت مبرا نیست بلکه افضل از همه عبادات و اجزل از سایر حسنات نیز هست چنانکه نوردیده پیش و بدر فلک دانش حضرت اشرف نبوی ص فرموده که یا عبد الله لشیء افضل من فقه فی دین الله حاصل معنی آنکه هیچ عبادتی خدای تعالی افضل و مثوبت تر نیست از فقاهت و دانشوری در احکام دینی و هم از انسرور ص فرموده که فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سایر الکواکب یعنی زیادتی عالم بر عابد چون

زیادتی ماه

زیارت نیمه شعبان چهارده است بر ستاره کان دیگر هم ازان ولاجناب که یشفع یوم القیمة جمیع الانبیاء ثم
العلماء ثم الشهداء بغیر از ان شفاعت می یابند روز قیامت جماعت پیغمبران بعد ازان علماء بعد ازان شهدای
حدیث شریف چنین صریحا معلوم است که در این کرامت بعد از مرتبه انبیا علمای کرین در محفل فرخ جزای عالم
برزمره شهدا مقدم تبین است و چون چون چنین میباشد که در لار آمده که مداد العلماء افضل من
دماء الشهداء یعنی آنکه علماء با کتساب کنند چون مرتبه و امثال ان فضیلت است از خونهای شهدا و در لار
بسنج صدوق رحمه الله از کلام امام حضرت ابی عبد الله صادق مروست که اذا کان یوم القیمة جمع الله تعالی
الناس فی صعید واحد و وضعت الموازین فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء علی
دماء الشهداء حاصل معنی آنکه چون روز قیامت شود جمع سازد خدای تعالی مردمان را در سر زمین و ترازوها
گذارند خونهای شهیدان را با مداد علما چنانکه مذکور شد وزن نمایند پس مداد علما بر خونهای شهیدان راجح
آید و شرافت و رجحان مداد بر دماء شهداء از انجهت باشد که عالم احکام دین بیان می نویسد که ممکن است که مدتها
ان نوشته بر صفحه روزگار ماند و جمع کثیر را از تبه ضلالت رهانیده بمصدر ایمان رساند و این عمل در تقویت
دین بیشتر از سعی مجاهدین در جهاد است و در رساله از حضرت نقی علیه السلام منقولست که سالک طریقا
یطلب به علما سهل الله به طریقا الی الجنة و ان الله لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا
به و انه لیستغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی الارض حتی الحوت فی البحر و فضل العالم
علی العابد کفضل القمر علی سایر النجوم لیلة البدر و ان العلماء ورثة الانبیاء ان الانبیاء
لم یورثوا دینارا و لا درهما و لکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر حاصل معنی آنکه
چون هر کس را هی رود که طلب علم کند خدای تعالی او را بر له بهشت رود بدرستی که فرشتگان هر آینه بالهای خود را فرو
گذارند برای طالب علم از روی رضا و خشنودی بعوض تواضع و تذلل نماینده بمنزلی که بالهای خود را زیر قدم
وی گسترند بعد او بران رود بدرستی که طلب آمرزش میکنند از برای طالب علم ساکنان آسمان و زمین حتی ماهیان
در دریا و فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت ماه است بر سایر ستاره کان در شب چهاردهم و بدرستی که علماء وارثان پیغمبران اند پیغمبران دینار و

عالم بر عابد مثل زیارة

درهم و دینار نیست بلکه علم است که بآن رسیده پس هر که فراگرفت چیزی از علم فراگرفت بضیر و افر بعینی از فضل و
شرف و اینجدیث شریف در آمالی شیخ صدوق رحمه الله سمت ذکر یافته و هم در کافی از حضرت جناب منتاب ابی جعفر ع
مرویست که عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمی که بعلم خود عمل کند بهتر است از هفتاد هزار عابد
و ایضاً در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت رسالتپناه ص مرویست که المؤمن اذا مات و ترک ورقة واحدة علیها
علم تکون تلک الورقة یوم القیمة ستراً فیما بینه و بین النار و اعطاه الله تعالی بکل حرف
مکتوب علیها مدینة اوسع من الدنیا سبع مرات و ما مؤمن لقعد ساعة عند العلم الا و اثابه
الله عز و جل جلستک جبیبی و جلالی لاسکنک الجنة معه و لا ابالی یعنی هر آینه هیچ مؤمنی وفات نماید
و یکورق که بر آن علمی نوشته شده باشد بنا گذارد آن ورق روز قیامت پرده میان او و آتش جهنم و حائل گردد
خدای تعالی را او بهر حرفی که در آن نوشته شده شهری که وسعتش باندازه دنیا هفت بار بزرگتر است در بهشت هیچ مؤمنی
نزد عالمی ننشیند مگر اینکه خدای عز و جل بدانکند او را که نزد دوست خود نشیند قسم بعزت و جلال من که هر آینه ساکن گردانم
او را در بهشت؛ او و باکی از این ندارم و میتوانم مراد این باشد که از این کرامت که در حق تو کنم بقصر بملک فرمایند
و در ارشاد دیلمی از حضرت سید عالم ص منقولست حدیثی طویل که از جمله فقرات آن این است که ثلثة لا تستغفر
لهم السموات و الارضون و الملائکة و اللیل و النهار العلماء و المتعلمون و الاسخیاء
یعنی سه طایفه را که طلب آمرزش میکنند برای ایشان آسمانها و زمینها و فرشتگان و شب و روز یکی علماء دیگر طالبان
و یاد گیرندگان علم سیوم صاحبان سخا و هم در ارشاد از امیر المؤمنین ع از حضرت رسالت ص و از آن حضرت ص که طالب
العلم افضل عند الله من المجاهدین و المرابطین و الحجاج و المعتکفین و المجاورین و یستغفر
الشجر و الحجار و الریاح و السحاب و البحور و النبات و کل شیء طلعت علیه الشمس و غربت یعنی
جای علم بهتر است نزد خدای تعالی از مجاهدان و برای نهصد جهاد دولت نگاه دارندگان و از حج گزارندگان و عمره
آورندگان و اعتکاف کنندگان و در حرم خدا مجاورشوندگان و طلب آمرزش میکنند برای طالب علم درختان
و دریاها و زمینها و ستارگان و کیوان و هر آفتاب بران تابد و دریها کتاب از فایده خیر و ثواب حضرت امیر المؤمنین ع

منقول

منقولست حدیثی که حاصل آن اینست که چون طالب علم پیش عالم نشیند نبیز از جهت او خازن علم خدای تعالی بر او
هفتاد در از رحمت گشاده گردد از نزد او مگر مثل آن روز که مادر او را زاییده باشد و عطا کند او را خدای تعالی به هر حدیثی
عبادت یک ساله و بنا کند برای او بهر ورقی شهری را بر دنیا و هم دران کتاب از آن جناب منقولست که
چون روز قیامت شود جمع کند خدای تعالی علما را پس گوید بایشان که ای گروه گان من و فقره چند پیش فرستاده ام از آن جمله
این است که فانبشروا فانکم احبائی و افضل خلقی بعد انبیائی پس مژده باشما را بدرستیکه شما دوستان
منید و بهترین خلق منید بعد از پیغمبران و ابشروا فانی قد غفرت لکم ذنوبکم و قلبت اعمالکم و لکم فی الناس
شفاعة مثل شفاعة انبیائی و انی منکم راض و لا نفسک ستورکم و لا افضلکم
فی هذا الجمع حاصل آنکه بشارت باشما را که بدرستیکه من بخشیده می آمرزم گناهان شما را و قبول کردم عملهای شما را
و شما راست در میان مردمان شفاعت مثل شفاعت پیغمبران من یعنی چنانکه انبیا در شفاعت ماذونند شما نیز
ماذونید و بدرستیکه من از شما راضیم و پرده های شما را بگیرم در میان آنی جمع شما را رسوا نکنم و در ارشاد القلوب
از ان حضرت منقولست که من سئل فی طلب العلم خطوتین و جلس عند عالم اعتین و تعلم من العلم
کلمتین او جب الله له جنتین محصل معنی آنکه کسی که رود بطلب علم دو گام و بنشیند نزد هر عالم دو ساعت
و آموزد از علم دو کلمه واجب گرداند خدای تعالی برای او در بهشت و هم درخبر است از ابوذر رحمه الله شریف ضعیف
ریاض الصالحین از کشف گفته رسول الله چنان العابد احب الیک ام مجلس العلم حاصل آنکه بجنازه عابد حاضر
گشتن و تشییع آن معذور نزد تو محبوب تر است و خوشتر یا مجلس علم الله و در این مضمون اورا فرمودند که یا ابا ذر رکعت
نماز گذاردن و نزد مذاکره و علم نشستن محبوبتر است پیش خدای تعالی از برخاستن هزار رکعت نماز گذاردن و
یک عیادت نزد مذاکره علم نشستن محبوبتر است پیش خدای تعالی از خاستن همه قرآن از دوازده هزار بار بر سقایا
بمذاکره علم چه بود بر تو عالم میشناسد حلال ترا از حرام و کسی که بیرون آید از خانه خود بقصد آنکه التماس و طلب
علم از علم کند تو نسبید خدای تعالی را بهر خانه که مرتفع شود بر زمین شهری در بهشت و طالب علم را رحمت میکند الله علم و هر کسی
که بسیار تبسم باشد خوی او طالب علم در روز قیامت یا ابا ذر یک ساعت نزد مذاکره علم نشستن بهتر است از عبادت

که روزی روزه دشمن بهتر چیزی که زرد و نظر بر روی عالم تهیست برای تو هزار بنده آزاد کردن الی آخر ای حدیث
و بحبتی امیکونه مضامین که پیده غان کهیل تواند بای جزیل را مقوی دماغ جستجو و بی آشنهای نغمهای کونا کون ابن قسم
فضل و نوا بای ارجمند افزون را که بجای فلد سفه و نوش دارد است دخمهای کتب اخبار و آثار حقه اهل بیت طاهر
صلوات الله علیهم اجمعین لیسار است بخیار هوشمندی که روزچندی باستعمال این ادویه علت زدای صحت فزا
خود را از درد پیدردی طلب رهاند و خوشوقت ان توفیق صاحب کراع جمل روز دلفروز دود چراغ مدرسه
نادانی خود را بر منزل ادراک چنین سعادتهای چنین جاودانی رساند فرخ فال ان صاحب اقبالی که سکنه را
بحسن تدبیر آرزوی عقل و ذکا علم کوشش تسخیر ممالک علم و دانش افراز دوزنده دل ان عاقل که خضر صفت
در ظلمات سودات معتزله بدلالت توفیق از آب حیات نخفتی خود را زنده پاینده سازند بترین کام ان صاحب رتبهای
که در چار باغ کتب اربعه حدیث ثور از شاخسار سطور اثمار خوشگوار معارف چیده و از رحمدان خردمندی
که بشرافت علم و دین در محفل قرب الهی با زمره والذین اوتوا العلم درجات برسند کرامت جهانیان و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء آنا بنده طریق میسر و بدو کنندهٔ علم و خرد جل جلاله و عم نواله ع میسر کسان ارزان
نکبه گهل و جلال ضلال را بر منزل کتب علم رسانده که فرنگ شفا بیان حرمان را از سرچشمهٔ انبهه فضل و نوال
بپایان نهایت فرماید بمنه و کرمه مقصد سوم در بیان انکه چنانکه عمل را علم درکار است علم را نیز با عمل کار
و ذکر ضمنی از که اهل علم را از دانستن اوصاف بنها محترس و اخلاقی که بلباس تخلق بنها ملبس باید بود بر خردمندان
بصورت معلوم رست که اهل علم و کمال در میان عوام و جهال بمثابه بنایانند در میان کوران چنانکه از محروم بینا
نظر بکوران در راه بچاه افتادن یا از جادهٔ راه که موصل بمنزل مرغوب است پرتفاده سر به بیابان برگشتن
و امثال این بهاران قبیح تر است از اهل علم نیز نسبت بجهال در صراط مستقیم که از بدیهیات عقلاست
از کتب گناه افتادن یا غوای غولان آرزوهای که از شارع مستقیم شرع انور که بر منزل رستگاری راهبر است عدول
نمودن به بیابان فکر و خیال نهادن شنیع تر است و موجب ملامت عقلا مثلا چنانکه لئام افضل اکمل آدمیان مزین
بعلم و عمل را غیر حضرت امیر المؤمنین ع در بعضی از خطب بلاغت نظام خود فرموده اند که یا ایها الناس انی علمتم

فاعلموا

فاعلموا لعلّكم تهتدون انّ العالم العامل بغير كالجاهل الجائر الذى لا يستيقظ
عن جهله بل قد رايت انّ الحجّة عليه اعلم والحسرة ازرم على هذا العالم المتسلّح عن عمله
منها على هذا الجاهل المتحيّر فى جهله وكلاهما جائر فانّ الى آخر الحديث خلاصه معنى انكه اى كسانى
چون دانسته بالعمد كنيد بخبر دانسته نا شايد حماقت بايد بدرستيكه علمى كه مخالف عمل خود عمل نامد مثل جاهل حيرانست
كه از جهت خود راهى نيابد بلكه حجت بر او عظيم تر است و حسرت او بيشتر از كسى كه نداند خود عمل نكند پاينده تر و دردر از
تر است از حسرت اين جاهل كه در جهل خود متحيراست و اين دو هر دو حيران و هلاكند و نيز در كافى در ذيل حديثى كه از ان
جمل نقل شده مذكور است كه فانّ العلم اذا لم يعمل به لم يزد صاحبه الا كفرا و لم يزدد من الله الا بعدا
حاصل مضمون انكه بدرستيكه علم چون بمقتضاى ان عمل كرده نميشود و نمى افزايد صاحبش را مگر كفر و دورى از خدا
نيست غمران هر چيز از انعلم بهره ندارد نظم نه ارزان لغتست بر ابليس كه نداند آدمى بهتر ز خويش
ز ان برادر لغتست كاندر دين علم دارد معلم هيچ كار نى و اسم در كافى از حضرت امير المؤمنين عليه السلام مرويست كه قال
كه ملخص مضمون ان اين است كه عالمى بر دو گونه است يكى عالمى كه بعلم خود عمل ميكند و اين رستگار است دويم عالمى كه بعلم خود
عمل نميكند و اين هالك است و بدرستيكه اهل آتش از آتش معذب ميگردند از توبيخ عالمى كه بعلم خود عمل نكرده بمقتضاى
ان عمل نميكند و بدرستيكه سخت ترين اهل آتش بسبب ندامت مرديست كه بنده اى را بعبادت خدا خوانده باشد
و در اجابت ان بمفهوم او درى در پذيرفته و فرمان بردارى الله تعالى كرده باشد پس ضرر نفع دانسته
ان بنده سودا بهشت و ان خوانده سودا آتش بسبب ترك علم و پيروى هوا و خواهش نفس و طول امل
فراموش ميكند آخرت را و ترك ميكند عبادت را كه ديد بركت علم او را دريافته راه بر منزل نجات كجا و جهل او
از علم خود منتفع نگشته در دركات شقاوت جاودانى بدرجات بلندان جهانى بديده حسرت نگرد
چه عبرت است حسرت كى چه عبرتان كه زشت آيد كرفته چنين آرام كى و نيز در ان كتاب آورده اند كه
از حرص انكه تربت كى كند سير چه در دنبه چراغ آيد كرنده تر بهر كالا و نيز در ان كتاب آورده اند كه
حضرت امير مى منقبت اله عبد الله بعضى از اين عبارات خطاب فرموده كه يا حفص بعفر للجاهل سبعون

دنیا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد نعیز آمرزیده میشود برای یک دانا هفتاد گناه پیش از انکه آمرزیده شود برای نادان
یک گناه ای حس عالم از فاش جاهل بذنب نزد در رزق مت حساب میگیرد و عذاب او سخت است و قطع نظر از
اخبار و آثار مذکوره در دیده عقل و نظر بصرت عیب و پیرایت که کسی در راه بنده که با دیده روشن آگاهی از قدم
به چاه از کتاب کنار در افتد و دیده حرص و آز او امل دور دراز و در کوهسار رنجبری و شرف علم بنگ پیدنی
دیبا بکه و وادی دنیاداری و نیا بکه در غلطد با چراغ عالم افروزی چنین بر کج نخواهد راه نیابد و با مرکب جهان پیمایی
و بچنین سر منزل رستگاری نشتابد و با بال علم و عمل مرغ دلش بوج ادراک مرتبه مغربین پرواز نبود و با بازوی کفاف
و کردار و قوت ایمان خار بن هوسهای نفسی را از زمین خاطر بکند با سرمایه خطیر علم در بند زندگی بخرد متاع
منده که نمیرد ارزد با تاج و تاج دانش و بکر مهنای نوالای جوارح و اعضا در معرکه جهاد نفس را بتیغ حسن عمل نفرساید
پس این طبقه عالمیقدر الاتی و سزاوار آنست که بعلم خود مغرور نبوده و بدانش تنها اکتفا ننموده ادراک مرتبه بلند
سعادت عمل سو منبر امولای و جنبه همت کرد امیدن و با غذا در رد دنی کشش احوال شجر کمالات علم سو بر دیرک
کنه ارشد عمل پیوند نموده و ثمر روح پرور آن را که عبارت از لذت کامرانی آن جهانی است بکام دل و مذاق جان
رسانیده با کنج علم و رنج عمل را بایان پذیرند و از ترتب امید و مقدمه نتیجه رستگاری کونین گیرند آینه وار از روشنی
بند قبای فقر تن در دهند و قبله گردار با دود چراغ مدرسه آتش سوختن و برشتن کردن نهند بر سر خاندن
توحین شیر و شکر علم و عمل سو از نعمتهای آنی دانند و در غفلت و بیت فرصت بیماری علم و کارکری عمل ایمان
سعادت بنیان ایمان را باوج کمال رسانیده بجاروب انفاس مذاکره خار و خس هوس از خانه دل زدوده و بمطراق
سرافکنده کوفته بمطالعه افتر حان تن طول امل سو سر کوبیده از آینه هر کتاب بی صورت احوال خود بدیده عیبجوی
بیند و لذت چه هر در فی در مکتب خانه و از تکلیف بادب نشیند و لذت جدوال سطورات آن تا پیر نقش خمر کی نبیند
در چهره سار حروف چیانیده و جسم جان را از رشح جنون کرنای دنیا شتوی نانیده بشنیم الفاظ کلام ار
حسن سیر را تازه و تر سازند و با بازه تشدید ان نخل کردنکشی نفس مغرور را از پای در اندازند بکلیات یک
مواعظ و حکم ادام و نوای سر لا یکوش هوش شوند و از وصف بهشت و دوزخ و وعد و وعید الهی سمو لا یسم

برزخ امتید دیم کردند ای صل مقصود اصلی از طلب علم دین تهذیب اخلاق و اصلاح حال خلق دیگر انت
دیو سیده نیست که هیچ طبقه از طبقات خلق تهذیب خلق و نشره از موجب ضرورتر از انیقوم عالم مردمان
نیست چه عامه اهل شور در اکثر امور نظر برایشان کرده عالیان دلالند و در طریق سلوک مستوله فرم بر قدم ایشان شمارند
و هرگاه اخلاق ایشان حمیده و اطوار شان پسندیده باشد خلق زمان دیدن ایشان مشکوکار و بزلال برکات
تتبع ملکات ایشان پاکیزه روزگار خاهند گردید و اگر اوضاع ایشان همه زشت و ناصواب سلوک شان نه بر منهج
قانون سنت و کتاب بود احوال عالمی ازان فاسد و زبون نقاوت و جهانه مفرون خاهد گشت حاصل آنکه
زشتی اعمال عوام و جهان حکم نسبت خنگ دارد که از ابرین تحری نمیکند اثران بدیگری نمیرسد فاحوش اطوار
یک عالم و مردم دانشور مانند نیست تراست که خلق از ملات ان پلید و ناپاک میشوند و دلها که دیر و پیچ
میکردند و لذا سر حلقهٔ زمرهٔ پاکان جناب امیرالمومنین در حدیث قطبع ظهری رجلان من الناس
که در او امر این مجلس سمت ذکر یافت عالم چنین را عالم الله نگفته یعنی علمش همین در رفع نست و دلش
ازان خبری و باطنش ازان اثری نیست و در حق اینجماعت و جمعی که بی علم طریق عمل میسپارند در آخوان حدیث
فرموده است که اولئک کل مفتون یعنی این جماعت مردمان را گمراه میسازند و از طریق خیر و ثواب دور می
اندازند و در کافه از نور دیدهٔ خواص و عوام حضرت امیر علیه السلام مرویست که اذا دانیم العالم متجاهرا
الدنیا فاتهموه علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط بما احب خلاصهٔ مضمون آنکه چون دیدید
که عالم را که دنیای خود را دوست دلو مقدم دارید او را بر دین خود نبرید گمان نکنید بلکه در امور دینیه اعتماد
بر و منمایید چه بدیهی است که هر چیزی عاشق میشود بلکه حتی فوقت در رعایت آن می کند یعنی ممکنست که بر امور دنیا
از امور دینیه زیاده برتری کند و در نظر کرم طلب آن باز حادهٔ حق گمراه شود و در همین خبر از آن سرور روایت
کرده که اوحی الله تعالی الی داود لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن
طریق محبتی فان اولئک قطاع الطریق عباد المریدین ان ادنی ما انا صانع بهم
ان انزع حلاوتی و مناجاتی فی قلوبهم مفهوم آنکه وحی بحضرت داود علیه السلام نمود که بینی و

مکردان میان من و میان خود علمی را که بدینها مفتون باشد، بدان معنی که او را در طریق سنده که من و قدوه و پیشوایان و علمان
واسطه وصول بدرگاه قرب من گردان که او را از راه محبت خود برتر که سهل ترین راهها بدان خاهم گردانید که
جلدوت مناجات خود را از دلهای ایشان بیرون نکنم مثلاً حجاب حسن و علم و شقه دنیای فانی و سوء قطع الطریق سوء
بنده گان خانده و خاک چنین ملذات متبارک از همتهای ایشان افگنده است از این جهت که کاروان عامه عباد تو بتهای
دنیوی را پرستش نکنند گم نهاد قوم از راه صلاح و سداد بیرون می نهند و متاع گران بهای تقوی و دین را در ره شهوات
و رع و پرهیزکاری سوء از دست میدهند و سایر صفات ذمیمه نیز بر این قیاس است پس زمره علما و طالبان این رتبه
علیا سوء از زمایم اخلاق پیراسته و بمدحت آراسته از سایر مردمان ضرورتر است و از عظایم لطائف ذمیمه
که خار خاران اند سالکان این طریق را اگر دامن گیر باشد و یک نفره خاطر جمعیت علم و عملشان سوء از هم میپاشد
جاه و ولایت در امور دانی خیانتی و مرجع خلایق بودنست که اعظم مهالک سالک عباد و احکم حجب مقربان درگاه
مکر نهاد است مت دام مکری زوال دنیا را چه جاه و منزلت طرفه مرغول این غده لعاء دود مشعل است چنانکه زراگر
آلین خار خار علایق ان کم کرده آخر نظهور می آید بلکه در آغاز تیز تر نشست رشحات آثار خاسر ان از ظرف
باطن نسان تراوش مینماید برای وصول بانمقصه طریق کسب کمال میپازند و دود چراغ مدرسه جهه ان می خورند که دود
مشعل رد داغ دارنه برای عروج باوج منصب تحصیل پرویک اوراق می پردازند و سطور نوشته جات و کتب
زرد بان ایوان حرص دنیا میپازند کور سوادی روشن میکنند که روی مهم و منصبرا ن نه بینند لذت مسایل فقهی انقدر می آموزند
که برسند قضا فتوی نشینند رجوع بکتابهای ان برای مرجع خلق بهوست و پیش رفتن کار نسان جهه پیشوای همان
همفن زبان خود ستائی ان خرد و ال کوشش بشهرت فضیلت نیت و در انبان معرفت نسان غیر از راه طلب
جاه و حرص را در کاخ از حضرت امام ابی جعفر م در حق ایقوم باطل و عالم نمایان صاحبی منقولست که من طلب
العلم لیباهی به العلما او یماری به السفهاء او یصرف به وجوه الناس فلیتبوء مقعده من
النار ان الریاسة لا تصلح الا لاهلها حاصل انکه هر کس طلب علم کند جهه انکه با همتایان مباهات نماید یا بر علم یا بر عالم
دکتب کند با سفها بر گردانند بان روبهای مردمان را بسوی خود نه بسوی ان سوء منعقد و لوای مرجعیت افراز دهش باید که بر دل

در نشیمن

در فشمین که برای او مهیا کشته بدرستیکه بایست و سزاوری صلاحیت و شایستگی ندارد و مگر برای اهل علم و مراد و پایم هر لا
که از جانب جناب خالق لایزال کافه خلایق معین کردیده و او وارثه کوی فضل و دانش او بمغارب و مشارق رسیده و است
ارزنده ایم اخلاق و سیر که بر چراغ دلفروز دانش و هنر تابه باصرصراست خامش ملک و ملک و درستی تسیم و زراست
و این صفت طالبان علم را قبل از حصول علم و ادب و وصول بر منزل مطلب سد ره طلب پیاشد و بعد لذا
سر و برگ عمل را که برگ بار شجره نجات ثمر علم است به تبشه اندیشه مال و تلاش تحصیل آن در هم میرا شد و نیز
علم با عمل عاریت ارزانی است که از احکام دین و آداب شریعت آنچه بنظر اطلاع وی در آید کمر اهتمام
بر میان جان تسبته بمقتضای آن عمل نماید و از آن جمله شفیقه رخ ظرف دنیا و فریفته دلربایهای این بیوفا
نکشتن و مانند نور نظر از آن مزبله پر مردار پاک و پاکیزه کهنه است چنانکه پس از آیات بارکات
قرآنی بر این سخن کویا و پیاری از اخبار روایات آثار ائمه اطهار مثبت ایمذعاست ایه کریمه و ما الحیوة الدنیا
الا متاع الغرور خاندن و در کنف ولای خاهش آن همچو خر فرو ماندن، دعوی دانش چون سر میکردد حدیث
حب الدنیا راس کل خطیئة را مطالعه نمودن و بمال و ثروت دنیا دیده رغبت کودن منجر نمیکردد
حکونه صورت می پزیرد مت اجل خاهی بکفد عجل چه روی ؟ منزل جوئی چه خزین کل چه روی ؟ کر طالب
علم طلب دنیا چیست ؟ خر بطلب رزی، بطل چه روی ؟ و در کافی از قدوة اهل دانش و زبدة
آفرینش حضرت افرس نبوی صلعم مروست که من هوان لا یشبعان طالب دنیا و طالب علم
من اقتصر من الدنیا علی ما احل الله له سلم و من تناولها من غیر حلها هلک الا
ان یتوب او یرجع و من اخذ العلم من اهله و من عمل بعلمه نجا و من اراد به الدنیا
فهی حظه حاصل مضمون آنکه دو پرا شتها نید که سیر نمیشوند طالب دنیا و طالب علم پس کسیکه اکتفا نماید از دنیا
بر آنچه حلال کرده است خدا تعالی برای او و سالم ماند و هر که فرا کرفت آن را از غیر حلال هلاک کردید مکر آنکه
توبه کند و هر که اخذ کرد علم را از اهلش و عمل بعلم خود نمود رستکار کردید و هر که اراده کرد بآن دینار الغیر نقصه
حصول دنیا و وصول بشهوات آن طلب علم نماید پس دنیا بصف اوی ستیز دیکر از فضل و ثواب جاودانی درجات

بلند ان جہانے بہرۂ ندارد ورسم درکان از آب کشن وانشوری خاب منطاب جعفری ۴ منقولست کہ من اراد
الحدیث لمنفعۃ الدنیا والاخرۃ مخلص نمیشن امکہ ہر کہ خاہد کہ طلب علم حدیث کنہ برای نفع دنیا او را در آخرت
نصیبہ وہر کس بان ارادۂ خیز نماید عطا کند خدای تعالے او خیر دنیا و آخرت نظم علم بہر کمال باید خاند
نہ بود ای مالک باید خاند ؟ قاضی مرد ماند از او صد باغ ؟ دل پر از درد اندرون صد داغ ؟ سر در غم کہ پس از این طعنہ
در سلف پیوای دین بعنہ ؟ کہ بدیگونہ زیستند کہ او ؟ دہ سلمان باغ کو در کو ؟ و در آثار آمدہ کہ چون دستور
ارباب جاہ و دول و فارس معضر علم و عمل سلمان فارسی رحمۃ اللہ علیہ بحکومت مدائن معین گردید و روانہ المنصوب گشتہ
بحوالے انجا رسید اہالے ان کور از وصول ان بیگانہ خبر یافتند و از سر تعلق بقدم اخلاص فوج فوج باستقبال
ان بندہ خاص شتافتند مجوی دیدند بر دراز گوش سوار با خیل و حشم و با چاکر و خدمتگار گفتند ایہا الشیخ
امیر ما را کجی گذاشتہ سلمان گفت امیر شما کیست گفتند او سلمان فارسی مصاحب رسول خدا گفت امیری را نمیشناسم
غیر سلمان و امیر نیستم ان جماعت چون وی را شناختند خود را از مرکبان انداختند جبینہا میسودند
و مستدعی سواری وی گردیدند گفت دراز گوش من بہتر و موافق تر است القصہ چون داخل شہر گردیدند
خاستند کہ او را در کاراله ماره فرود آورند گفت نہ کہ امیر نیستم مرا بدار الاماره چکار پس بیازار رفتہ در دکانے
نزدیک کہ وصاحب دکان را طلبیدہ اجزا را او استیجاره نمود ہمانجا نشستہ بامر قضا در ضیق
وضیق مہمات اشتغال فرمودند از ان دنیا و اسباب تجمل ان خانہ بروبش طرفی توقع زیر اندازی
داشت کہ بران می نشست و مطہره کہ بکار میبرد ان طہارت مسکہ وعصائے کہ در دست بان تکیہ
مینمود دفعتہ سیلے بشہری افتاد و مردمان از ہر طرف آغاز واویلا کردند و سیلاب صعقت فزاے
خروش بر آوردند یکے وا اہلاہ و وا اماله میگفت و دیگری بمصیبت نالہ و واویلاه حسد میکنان را میگفت
سلمان فارسی رضی اللہ عنہ برخاست و ان زیر انداز را بدوش و مطہره را بدست گرفتہ بر بلندی بر آمد
و فرمود کہ ہکذا ینجو المخلصون یوم القیمۃ نیز ہمچنین نجات سبکباران روز قیامت افتد نہ کہ چون
وجوار حمیدان بندہ حق بسند سلاعرضہ مرض الموت روی بمنصہ ورد ان پاش از خزانہ کمش خاک سبکبار تر

از نکنت

از گفت کل بهمرا می نسیم رحمت یزدانی بسرای جود و دانی توجه بفرمود یکی از آنان بن بعیات دی رقه گفت
با سلمان خود را چگونه می بینی گریست سبب گریه پرسیدند گفت والله ما ابکی حرصا
علی الدنیا ولکن لان رسول الله ولیکن بلاغ احدکم من الدنیا کزاد الراکب فاخاف
ان یکون قد تجاوزت ذلک حاصل آنکه نه از برای غم دنیا و دلبستگی آنست
ولیکن بگاه گاه رسول خدا صلعم فرموده است که باید کفایت دهوش کند از شما از دنیا مانند توشه
سوار بسنده همان مگر دانی است که چنانکه سوار زیاده از آنچه او را بمنزل رساند توشه برنگیرد
و آدمی نیز باید که در طریق زنده گی بقدر کفاف اکتفا نماید زیاده ازان را در نمی پذیرد میترسم
که ازین حد تجاوز کرده باشم این سخن بفرمود و در خانه بغیر مطهره و تقاری و کاسه نبود در روایتی
دیگر چنین است که گفت پیغمبر صلعم مارا فرموده که باید زاد را هر کدام از ما مانند زاد سوار باشد
میگفت ازیم حساب کردند بقیمت نیم دینار بود که بحساب این روزگار قریب بهفتصد دینار باشد
گویند ابوذر غفاری رحمه الله علیه
که زهد و پرهیزکاری و قناعت و سازکاری سرمایهٔ خالص حضرت باری ابوذر غفاری رحمه الله علیه
بود بر که چون طایر جانش از قفس تنگ جهان پریده در روضهٔ جنان پرواز کرده دیگری
ازو پرسید که چون بود که تو در وقتی چهار درهم در قبضهٔ تصرف خود دیدی گفت آنی را
زهره نداشتم که مبادا بمیرم و این بماند و نیز آورده اند که شخصی دویست دینار بغلام خود
خود گفت که مبادا بمیرم و این بماند و نیز آورده اند که شخصی دویست دینار بغلام خود
خود گفت که اگر ابوذر این سر حلقه آزاده گان و با غلام عهد کرد که اگر ابوذر این سر قبول کند تو آزاد کردم
غلام چون ان سر آزادی قبول نکرد غلام گفت قبول کن آزادی من دران است ابوذر گفت
که تو آزادی لوی ولیکن من بنده می کردم مجملا سخن ابوذر که از عظمای این امت بهند
چون سید انشد که مال و منال دنیا هیچ نه بنبه تعلقش چون بارگاه کبیر زده باشد
ان یک برنوشتن نفس آلای سوار گشته بود که با امارت مدائن رزخ سواری ایمنی دارد
حسنات روزگار او انقدر حسنات میبرد که هفتصد دینار مال دنیا او را میسر و روان دیگران

از تعلقات دنیای دون پرفسون نوع بر کنده و جامهٔ رنگ رنگ هوس های جهان نیرنگ سامان کنده له
که غیر بلغت زیادهٔ با کفنی که حله بهت رضا دیستیم است تن در نداده و وحشی غزال طبع مکوحشان از شهر بمزلت
خلدتی سامان بزرگ علایق رسیده بفرمودن دنیای مکر شوار پابدام انقیاد و خوش آمد جایرهٔ روزگار نشناد
و سایر افاضل دین و علمای دین دار و رع آئین نیز سالک همین مسلک میسوخه اند و اگر برای معاش گاهی تلاشی میکرده اند و از حد توسط و اعتدال و سدهٔ نون شرع و ملاحظهٔ حلال و حرام نمیسوخه اند شرم باد از خلف
ان اسلاف و هم پیشگان انغرخندهٔ اوصاف سلوکه از طریقه بیمردمان حق تخلف ورزیده میفرودت از پایهٔ
میرزال دنیای باطل گن و از اوج نسبت این سرفرازان بلند همت حضور افکنده قارون مثال بگذر
اند و خزن کنج و مال فرو روند از طول آمال بر غرض علم و کمال افزایند و بهوس دُر و گوهر در بحر فکر
مسائل عمر بعمق نمایند برای پختن خیال خام دنیا دماغ مباحثه سوزند و بهوای چسپیدن مال دنیوی خراغ
مطالعه افروزند دپوشیده نگوادین که مراد خانه صدق رویش در این ملامت سرزنش نه انگیزند
که ضرورت فقر و احتیاج ایشان سوا بر طلب دنیا داعی و جهته دفع پریشانی عسرت همتان در تحصیل
حصه معیشت ساعی میباشد بلکه گاه جمعی اند که رازق حقیقی ایشان را وسعتی و در معاش داده و ابواب سامان روزی
بر روی ایشان گشاده است و جمعیت و اقبال از اهل و عیال نمیگسلند و زهر طمع برای نفی از نفس ان
و اداز نمی خشند باین قانع نگشته طلب زیادتها مینمایند و چشم ورع از حلال و حرام پوشیده دیده
طمع بر اموال ایتام و عیت مسلمان می گشایند مور حرصان از گندم وقف میری نمیدانند و مار
رمتان از سنگ سرزنش شرع رو نمیگردانند هر که وصیتی کند علم و فقاهت را التجای گرفتی
و خانه پشتی اندازند هر کس سود و دیعتی بشه کردن بدعوی لانت و دیانت سرافراز ند بلکه گشودن
راه منافع خود بر حکام جور بندند و جهته تحصیل قطار و مهار بلم کشتی زر و مال ظلمه بر خود پسندند
و از نقوم ناپسندند خردمندی که با طوار ناشایسته ناپسند خود عالمیان را سد و جنس خطیر بنظر و دانش
با مثال این حرکتها در بازار روزگار فاسد و کاسد میسازند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا

و قطع

و قطع نظر ازاینکه بسمت ذکر یافت بلغت عطای نهمیده که دانش که حضرت خداوند عالم بمنعم معظم
داده و بمتاع گران بهای علم و هنر که در خزاین خاطر ایشان گنج نهاده است کمال بی انصافیست
که بان راضی نگشته چشم بر متاع قلیل دنیای نیز سیاه کرده اند تلاشی حرص و آز دست اندازی امل دراز شیوه
دل خویش و اغبار رهم دنیادار را که عبارت دانی نزد اراذل است هم از دست ایشان نستانند مقتضی عدل
و انصافست که بداده خود خرسند گشته دنیارا با اهل دنیا گذارند و برای گرمی بازار بی اعتباری دنیا
از سرای جاودانی برندارند بهوای باغ و بوستان از گلگشت چمن همیشه بهار بی برگ دلگیر نباشند
و برای دو مزرعه تخم سعی از زمین پاک نپاشند از سر هوای نفس دنیا طلب بامر دولتخواه
علم و ادب که پادشاهان را میسر نیست نرسیده و بهمرگ الوان بوستان فروغ و رنگ خلعت خضرا در بر
که بطراز الفقر فخری منظر رامت در برکنند از مال دنیا بقدر که از اهل و عیال دخیلت و نزد
ان و امثال ذلک نگشته اکتفا نامیه و جبه خود آرائی بجامه چرک دنیائی تن در نداده در طریق تحصیل
ان قدم سعی نفرسایند چه این فرقه گرامی بر تنبل چون علم و دانش سر افراز و از سایر زینتها مستغنی و بی نیاز
بلکه زینتی از ان بیشتر و کهنگی جامه و دستار خویش نا تراست لمولفه هرچند قبا درشت تر زنده
تر است } بر قامت اهل علم زیبنده تر است } علم هنر آب چشمه نوفیض آرت } در ظرف نفاق آب خورش
آینده تر است } نظم زینت اهل صفا آمده عریان بدن } زده فانوس دم از نور ز نیک سیرتی }
بعد مردن به تن مرد خدا پرور دوست } جامه نیز برازنده تر از بی کفنی } تا رو پوش تن زارت چه زهم
خاهم ریخت } کو فی قطنی و مندیل نباشد قطنی } مبنی چیز کفن از خز تو کلبندی چند } تا زک
اندر مرتن پروری و کل بدنی } نیم رنگت بسی جامه هستی غم نیست } بنجو جامه اگر سوسنی یاسمنی
شعله هر گز نکند جانب پستی مایل } روشنان را نبود میل بدنیای دنی } از زخلاف نپسند
که این طبقه ارجمند خصوصا نهالان گلشن وصل وصال و نونهالان بوستان نفود علم و کمال را
منزه از ان نهایت ضرور است صنعت حیثیه عجب و غرور است که در پیش سوختگان نخته کار نسان

جامی است و در کیش کاملان تمام عیار ربانی تا تمامی است در نظر آدم سیرتان ابلیس لعین را کار سیرت
و در دیده روشن بصیرتان چهره دجال ملکه سیر هر چند که هر علم و دانش در میزان نظر بینش نیز قیمتی گران
بها و صاحب خود را شرافت بخش و کرامت فزاست ولیکن این قیمت و بها
با علمیت که قرین عمل باشد و از جمله ترین بار بشر فروتنی است و طهارت
از آلایش ها و منی در دکان خودستائی و خودفروشی را قفل خوشتن
و آینه خودبینی و خودپسندی را کلنگ شکستگی بنفس در هم شکستن، تواضع کنی و دانش در دیده نهاده
و فقر منش بهین و بهاء لیقه مسند صدر نشینی تلاش صفه تهالک کن بمعون سرمه صفت نور چشم
جمله کسان و همان شیوه خاک ای را بر دیده آفتاب مسالک ج سر عالمی بهین و سرپای همه کاملی
در کتاب شریف کافی مذکور است که نبی مکرم حضرت عیسی بن مریم ع به حواریین که پیوسته
بشرف حضرت آن حضرت فایز بودند و مسمولا بکرذخار معالم اعتراف معارف و مکارم میشدند
گفت یعنی حواریین مرا شما حاجتی است انرا روا کنید گفتند حاجت بخدمت روا باد
حاجت نبوا باشد یا روح الله پس برخاست و پای ایشان بشست ایشان گفتند که تا کنون احدی
بهذا یا روح الله نبی ما باین خدمت سزاوارتر نبوده و ما بهتری پیشوا را نبوده فرمود ان احق
الناس بالخدمة العالم انما تواضعت هکذا لیکما تتواضعوا بعدی فی الناس
کتواضعی لکم یعنی سزاوارترین مردمان بخدمت که از وی علمت باید تواضع بدان است
کردم که شما تواضع کنید پس از من در میان مردمان چنانکه من بپای شما تواضع کردم بعد از آن
حضرت عیسی فرمود که بالتواضع تعم الحکمة لا بالتکبر و کذلک فی السهل
ینبت الزرع لا فی الحبل یعنی بزرگیکه تواضع ماوی میکند حکمت و علم نه متکبر هم چنین در زمین
هموار زرع میروید بکنت نه در زمین سخت و نیز در کافی از امام سدره منقوم حضرت ابی عبد الله ع
مرویست که اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلمون

العلم

العلم وتواضعوا لمن طلبتم منه العلم فلا تكونوا علماء جبارين فيذهب باطلكم بجهلكم
حاصل معنی آنکه طلب علم کنید و با حلم و با طلب علم بصفت حلم و وقار آراسته گردید و برای شاگردی استاد خود
تواضع و فروتنی نمایید و علمای جبار و گردنکش نباشند و هرچه کوشنده اگرچه باطل باشد خاموش ترک کردن
از پیش برید و کسی روان نتواند کرد سخنان حق شما نمد دران مضمر و از درجه اعتبار ساقط و نازل میگردد
و هم دران کتاب از جناب ولایتمآب امیرالمؤمنین ع م منقولست که لا یکون السفه والغرة
فی القلب العالم یعنی سبکی و تندی و فریب شیطان خوردن تعجب و خودپسندی در دل عالم نباشد یعنی عالم
واقعی که از علم بتمن گرفته و مقتضای آن را بیان پذیرفته باشد مجبول بشیمه ذمیمه کبر و غرور منافی فهمیدگی
و شعور و صفت ناپسند خودپسندی از اهل علم و مردم دانشمند نوبت بدیع و زور او راست علی الخصوص
از جناب از درخت حاقت رک غرور؟ خود را کسی زیانکم نمیکند؟ و چون در مجلس باب اول این کتاب
فرا به این فواید با بیان قلم برداشته رقم انتظام و صورت ترتیب پذیرفته خامه حق تقریر بر پرنیان
بیان قصر بکر بر ارت م، فته و در انجام بهمین اکتفا نماید از زوایی صفات که دلالت خمیر مزاج انسان
علی درجات گاهی بلوث ان آگاهی پیاسته صفت چندست که دل را از امراض عسر العلاج جانکاه
و سبب ان همچنان خط سودای مال و جاه است و اکثر از انجمله هم را قبول ندارند و پیوسته بر رد
قول هم و خط مرتبت یکدیگر همت بگمارند با لویف حسن سیرت هم برادرانه سیر میکنند و تحمل اغیار
یکدیگر سوء ذکر با صفت با لهمولدا که و خرده گیری از نامی افتند برای نمی نان جو با فتی نمود حوصله
هم میپرورانند و جهتها بدین تحمل اغیار خویش یکدیگر را از خجلت آب میبرند چون آگاه بصورت
حال اکثر بچشم غیب بینی میکنند و مامنه خط بطلان بر نوشتجات یکدیگر بقصد ابطال و تضیع میکشند
پروای او زاق شان جهه بهم بریدن است و عصای قلم شان بمرای از بی غیبت یکدیگر کردیدن
رشاط خود را منحصر نفع درهم میدانند و امکان سوء هم حب طبق خمبفت خها میخواهند
عیب هم سوء همه چشمند زبان چشم مغراض؟ روز سب همدم یکدیگر در پرخاشند؟ ح جان این صفت کحکم

ازان قبیح تراست که عوام و جهّال نیز، بدک شعوری توانند بان تن درداد چه جای علماء فضلا که معالی ادراک
و شعور در هر امری از امور دنیا علی العالمیان راو مستور ند عیب و سپار عیب است که اهل هنر و وارسیده که در لجّه بحور
کیاست شنا کرده بموش این قبیح آلوده باشند و غطیر جهل عظیم را در نسخهٔ صحیحهٔ طبع سلیم خود وا گذارند بکرات
می دیده و کوشش نرانده و در کافی ارشد و اخبار و معدن علم و وفا رجاب اقرس نبوی ص در خبر است که
ثلث من لقی الله عزّ و جلّ بهنّ دخل الجنّة من ای شیء باب شاء من حسن خلقه و خشی الله فی المغیب
و المحضر و ترک المراء و ان کان محقّا خلاصه مضمون اینکه سه صفت است که هر کس متلبس کند بخدای عزّ و جلّ
بان صفات داخل بهشت گردد از هر دری که خواهد و کسی که خلقش نیکو باشد و در غیب و حضور خلق ترسد و ترک
جدل نماید اگرچه حق او باشد و نیز در ان کتاب شریف مذکور است که جبرئیل ع به حضرت شبه الانام ص گفت
که ایّاک و ملاحاة الرّجال یعنی بپرهیز از منازعهٔ مردان و هم در کافی از حضرت سپهر دانشوری جناب
سرطاب جعفری ص مأثور است که لا تمار بن حکیماً و لا سفیهاً فانّ الحکیم یقلیک و السّفیه
یؤذیک خلاصهٔ معنی اینکه زینهار جدل مکن نه با حکیم بردبار و نه با سفیه بی وقار که حکیم اگرچه معارضه
و تندی نمیکند امّا با تو دشمن میشود و سفیه از جا در می آید و ازارت میکند و در مجموعهٔ ورّام از حضرت
فخر الانام ص مأثور است که ایّاکم و المخاصمة فانّها تحقّ الدّین خلاصهٔ معنی اینکه حذر کنید از خصومت
که ان دین سوء باطن میکند مجملا طالبان علم دین و تشنگان رحیق یقین را در منازعات و مباحثات
علم پیدا نمیشود که غیر تحقیق حق و حظّ مقصد منظور نباشد تا ایشان را از ان ثوابی و فضلی و از ان اجر
و پاداشی آورد و کیفی حاصل کرده و انمعنی بغیر این صورت نمیگیرد و این مطلب بدون این حصول نمی پذیرد
که یاران با هم نشینند و حسّاد از بوشان دانش هم کلای افادات چند انصاف سینهٔ صاف شود
بهم بر نخوانند و غرور پرسند و شور را از ان مجلس دور کردانند در باچهٔ خاطر پاکرا از حجاب لکهای
کدورت تکلّف زبان نمایند و باده بی دردسر تحقیق را از شیشهٔ اندیشه بقدح حسن بیان هوشمندانه بهم پیمانند
سؤالات عرض امیر را جواب دهند و عرضهای فتنه انگیز سوء بر کنار نهند از طرف دست کرده رشتهای

فکرهای دقیق طبعم را وسیله دار بهم بند و بروغن نفیس و شعلهٔ نور بصیرت بار کرده باین چراغ پرضیا در ظلمت جهل کم کرده
خود را دریابند ولیکن این کار آزادمردان معهود سوخته رشتگان از عالم دل سرداست که از بندی خودی و لاانیت
رسته و از خارستان دلبستگی بباغ دلگشای بی تعیّنی و شکستگی جبّه باشند برای بافتن دین چراغ یقین افروزند و جبّهٔ خرد
متاع بخات سرمایهٔ دانش اندوزند از سوختگی چون بآلایش بطلان سوز سخنان حق برنخیزند در گریبان و از دردمندی
دوای حرص جهل زدای کفار صواب هرجا بینند بجان پذیرند و این قسم مردمان در میان انبای زمان بسیار عزیز
و کمیاب و متاع ارجمند انیصفت خدا پسند در بازار روزگار بی مشتری کاسد و نایاب است چه اکثر اهل زمانه را الا کسب
علم جز علم مباهات افراختن و کوس فضیلت نواختن منظوری نیست و از تحصیل فضل و هنر غیر شهره شدن
بگمانه در گشتن مقصودی نه و هر مبتدی خود منتهی پندارد جز خبر و کشتی در کمر کسی را موجود نبیند
بر همه سوار جز دیدهٔ خود پیش روش نمی زند و بتحصیل تیغ زبان جز جبهه عنبه هر سم چشمان نمیپردازند و لهذا
اگر کسی ردّ قول ایشان نماید و بلم و لانسلم از درمی رضه در آیند هرچند بجا باشد از جا در می آیند و بگمه
و آغاز شبهه مبنا نهند و ان کس نیز بدستور از او فرو نمیرود و بوی در نمیپردازد و جانب اصل متنازع فیه رو
کذاشته زرم زرم با همسم طریق درشتی میپوید و کرم کرم سخنان سرد بر روی یکدیگر میکوبند تا انکه رفته
رفته همین علم را میدان جنگ میسازند و لذرک کردن علم جنگ و جدال می افرازند زره و تیر کمان کج
نهادی زه میکنند و تیر تعرض و دشنام بهم می افکنند گاه بطعن نیزه و سرزنش هم از مرکب عزت بخاک
مذلّت می اندازند و گاه بضرب تیغ زبان ملاحت چهره یکدیگر را بخون رنگ خجالت آلوده میسازند و دیگر
از تعصب کسان و حمایت کیشان از طرفین سپاری ایشان میجنبند و بدست زبان دراز بهم در می آویزند
و کروهی دیگر از خاصّه و عامه تماشای ان هنگامه از دور صف می بندند و زان اطوار غریب تعجب بسیکنند
و میخندند حاشا که طریق طلب حق این وقیحه جستجوی علم و دین چنین باشد در غبار فتنه
چنین گوهر تحقیق نتوان یافت و با این بارگران خودی و نفسانیت چگونه بسر منزل نجات توان شتافت

نظم ای از لم دلا نسلمت خلق بهنگ ‖ در فن اجل بسته دل سخت تو سنگ ‖ از بحث و جدل کسی نگردد فاضل

ای ملک

ای بمنک بمیتوان کرفتن با جنک ﴿ در مجلس علم چند خری چه کنی ﴿ جنک جدل درشت کوی چه کنی ﴿ این همچنین
درس است بمیدان قتال ﴿ این خر جوبت جنکجوئی چکنی ﴿ ز سکرانی که در مین نا فصلان این فرقهٔ
جلیله معروفست و در جواب حوالت بی تامل و دلیر بهون و بی علم باحکام شرعیه آب فاده و فتوی کودانت
و کفت است که این قوم پیباک و اغر را ز کتاب این امر عظیم جنابی و اعتبار و خط مرتبه و مقرار کنم
همت قاصرشان همی مقصور بر زیرست که بی میان حلوا خورانذ پس شرع و دین ضرور میسازند
همانا این قوم بی پر و اندیشه اند که در کتاب خدا و احادیث ائمه هدی چه ملامتها و دایره این
وارد کردیده و از آتش زهره که از وعید است چه شعله ها بلند برات و تهدیدات برای این
زبانه کشیده است و در کافی از جناب مستطاب جعفری ع منقولست کان الله حقق عباده بایاتین
من کتابه ان لا یقولوا حتی یعلموا و لا یردوا ما لم یعلموا و قال عز و جل لم یؤخذ علیهم
میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و قالوا بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم
تاویله حاصل معنی امکه خدای تعالی اخذ نموده بنیاد بر انکه جعفری بی پنقطه بشه منده کان خود را بدو آیه
از کتاب خود بر امکه نداند رد نکنند مادام که ندانند یا چیزی را که ندانند یعنی بعلم حکم بر بطلان چیزی
نکنند و ان حضرت ان دو آیه را تلاوت فرموده آیه اول در سوره اعراف و در مذمت بعضی
جماعه مضمون ان امکه آیا کرفته نشده است بر ایشان همان کتاب که نوران بشر باشد کتابی که از کتب
سماوی امکه بکوشید بر خدای تعالی انکر حق و آیه ثانیه در سوره یونس است از دم جمعی از کفار حاصل
ان امکه تکذیب کردند و در وقع نشدند چیزی را که احاطه بعلم ان نکرده بودند هنوز تاویل ان
نیامده یعنی پیش از انکه تامل و بیان دیکری تاویل ان بر ایشان ظاهر شود و امکان ان حاصل کردد
مبادرت ان تکذیب ان نموده و هم در کافی از حضرت ابی جعفر ع مرویست که من افتی الناس
بغیر علم و لا هدی لعنته ملائکة العذاب و ملائکة الرحمة و لحقه وزر من عمل بفتیاه
یعنی هر که فتوی دهد مردمان را بی انکه علم داشته باشد و راه بان یافته باشد لعنت کنند او را فرشتکان

رحمت و فرشتگان عذاب و برسه، و از دنبال کنه هر که بفتوی او عمل کند ظاهر لفظ هذا معراست بر آنکه
بعد از رواله شدن وی نیز براه عدم گناه کننده گان، بان فتوی بروز کار وی عاید میگردد و لا محل مرخص له که جمال کمال
اهل دانش پر نور انصاف انها باید که آرایش یابد و انوار دلالت انها از جبهه احوال ایشان آفتاب مثال تابنده
انها نیز امتداد کرین صفت تعیین از مال دنیا بقدری که مذکور شد خورند کشتن دیگر دشمنهای خطر هلاکت
مصیر بکشتن فرو نشتن و خاکساری را ملکه خود ساختن و مرآت ذات خویش از زنگ نارکین و حسد پرداختن حکیم
در برد بار بودن و با خصم جنگجو بملایمت معارضه و لکنکو نمودن و خلاف که سمت ذکر یافت و غیر انها از فضایل
و رذایل در کتب شریف بسیار لطیف و افی از جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام منقولست و ان لام همام در ان
بکلام بلاغت نظام عیم بوشخصر تمثیل فرموده اند که سراد تواضع است و چشم دوختن بر بودن از ضراعت و کوشش
فهم است و زبانش ذلت کوبیت و حفظ اش بفحص تفحص و جستجو است و دلش خوبیت و عقلش معرفت اش
و امور است رحمتش همان مرا رحم بر ضعفا ن و درویش ن بدل و عطا و دستگیری بودن ایشان است و بای
زیارت علامت است و همت و قصدش سلامت یعنی علامت نفس که از بتر بکس نرساند یا انکه از بی حرامت
دینی و دنیوی خود را سلامت رساند و حکمتش بود که امور معاش و معاد خود را بان منتظم دارد پرهیزکاریست یا حکمه
بفتح حا بی نقطه و فتح کاف یعنی حلقه دهنه لگام که نوسن نفس چون نوبان رام و منع از حرام کند پرهیزکاریت
و مستقر و آرامگاه وی پرهیزکاریست و فایده و ثمره وی عفیت است و مرکبش وفاداریست و سلاح و آلت جنگش
زهد کفاف است و شمشیرش نهایت رضا است و کالش مدارت و مسالمت و سپرش خاموشیست و دروه بای نقطه یعنی تن
کفتی باعی است یا مجاوره بجیم چنانکه در بعضی نسخ است نزدیک و در جوار علی بودن و مالش ادبست و ذخیره اش
اجتناب از گناهان است و توشه اش منکوبیت و آبش نا بریعضی از نسخ مصالحه است بدلیل قدامه اش
در هدی درست و راست و در نفیش محتب یعنی لکت از این تصویر دلپذیر که کلک تقدیر ان امیر کل امیر
بر صحیفه سان نگاشته است استفاده میگردد که انقدر آدمی که در اصل تقویم در اقوام تن و نظام بدن با عضا
و جوارح مذکوره محتاج و در امر معیشت از تحصیل اسباب و آلات و ضروریات مذکور لابد و بی علاج است

علم و

دعلم را میزانی خصال حمیده وصفات پسندیده کثیر و شرف و کرامتش بدانها صورت پذیرست چنانکه
هم در کافی لذ سر حلقهٔ کرام حضرت امیدالله ع در تفسیر کریمهٔ انما یخشی الله من عباده العلماء
مروبت که بالعلماء من صدق فعله قوله لین بعالم محصل من بلکه مراد از علمی در این آیه
کسی است که کردارش لصدق نوعه برطبق اقوالش باشد کسی که چنین نباشد عالم نیست بنص این خبر
در شمار علم نخواهد بود علم کز تو نرماند نشاند جمل ارزان علم به بود صد بار آن چیزی ارزان کرچه شد در خلق
بیش شد کرچه بود نوشکوار اللهم وفقنا للعلم والعمل وخلصنا من الحرص وطول الامل فصل چهارم
در بیان آنکه علم کرچه مقصد و منبع اینهمه فضل و ثواب و مبدء عاقبت بخیری و حسن مآب کرامت بود شمندان
ظاهراست که فضل و شرف هر کاری باعتبار غایتی فائده آنست چنانکه ان فایده عظیمتر و خطیرتر باشد
ان کار شریفتر و جلیلتر خواهد بود پس از جمله علوم انچه فایده ان دنیویه باشد شرافت ان مثل شرافت دنیا
و قدر و قیمتش بقدر و قیمت خارف ابله فریب اینجا ریز شرافت خواهد بود و آفریننده ان حبذا نه کریمه
فتمتع الدنیا قلیل و امثال ان قیمت ان را بنا نفرموده و سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمان را زبان نشسته
کمتر خانده و سید اوصیا علیه السلام ازرا از دشمنان خود کرده در دست مجذومی بمثابه حقیر و شمرده است پس
شرافت العلم نیز در این پایه و قدر و قیمتش در میزان نظر عقل در این بلده خواهد بود مردمان خردمند و صاحب
همت بلند الفاظ چنان بان نمی نمایند و در طریق تحصیل ان قدم سعی چندان نفرسایند مگر فرزی که ضروری
باشد و در امر معیشت ازان گزیری نداشته باشد چون علم طب که بعضی را آموختن
ان درکار و ازان ناچار است و در این قبیل است علم نبات و علم کیمیا اگر اصلی داشته باشد
و علم رمل و علم شانه و قیافه و علم بانجم روان ب و تواریخ اگر عرضی را غرضی بان متعلق نباشد
چنانکه در آمالی شیخ صدوق رحمه الله مذکور است که حضرت اشرف منوچهر در مسجد کوفه جماعتی را
دید که بر گرد مردی حلقه کشته اند فرمود این چیست گفتند علامه یعنی بسیار دان ارست فرمود بالعلانیه
یعنی بسیار دانش امر دیست گفتند داناترین مردمان ارست بانساب و وقایع ایام و زمان

جاهیت و باطل و عزیمه الزور و زمه که ذالک علم لا ینفع من جهله و لا ینفع من عمله حاصل معنی انکه علمی است که ندانستن
ان زیانی دارد و دانستن ان سودی بکسی نمیرساند نه بحسب عقبی و نه بحسب دنیا و از جمله این علوم است ازریاضیات زد نجوم و عبارت مذکوره
در امر دینی بکار آید و در احکام شرعیه معاونتی نماید چون تعیین قبله و تحقیق وقت مغرب نماز و امثال انها و انچه بر این زیاده
و بفایده باشد در امور معاش از علوم دنیویه خارج بود و بی ضرورت عمری خلف و تحصیل ان تلف نماید نمود و در باب علم
نجوم زر کبر مواج علوم جناب مستطاب امیر المومنین ع منقولست که ایاکم و تعلم النجوم الا ما یهتدی به فی بر او بحر او بر
حاصل معنی انکه پرهیز کنید از آموختن نجوم مگر انچه راه یافته شود بان در خشکی و دریا و مورد امیگردد از امام همام علیه السلام
در احتجاج منقول مذکورست که حاصل آن این است که چون ان حضرت اراده نمود که بر فع خوارج روانه گردد یکی از اصحاب
گفت اگر در این وقت روانه شوی میترسم که بمراد خود ظفر نیابی از راه علم نجوم یعنی قواعد نجومی بر اینده دلالت میکند
باینکه امروز این ساعتی را از راه نجوم گفت ان والا جناب در جواب او نابلد طریق آورا فرمود انی علم انک تهدی
الی الساعة التی من سار فیها صرف عنه السوء و تخوف الساعة التی من سار فیها حاق به الضر فمن
صدق بک بهذا فقد کذب بالقرآن الی اخر الحدیث خلاصه مضمون انکه از کلام صدق نظام و تتمه ان که بجهه ایجاز
ان مذکور نشد آیا میپنداری که تو را راهنمایی میکند بان ساعتی که هر که در ان سفر کند بدی از او بر گردد و تخویف میکنی
از ان ساعتی که هر که در ان سفر کند ضرر و زیان او را فرو گیرد یعنی گمان تو این است که امید و خوف چیزی را از هم می
شناسی و مردمان یک طایفه را از ایی دیگر اجتناب میتوانی فرمود هر که بطریقی که تو باین پیش بینی که در ان ساعت
نکند بر کمین خاطر بها در سبیل محبوب و دفع نکبه از استعانت بخبر ازی مستغنی نکند یا خاطر بها و دنیا بر قول تو سزاوار این
که عمل کنند بفرمان تو نزدیک کند نه خداوند جو در ابد رسیکه تو بزعم خود او را هدایت کرده ای ساعتی که در ان نفع رسیده و از ضرر
ایمن گردیده رست ایها الناس پرهیز کنید از آموختن نجوم مگر انچه راه یافته شود بان در خشکی یا دریا یعنی بعض قسمهای که در دریا
و صحرا بکار آید و شما را از شر کشتی رهاند اکتفا نمایید بر صد بدرستیکه علم نجوم منجر اند به کهانت منجم چون کاهن است
و کاهن مانند ساحر است و ساحر مثل کافر است و کافر در آتش است روانه شوید بر سم خدا و یاری او و نیز اورده اند
که در همان سفر ظفر اثر ساعتی از راه علم نجوم ان حضرت را از رفتن بجهت خوارج منع نمود ان والا جناب او را در ان سخن

ملزم

ملزم وجوب ساخته بمقاتله ان قوم توجه فرمود مفصل مجمل انکه دران راه سپاه نصرت پناه شاهولایت دستگاه
به دیری رسید مردی ترسا که از اهل ارمنی بود رز فراز دیر فریاد برآورد که ای لشکر اسلام دارم سپوی لشکر اسلام یکی میروی
سخن نخوبست ان حضرت معروض گردید مرکب بدان صوب بپیچید ترسا گفت لشکر خود سوی فرود آور و بجرب مخالفان
مرو که شما اسلامیان در هبوط است و طالع اهل اسلام ضعیف و چند روزی صبر کن تا ان کوکب بالا بط رو
بصعود آید طالع مسلمانان قوی گردد ان عارف اسرار زمانه دران واقف اوضاع زمینی و آسمانی فرمود نه
که اگر تو دعوی علم آسمانی میکنی مرا ازین فنون شما خبرده گفت هرگز نام این شاخ نشنیده ام سئوالی دیگر
فرمود ترسا همچنان در جواب فرماند فرمود که از احوال آسمان اطلاعی چنان مدار از احوال زمینی پرسم انجا که
ایستاده مسیدانی که در زیر پای تو چه مدفون است گفت نمیدانم فرمود که ظرفیت دران اینقدر زر و
نقش سکه این فنون از پیر ترسا گفت ای شیخ از کجا میگوئی فرمود رسول خدا صلعم خبر داده است و نیز فرمود
که با اینقوم جنگی که از لشکر تو کم زده شود هزار و زان کم زده کسی بیرون روند نیز از انکس متعجب مانده
فرمود تا زیر قدم او را کندند و ان ظرف و باز بهمان عدد دون ان یافتند ترسا از دیر بزیر شتافت
و مرتبه ان حضرت شرف اسلام دریافت و اگرچه در ابی خبر نظیری بمذمت علم نجوم منیت لاکن از سیاق ان
مستفاد میگردد که اخبار منجمین قابل التفات نیست و چیزی بان وابسته است و در مذمت ممارست
این فن حدیث عبد الملک ابن اعین که در فقیه مذکور است و ان اینست که عبد الملک مذکور راحت

که قلت لابی عبد الله انی قد اسکنت بهذا العلم فاریح الحاجة فانصرف الطالع و رایت
الطالع الشر جلبت ولم اذهب فیها فانا رایت الطالع الخیر ذهب فی الحاجة حاصل معنی انکه
بخدمت حضرت امام جعفر الصادق ع عرض کردم که من بان علم نجوم مبتلا شده ام یعنی بخاطر ان گرفتار گردیده ام
پس از ارادهٔ حاجت بنمایم چون نظر بطالع کردم دیدم بدایت می نشینم و در پی ان حاجت بمیروم و چون
دیدم که طالع منکبت از پی ان میروم پس ان حضرت فرمود که تقضی بنبر ان حاجت رو اسپکرد و گفتم اری
فرمود که احی و اکتب یعنی بنویس ان کتابهای خود را که دین دارد یعنی اعتقاد حوالج از سعادت ان طالع است

اعتقادی غلط و باطل و کن بهای نجوم که منشأ چنین اعتقاد میشود سوختن سوزاوروق بل است و قطع نظر از امثال
این اخبار ظن هر است که اکثر افراد منجمین را اعتبار رعایت ساعت که ایشان حکم بر نیک و بدی ان جهته نعصر کار
میکنند باشیر نمی ائمه صادقین که رسالت ان نبی نوع بشر و نمایندگان طرق نفع و ضرر و خیر و شر ند پیان ان نمیفرمودند
چنانکه نهی را تزویج و سفر در وقتی که عرب باشد و نهی تزویج در وقت محاق نمیفرمودند چه امیقوم عالی درجات
در پیان، یحتاج خلق جهت اصلاح معاش بدانستن و امور تجیه دقیقه فروگذارند و نگذاشته اند هرگاه قباد و نقش
فرموده باشند که چه رنگ باید پوشید و از مطعومات چیزها را بیان کرده باشند که چه باید خورد و چه نباید خورد
و اجتماعی در نوره کشیدن و حجامت کردن و امثال انها که کدام روز خوب است و کدام روز بد مجرد هرگاه امثال
این امور خیریه را فوت نکرده باشند اگر ساعت سعد چنانکه منجمین میگویند سعادت و خوشی بهبودی و نفع
و ضرری بران مترتب بهبودی و خلق را عادت رعایت ان لیار ضرر بهبودی چه احتمال دارد که ائمه ان
نمیدانسته و خلق بوده اند اعلام نفرمانده و حال انکه در اخبار دلالت بر نفیه ایشان غیر تزویج و سفر چنانکه
مذکور شد و از بعض اخبار چنین مستنبط میگردد که علم نجوم صحیح دلالت دارد لیکن مختص انبیا و اوصیا است و دیگران
در ان بهره نیست و انیقدم کنی بیش ذکر ان اخبار بسط کلام میشود از این رو دلالت دیگر از انجمله علم فلسفه است
که ان را حکمت و علم اوایل نامیده اند و معتقد آن آیه کریمه و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و اعتبار عبارت
از ان فهمیده اند و چون چنین نباشد که بسیاری از اصول و قواعد ان منافی شرع مبین و مخالف ضروریات
دین متین است و در بسیاری از مطالب ان نفس سودائی و قلب اطمینان حاصل نمیشود چه اگر ادله تمام
و مدخول و داخل در مصداق حدیث شریف حضرت رسول است که من طلب العلم جهلا و قطع نظر از ان
مراتب مطلب علم فلسفه کلا و بعضا مطابق شرع و دین است لا نه اگر مطابقت کند چرا کسی طلب ان از
قرآن و آثار اهل بیت نماید که حضرات اقدس منبع امت اند با قتدا و اتباع ان هر خوب و صحیح معلوم
و کدام نکته مشکل بین هر دو جویند بیان تا از ضلالت اخبار فرقه ضاله و مع هذا کلام ایشان در بیان عقاید اگر
مدلل بدلایل عقلیه نیز هست و محض نقل نیست و اگر مطابق شرع نیست گمان اینکه امنا حق و انبها نقلیت در

بعارض نقل

بعارض نقص را توجیه باید بجهل امثال را مبرهن دانسته قدوه و اصل کردن و کتاب و سنّت را بتوجیهات واهیه تاویل منهج
بالنّا فرود آورند چه میتواند داشت عبرة لاعتباری در دین و کمال تقصیر و سهل انگاری در تتبع ائمه معصومین ع
که جهه تصحیح خوانی عقاید حلابق و سنه و که حضرت خاتمی منصوب گشته اند ﴿ نثر ﴾ هرچه نه قال الله قال الرّسول ﴿
فضل بهو فضل مدان ای فضول ﴿ مجملا حضرت خداوند عزّ شانه افتد طون و ارسطو را در میان خلق حجّت نصب
و تعلیم ارشاد ایشان بتعیین نمفه و احدی را تتبّع فریاد بدان نسبتا نمودن و مروّج نفس ایشان امثال این دون
بهون امر مکلیف نفرموده که تبرک ان مؤاخذه و کنه کار و بعذاب و سخط الهی گرفتار گردد بلکه جمعی دیگر باین کار
در میان حلابق گماشته و طوف وجوب اتباع ایشان را بر گردن اهتمام کافه خلایق گذاشته است
که ترک ان موجب عقاب و معاتب میگردند پس ارباب التزام ما لا یلزم دامن اتباع ایشان را بدو دست و دل از اتباع
محکم کرشتن و بحبل المتین تمسّک و اعتصام با ذیال انیقوم واجب الاطاعه علیهم بالکلیه از دست نگذاشتن
از طریقه عقل بغایت دور است ﴿ نظم ﴾ چند خوانی حکمت یونانیان ﴿ حکمت ایمانیان را هم بخوان ﴿
دل منوّر کن ز اسرار رضا ﴿ چند باشی کاسه لیس بوعلی ﴿ آن فارضی در انعام چه پسندیده و سنجیده گفته است نظم
چو از ی فلسفی نافع نیابی بجز وهم و خیالی ﴿ زکژ رفتن نیابی بجز در راه خود چیرا ﴿ سبه بینا نه از غفلت بهر سو شوی زینهار ﴿
چه طوبی داده از کج روی این راه کونه را ﴿ و دیگری نیز در انعام خود فرموده نظم حکمت بنهو خرد و شی نمیداری ﴿
حاصل نشود ازان بجز گفتاری ﴿ ز فرد کتاب از برا هین حکیم ﴿ نبود در راه معرفت دیواری ﴿
چون دید که عقل را ز رویت بدید ﴿ جز شرع ره راست برا و ننمایید ﴿ چشم ار چه که روشن است از نور نظر ﴿
در ظلمت شب ورا چراغی باید ﴿ از عقل مجرد بدوائی نرسی ﴿ بی شرع به برگی و نوائی نرسی ﴿
شرعت که ان ترا رساند بخدا ﴿ ورنه تو بانی عقل کجا بی نرسی ﴿ ای اصل سپهران بیک دیده شناس
عمر عزیز مستعجل ایش از ان باس میدانه که صرف تحصیل امثال این فنون بی حاصل مکر انکه مراد افع
شبهات ان باشد که ان هنگام از تتبع فروتری ازان که در عرض مذکور در کار نباشد ناچار است پس علم
که تحصیل ان منتهج انهبه فضل کند و ثواب و موصل سه بمنزل حسن آنست یعنی قران وحید ایشان

از اصول و فروع و مواعظ و آداب و آنچه موقوف علیه کفیل نهایت از صرف و نحو و بیان و لغت خداوند
مهربان خارخار هرزه گردی خارستان بی صلها از خاطر کافه طلب علوم زایل و دست و دل همگنان را از کل این همه
بهار علوم دینیه یکسر چنین فوائد ایمان مایه گردانیده بمنه و کرمه **مجلس دوم** که بعد از معرفت علم اشرف مصارف
زینه لبث و ارفع مراتب سنیه که صفوف صفوف طاعات را امام و فوق جنود عبّاد را زند بان ایوان کرامت و اعتلا
یکبیرات مندوبه حریر آب فوز و فلاح شد و یکبیر افتتاحش در سرای آشنای حق را مفتاح استفتاح
رئس دافع جنود دوس و وی شیطانست و نور بسمله رئس چراغ محفل قرب حضرت سبحانه آیات فاتحه و سورها
رئس هر یک صیقل ارت زنگ از دل پرداز و فقرات دعوات نوره رئس هر کدام دست امید بر کرم
الهی دراز هر رکعتش از بهشت پنجره که روضه ایست بقبله ی قرائت و پنج آراسته و هر رکوعش از قلزم
غفران افکنده که موجب بستم توفیق الهی برخاسته هر خمیده که از رکوع عبودیت طالبست
و هر جبهه که بر خاک سجودش بارگاه نفس لاکه سر بهوا مطراق هر قیامش نخلیست مثمر کرامات چندین فضل و ثواب
گوناگون و هر قعودش کلیدی بر بازار کلهای سعادات از حضرت افزون و دست کشاده در فتوحش ظاهر و سوره در طراز
اوج اجابت دوستهیراست و تشهدش از اصل اصیل ایمان دوشاخ زعفران ثمر بر کنار تیلهاش
قامت اقامت تبذکیر خلعت کمال و دعوات تعقیباتش عروس طاعت از زینت افزای جمال فضیلت و شرافت
همین بس که ان را معراج مسلمین گفته اند و چه بنده بآن بر سیهر مرتبه قرب الهی عروج و بر اوج کرامات مکالمه
خداوند خلق صعود مینماید و اخبار صدق آثار بکثرت ذکرانها در فضیلت ضرور و در کرامت بعضی از انها در فضل
و ثواب اصل نماز بر سبیل ورود یافته و بعضی در فضل و ثواب فروع و متعلقات ان از مفروض و مندوب و آنچه
مناسب ایشانست لهذا منشی قلم بلاغت رقم این مجلس را چند بن فصل مرتب میکند و در هر فصل
قسمی از ان را بر وجه بایسته مینویسد **فصل اول در ذکر فضایل و ثواب اصل نماز** بر سبیل اطلاق از مطهرات نفوس و قلوب
و مؤدب ارواح مفروض و مندوب اعنی خطاب اشرف هوی ص در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه مرویست
که مثل الصلوة مثل عمود القسطاس اذا ثبت العمود ثبت الاطناب والاوتاد والغشاء

دادر نگر

واذا انكسر العمود لم ينتفع وتد ولا طنب ولا عشاء خلاصه مضمون آنكه نازها مانند ستون خيمه است
كه تا ان ستون خيمه برپاست طنابها و ميخها و سرده خيمه نيز برجاست وچون ستون شكست ازانها هيچ فائده
مبكردد برطبق اين حديث شريف نبوى كلام صدق نظام جناب شيخ جعفرى ره كه هم درمن لايحضره الفقيه مرويست
كه اول ما يحاسب العبد الصلوة فاذا قبلت منه قبل سائر عمله واذا ردّت عليه ردّ سائر عمله
يعنى اول آنكه بحساب آرند بنده حساب ان كرفته ميشود نماز است چون ان مقبول و پسنديده شود اعمال ديكرش
نيز مقبول ميشود و اكر ان مردود كرديد اعمال ديكرش نيز مردود كردد و هم در ان كتاب شريف مذكور است كه معاويه
ابن وهب از حضرت ابى عبد الله ع پرسيد كه افضل انچه بنده كان بان بخداوند خود تقرب جويند چيست
و محبوب ترين ان نزد خداى تعالى كه امت فرموده كه ما اعلم شيئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة
يعنى ايكه بعد از معرفت و علم چيزى بهتر از نماز نميدانم و در همان كتاب از همان جناب ع مرويست
كه محبوب ترين اعمال نزد خداى تعالى نماز است و ان آخر وصاياى انبياء است پيش آخرين پيغمبرى است كه بعمران
امت محمد ص كرده اند مفرش نماز بهوش چه ميتوانست از اين كس كه عمدا نماز سبك كند يا وضو ناقص يا اقبال و حضور از وضع
كار ما بعمل آمده و بهتر از ان كارى و هنرى كرفته نشده كه بنده اى اورا بپسندد خداى تعالى را و شرف ناظر
كردد و او در ركوع و سجود باشد هرچه كه بنده چون سجده كند پس سجود او طول دهد ابليس لعين فرياد كند
كه واى بر من اين بنده كان اطاعت كردند و من عصيان ورزيدم و ان سجده كردند و من ابا و امتناع
نمودم و در اين كتاب از ان و از جناب عيسى عليه السلام مرويست كه صلوة فريضة خير من عشرين حجة
و حجة خير من بيت مملوء ذهبا يتصدق منه حتى نفسه يعنى نماز واجب بهتر است از بيست حج
و بيست حج بهتر است از خانه كه پر از زر باشد كه تصدق كنند ان را تا هيچ نماند و نيز در فقيه از امام ع
حضرت ابا جعفر منقولست كه ما من عبد من شيعتنا يقوم الى الصلوة الا تنفست بعلو من
خالقه ملائكة يصلون خلفه ويدعون الله له حتى من صلاته محصل مضمون آنكه هيچ بنده
از شيعه ما كه بنماز برخيزد مكر انكه فرو كيرند او را ابواب دو كه مخالف اوست در دين و فرشتكان نماز كه ازند

ورفقاء او دعا کنند از برای او و او از نماز فارغ گردد و هم از آن عقب در آن کتاب منقول است که للمصلی
ثلث خصال اذا هو قام فی صلاته حفت به الملائکة من قدمه الی عنان السماء و ینا ثر البر علیه
من اعنان السماء الی فوق راسه و ملک موکل به و ینادی لو یعلم المصلی من یناجی ما انقتل
حاصل معنی اینکه نماز که ادا میکند حضرت است و چیز نیازی است فرو گیرند از پای او تا اطراف آسمان و نثار میکنند
بر سر او خیر و برکت و رحمت از کنار آسمان تا فرق سر او و فرشته ای موکل است که ندا کند که اگر داند نماز
گذار که کیست مناجات میکند دراز نمیکرد مصرف نفس خود از نماز بیرون مرفوع سبحان الله چه عقل و دانست
آدمی که اگر در عمری بار در خدمت پادشاهی بر آید از روی مجاز و از سر ذلت و فرو تنی بایستد بر سر او
بر سبیل عرض یک کلمه سخن گوید سالها با خود میگوید و مطالعه میکند که چه گفتم و چه شنیدم و چه
اقلا پنج بار انوار مهابت تکلیف عبادت بر جبهت احوال او میتابد و بدرگاه پادشاهان جز سر نیاز
می باید تا خداوند بی نیاز مسئلهای را روا میکند و مطالب جهانی از جناب احدی بی وساطت احدی
بار میدهد پس کجا ان رکوع سجود کوی فرو خنده که از میدان بنده که میرود بدرگاه بوسیله قیام و قعود
درگاه قرب الهی با خاص اندرگاه نشست و برخاست مینماید و از چنین مواقف که دری را میکوبد اگر
آوازی میرسد و غیر فتح و در که از رحمت ان درگاهی میاید و بگر از سکه با گدا تمام تنعم با دای ان در دلقه
و بصد جز تقیت نماز گذار ان از بر حرص طبیعت نهاد همت قاصر شد همگی مقصور بر آن گشت که از
زنو با نجام رساند و خود را از تقل تعلق ان سبکبار گرداند و با خود نمیاندیشد که روی را چه قسم و بر
روی دلقه و در حضرت چگونه پادشاهی را شاید نظم ای آنکه نباشد از نماز تو بجا ‖ طاعت
بهرت امین فرو داشت قیام ‖ از پیش بره خدا بسیگیزی تو ‖ کیتر بتفه داری اندر اسلام ‖ دهم
در کتاب من لا یحضره الفقیه ارشید کائنات و دلیل زا بنات ص مامور است که ما من مصلی
تحضره و وقتها الا نادی الملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم
التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفوها بصلوتکم خلاصه مضمون آنکه هیچ نمازی نیست که دف

ان حاضر

ان حاضر هستی مگر انکه ندا کنند فرشته در پیش همگان که ای همگان برخیزید و متوجه شوید بسوی آتشهای گناهان
و بر آتش آسمان سوز عصیان بمنزله آبست که ان را فرو می نشاند و بنده را آشتی بسته رحمت و آمرزش میگرداند
و بر طبق این خبر امید اثر است حدیثی همان سرور در کتب مذکور که انما مثل الصلوة فیکم کمثل السری
و هو النهر علی باب احدکم یخرج الیه الیوم و اللیلة یغتسل منه خمس مرات فلم یبق الدرن
علی الغسل خمس مرات و لم یبق الذنوب علی الصلوة خمس مرات محصل معنی انکه نماز در میان شما
مانند جدول آبیست بر در خانه احدی از شما که شبانروزی پنج مرتبه بر آید و از ان نیز غسل نماید و بس
چنانکه باشندان روز پنج مرتبه غسل کردن چرک در بدن نمیماند پنج وقت نماز نیز گناهی در انفس نمیماند
و نیز مفید سراپا امید است حدیثی هم در کتب مذکور از حضرت ابی عبد الله ماثور است و حاصل
معنی ان بر سبیل اختصار انست که وقتی حضرت آدم ع از بهشت نزول فرمود خانه خالی سیاهی در او
پیدا شد از روی قدم وی فرود کرفت و بدان سبب اندوهکین و کریان شد پس جبرئیل ع کفت سبب
کریه چیست کفت خانه که برمن ظاهر شده است جبرئیل ع کفت، تو برخیز و نماز کن ادم ع
برخاست و نماز کذارد ان خال تا کردن وی فرود آمد پس وقت نماز دیکر نیز آمد کفت
برخیز و نماز کن ادم ع برخاست و نماز کذارد ان خال تا ناف وی فرود آمد و وقت نماز سیم
نیز آمد وی را نماز امر فرمود ادم برخاست نماز کذارد ان خال تا زانوی وی آمد و وقت
نماز چهارم نیز آمده کفت برخیز نماز کن ادم ع نماز کرد ان خال تا قدمهای وی فرو آمد
پس وقت نماز پنجم آمده بدستور امر نماز کرد ادم ع نماز کذارد ان خال از وی تمامی زایل کردید
پس خدای را حمد کرد جبرئیل ع این مضمون او افرمود که یا آدم هر که از اولاد تو پنج وقت نماز کزارد
از کناهان بیرون آید چنانچه تو در این خال بیرون آمدی و در اخبار صحیح صدوق فرمود که رسول
حدیثی از حضرت امام همام ع النقی ع منقولست که شنیدم از پدرم از جدم که حضرت کلیم الله ع پرسید
از جناب الهی تحفه دار انجمله زیست الهی فیما جزاء من قام بین یدیک بصلی لغیر حبیب فرمود کی

که نزد تو آید نماز کند او حق تعالی فرمود که یا موسی باهی به ملائکتی راکعا ساجدا قائما قاعدا ومن باحت
به ملائکتی لم اعذبه بغیر ما باحت بکنم بدو بفرستم فان خود او را عذاب نمی نمایم ودر اما ما ابتغی صدوق رحمه
الله از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که حق تعالی
ان این است که الله تعالی را فرشته ایست نام او سمعائیل هر وقت نمازی برای کردن از خداوند عالم را الهام
میکند بدین نحو که چون مؤمنان صبح کردند برخاستند ووضو خشتند ونماز صبح کردند برای خدای تعالی
برای ایشان مینویسد که در ان نوشته است که انا الله لا الی الا انا وحدی لا شریک لی وانا
صبرتکم وعرفتکم لاحد لنکم وانتم معفو لکم ذنوبکم حاصل معنی اینکه منم معبود برحقم که پدیده ام از بنده
گان خود را کنیزان من وشما را در حصار استوار خود گردانیده ام ودر پناه وحفظ حمایت خصوصی داده ام
بعزت خودم قسم که شما را فرو نمیگذارم وگناهان شما آمرزیده است وچون وقت ظهر برخاستند ونماز کردند
انفرشته میگیرد از برای ایشان از خدای تعالی براءت دیگر ونوشته است در ان که انا الله قادر عبادی
بدلت سیئاتکم حسنات وغفرت لکم السیئات واحللتکم برضائی عنکم دار الجلال یعنی منم معبود
وتو لایم ای بنده گان من وکنیزان من بدیهای شما را به نیکیها مبدل گردانیدم وبدیهای شما را آمرزیدم وبخشودی
از شما فرو آوردم وجای دادم در سرای بزرگواری ومیتوانند بود که مراد دار الجلال مرتبه ومقامی باشد از بهشت وچون
وقت عصر شد مؤمنان برخاستند ووضو خشتند ونماز کردند انفرشته میگیرد از برای ایشان برات سیم
ودر ان نوشته که انا الله الجلیل جل ذکری وعظم سلطانی عبدی وامائی حرمت ابدانکم علی
النار واسکنتکم مساکن الابرار ورفعت عنکم برحمتی شر الاشرار مخلص معنی اینکه منم معبود بزرگوار
منم بزرگ وسلطنت منم عظیم است ای بنده گان من از مرد وزن حرام کردم بدنهای شما را بر آتش وساکن گردانیدم
شما را در مسکنها ولذام گاههای مکان ودفع کردم از شما بر حمت خود شر بدان را وچون وقت شام شد برخاستند
ووضو خشته نماز کردند انفرشته میگیرد از برای ایشان از خدای تعالی برات چهارم ونوشته است در ان
که انا الله الجبار الکبیر المتعال عبیدی وامائی صعد ملکی من عندکم بالرضاء وحق علی ان ارضیکم

وارحمکم

واعطیکم یوم الغیمة منکم حاصل معنی اینکه فرمود بر حکم که صاحب حیرت و بزرگ و عقلتان فرا رسد گمان مبرید
از ذکور و اناث صعود نمودنه و بعالم بالا آمدند فرشتگان از نزد شما بارض خشنودی و لازم است بر حکم اینکه
شما را راضی و خشنود گردانم در روز قیامت شما را بآرزوی که دارید رسانیده گردانم و چون وقت خفتن شد
و مؤمنان برخاستند و صفوف خشنود و نماز گذاردند ان ملک مرسانند از خدای تعالی بر ایشان بگفت
پنجم را در ان نوشته است که انّی انا الله لا الٰه غیری و لا رب سوای عبادی و اماءی
فی بیوتکم تطهّرتم و الی بیوتی سننتم فی ذکری خضتم و حقّی عرفتم و فرایضی ادایتم اشهدک
یا سبحائیل و سایر ملائکتی انّی قد رضیت عنهم محصل مضمون انکه خدای معبود بر حکم نیست
معبود حق غیر من و نیست خداوندی خراج کننده گان و ایجاد کنندگان من در خانهای خود طهارت گرفتید
و بخانهای من تعنی مساجد و عبادتگاهی بمعنی به در ذکر من خوض کردید و حق مرا شناختید و نمازهای
که بر شما فرض گردانیدم بجا آوردید گواه میگیرم تو را ای سبحائیل و سایر فرشتگان که بدرستی و تحقیق
که راضی شدم از ایشان ان حضرت فرموده که پس ندا میکند سبحائیل سه مرتبه هر شب بلند از
نماز خفتن که یا ملائکة الله بر رسیکه خدای تعالی را بتحقیق که آمرزیده نماز گذارنده گان شما که بجماعت
او معترف باشند پس بخرامند هیچ فرشته در هفت آسمان مگر انکه استغفار میکنند
بجهت نماز گذاران و دعای نامیه جهت ایشان چندانکه ایشان سر بر افتند ان مداومت
و برگذارش ان مواظبت نمایند و در صحیح الاخبار حدیثی از سرور اخیار صلعم منقولست
که حاصل مضمون ان اینست که هر چیزی را زینتی است و زینت اسلام نماز است و هر چیزی را
رکنی است و رکن مؤمن نماز پنجگانه است و هر چیزی را چراغیست و چراغ دل مؤمن نماز پنجگانه است
و هر چیزی را قسمتی است و قسمت بهشت نماز پنجگانه است و هر چیزی را برائتی است و برائت مؤمن
از آتش نماز پنجگانه است و هر چیزی را امانتی است و امان مؤمن از بریدن و حدر شدن قبض
روح جماعت مؤمنان با رحمت خدا واصل ان نماز پنجگانه است خیر دنیا و آخرت در نماز است

وبان پیش وجد آرمیشوند کافر از مؤمن و مخلص از منافق دانستن دنیست و زینت دار اسلام و راز کفش چیست
با جیب در دامن حاجت لگت و نو به نو به کردن راست و زیاد کردن نعمت است و برکت در مای است و وعت
روز لیت و نور و رست و عزت مؤمن است و طهر نزد ل رحمز است و سنجی بند عوتست و سبب استغفار ملائکه است
و باعث رعف الفت ملعبین و قهر و خشم شیاطین و خوشنودی مؤمنت و کفارهٔ گناهان است و حصار مالت و سبب
قبول شهادت ترک و آثار صراحت و زینت سهراست و فروتنی ماحدیث و نفر کراست و طلب قصوای
جنت است و مهر ای حور العین است و کاشتن درختان سنت است و هبت در پیش خیرات و نشان
رحمت است رد جانب خدای تعالی و پناه بخش دلهای کور و غم شافع یوم النشور ص ۱۰ نور و مهور است
که قرة عینی فی الصلوة روشنی چشم من در نماز است یعنی بان چشم من روشن و خاطر شگفته و مهر و ورزیده
مجلد ابار بنی و اکواب کتب معتبره رضی ب. لذا و یعنی رمثال ایجد مهر دل آدمی سرشار و لبریز است
خشت ان دین دار و هوشیاری که بر بنیاد مرتهاده و لذة لک ربنی کیان لذ جرعه نوشد و به
میدهاغ نفس جاهل در بنده که کامل را بان زایل کرد رسیده روز و شب در ادراک فضل
و نور مهای حق بین از جان و دل و کوشد و بدبخت ان بی نور دل کور از خدا دوری که در کمین اوست
لن لکلهما و کران جاهل کرده ترک ان نماید یا در کیفیت ان بی پروا کرده و سهل انگاری
بمفضطریقی ادای ان را آداب و شروط که میباید بقدم احترام نه پیماید و داغ ایمنش لذ
گمش طاعت بی رحمت شد و مذاق جانش از خان نعمت بنده که لقمه فیض بخشد
مرغ روحش بدو بال صبح در قفای جانفزای فرمانی پذیری بال افشانی نماید دل بی سوادش
در هشت بهشت کمال ظهر و عصر حق را بجله کرامت نیارا یدبرسه کانه تمام خود را از سهام
اندیشهای دو انف فی ایمن نفرد در چهار رکعت خفتن بچیدن کلهای گناکون قیوصات
از حد افزون فضل دیگر ذکر هریک از ادای و شرایط نماز که بر نماز مقدم است و در فضل
و ثواب اینها اخبار علحده نظر رسیده از دو اجب دانست پوشیده نیست که ما صحرائیان میدانیم

نامیدانیم

ناپیدا کنار و روشنایان شهرستان دانائی ازان نادان تریم که بخودی خود بر منزل نبرده که معبود خویش حبّ شانه
نوانیم برد سبحان لا علم لنا الّا ما علمتنا انّک انت العزیز الحکیم لذا اجابت آنی بفضل و کرم شاهی
ازی همه مخلوقات هرکه سوی تشریف بتکلیف بندگی خود مخصص فرمود راه و رسم گذاشتن ان را انبیا و اوصیا بوی تعلیم نمود
وازان جمله نی راست و ان را آداب و شروط بسیار است در فضل و ثواب اکثر انها علمده احادیث و اخبار
ائمه طاهرین علیهم السلام ورود یافته و ازان جمله طهارت است که عبارت از وضو و غسل باشد در کتب شریف فقیه از امام
همام تمام امام جعفر صادق ع منقول است حدیثی که خلاصه مضمون ان اینی است که روزی حضرت امیرالمومنین ع با محمد حنفیه
نشسته بود فرمود یا محمد آبی بیار که نماز وضو کنم محمد ابن حنفیه آب آورده ان جناب دست راست در ان آب را
بدست چپ ریخت و فرمود بسم الله و الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا بنام خدا
شروع در وضو میکنم و حمد ان خدای را که آب را پاک و پاک کننده و ناپلید نگردانید بعد ازان حضرت استنجا
کرده گفت اللّهمّ فرجی واعفه واستر عورتی وحرّمنی علی النار بغیر خداوندا حیی فرجت کن
و نگهدار فرج مرا از فجور و بپوش عورت مرا از حرمان و حرام ساز مرا از آتش دوزخ بعد ازان مضمضه
کرده گفت اللّهمّ لقنّی حجتی یوم الفاک واطلق لسانی وجعلنی ممّن یذکرک ولا ینساک بغیر خداوندا
بس تلقین کن حجت مرا روزی که ملاقی شوم با تو و روان ساز زبان مرا بذکر خود و بگردان مرا از انکه فی
که ذکر تو را میکنند و ترا فراموش نمیکنند بعد ازان استنشاق کرده گفت اللّهمّ لا تحرّم علی ریح الجنة
وجعلنی کنتم ممّن یجدها وروحها وطیبها بغیر خداوندا حرام مکن بر من بوی بهشت را و بگردان مرا
از کسانیکه میتوانند بوی بهشت و نسیم فرح فزای ان و بوی خوش ان را بعد ازان روی خود شسته
فرمود اللّهمّ بیّض وجهی یوم تسوّد فیه الوجوه ولا تسوّد وجهی یوم تبیّض فیه الوجوه
بغیر خداوندا سفید گردان روی مرا روزی که سیاه میگردد در انروز روها و سیاه مکن روی مرا روزی که سفید میگردد
دران روز روها بعد ازان دست راست خود شسته فرمود اللّهمّ اعطنی کتابی بیمینی والخلد
فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا بغیر خداوندا عطا کن نامه اعمال مرا بدست راست من و بشمار

جاوید لبون در بهشت را بدست چپ من ها خلد در جنان را بآسانی بمن ده بدانکه سختی عتابی کشم و تلخی عذابی چشم
و وجوه دیگر نیز گفته اند و محاسبه با من چه بی آسان نگیری با من در آن سخت گیری مکن و بآسانی بگذران بعد ازان
دست چپ خود را شد کف اللّهمّ لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلولة الی عنقی
و اعوذ بک من مقطّعات النیران یعنی خدایا نامه مرا بدست چپ من مگردان ان را غل کرده و بسته
بگردن من و پناه میگیرم بتو از جامهای بریده شده آتش چون پیراهن و قبا که بر تن دوزخیان بهر می رسد
و ثمره سبب آزار ایشان میگردد و این معنی بر کلام الهی است که در سورهٔ حج فالّذین کفروا و قطّعت لهم
ثیاب من نارٍ بریده شود برای کفار جامهای از آتش که اندازهٔ جثّهٔ ایشان باشد و همه اندام ایشان را
فرو گیرد و میتوانند بود که مقطعات بمعنی طائفه یعنی پناه میگیرم بتو از آتشی که قطعه قطعه و پاره پاره میکند اعضا را
بعد ازان مسح سر کرده فرمود که اللّهمّ غشّنی برحمتک و برکاتک و عفوک یعنی خداوندا بپوشان مرا برحمت
و برکات و عفو کنی انها را مثل حال من گردان بعد ازان مسح پاهای خود نموده گفت که اللّهمّ ثبّتنی
قدمی علی الصراط یوم تزلّ فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنّی یعنی خداوندا ثابت دار گام
مرا بر پل صراط روزی که میلغزد در ان قدمها و بگردان در ان سعی مرا در انچه راضی و خشنود میشوی تو از من
بعد ازان ان حضرت سر را بالا کرد و نظر بسوی محمد حنفیه نمود فرمود یا محمد هر که وضو کند مثل وضوی من
و گوید مانند قول من بعد دعاهای مذکوره را بجهت رفع کند خدای تعالی از هر قطره
فرشته که تقدیس و تسبیح و تکبیر او نماید پس مینویسد خدای تعالی ثواب ان را برای او تا روز قیامت و این حدیث
شریف در کافی و تهذیب و لآلی السنیه صدوق نیز مذکور است و عبارت بعضی از ادعیه و ان اندک اختلافی
دارد و این محض ذکر مقام امتنان است و هم در کتاب شریف فقیه مرویست که هر که وضو کند و ذکر الله نماید
همه جسد او پاک میشود وضو و کفاره کناهانست که میانه این وضو و وضوی دیگر از او صادر شده و هر که
ذکر اسم الله تعالی کند پاک میگردد از جمله او مگر انکه انچه آب بدو رسیده رست و نیز در ان کتاب
از باغبان گلشن حسن سیر حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام منقولست حدیثی که محصل ان اینست که هر که وضو کند

برای نماز صبح این وضوی او کفارهٔ گناهان شب گذشته است مگر گناهان کبیره و هم دران کتاب از پیغمبر خدا حضرت
امام جعفر الصادق ابن محمد ثوراست که هرکه وضو سازد و تمندل کند یعنی بپارچه چون دستمال وامثال
ان اعضای خود را که در وضو شسته خشک نماید نوشته میشود برای او بیست حسنه و هرکه وضو کند و تمندلی ننماید
تا انکه بهری وضو خود بخود خشک شود نوشته میشود برای او سی حسنه و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب فضایل
حج و عمره حدیثی آمده که حاصل ان جا حاصل منطبق است که سید عزیز غزوی و بدوی جناب اشرف نبوی ص
باصحابی خود نماز جمع کرده بود نشسته باان شان حدیث و خبرهائی و دولعل سبارکش بردامن سامعان ان
جماعت دُر افشانی میکنند چندانکه آفتاب طلوع کرد و اصحابی ان فرخنده هم برمی خاستند تا ان صاحب علوم
جمع و خفر عبره گو انصاری و ثقفی که نمانده انوالاحباب باان شان خطاب کرده فرمود که دانستم شما را حاجتی
که من خواهید سئوال نمائید از من پس اگر خواهید من شما را خبر دهم که حاجت شما چیست پیش از انکه شما از من سئوال
کنید و اگر خواهید سئوال نمائید گفتند تو ما را خبر ده یا رسول الله پدر و مادر ما فدای تو باد بدرستکه این
کوری دل را زایل کننده تر و از شک و ریب دورتر و ایمان را ثابت سازنده تر است پس ان
فروزندهٔ چراغ کرم روی و آموزندهٔ شیوه دلجوئی فرمودند که یا اخا الانصار بدرستکه تو از ان قومی
که ایثار میکنند دیگران را بر خود و از اهل شهری و این مرد ثقفی صحرانشین است که لا ایثار میکند
اورا بسئله یعنی رضا میدهی که اول حاجت اورا روا سازم و بجواب او را مسئله پردازم که چون
راهش راست شاید خاطرش دودتر رهو گفت آری پس ان فرخنده رکاب سروری و مرای دقایق
امت پروری بعد از استرضا و دلجوئی انصاری متوجه ثقفی گشته فرمودند که اما تو اخا ثقیف
آمده که سئوال کنی مرا از وضو و نماز خود یعنی تفاصیل ان را یعنی از فضل و ثواب پس بدان بدرستکه
تو چون دست زدی و گفتی که بسم الله الرحمن الرحیم بپاشد و فرو میریزد گناهانی که بکف تو بوده
از ناخنهای چشم تو بگشاده کردن و دهان تو بسخن گفتن پس چون شستی دو دست خطاها فرو میریزد گناهان از
راست و چپ تو پس چون مسح کردی بقدمی سر پای خطاها فرو میریزد گناهان که بقدمهای خطاکاری ان میشی

نموده وطریق ارتکاب آن پیموده پس آن ثواب نزاست در وضوی تو بعد ازان چون نماز برخیزی درود بقبله کردی
وام الکتاب یعنی فاتحه را که مقدر شد تو از سوره یا بعد ازان رکوع کردی وسجود نماز را تمام نمیشد وط
واداب بجای آوردی نشستی خواندی وسلام دادی آمرزیده شدی هر گناهی که کرده باشی این نماز
ونمازی که قبل ازین کرده پس انگیزد ثواب توست در نماز نویس برگزیده حضرت باری متوجه نمرد
انصاری گشته فرمودند که آیا تو یا اخا الانصار آمده که سؤال کنی مرا از حج وعمره خود را که ثواب در انها
از ثواب چون تمام این کلام مناسب چنین جا نمقام ندارد وخامهٔ خویش بمثل مقام دان انچنان را بذکر آن
می آراید ومجبس ذکر فضایل حج که نیز از اشراف مصارف عمر است وعده مینماید وشیخ صدوق
حدیث طویل الذیل در آمالی آورده که جمعی از یهود بخدمت حضرت افرس سنوی ص درود منعقد اعلم ایشان
مسئله چند پرسید واز ان جمله ثواب وضو بود ان حضرت فرمودند انچه حاصل آن اینست که اول بار که دست
بر آب زد دور میگردد از او شیطان وچون مضمضه کرد نورانی گردد خدای تعالی دل ودهان او را بحکمت پس چون
استنشاق نمود ایمن گردانید او را خدای تعالی از آتش در روز رستخیز و آتش دوزخ یعنی نور آتش جهنم بگذارد
شنبد پس چون روی خود را شست حرام گردانید خدای تعالی بر او علمای آتش را وچون سر خود را مسح کرد
زایل ساخت وشست خدای تعالی از او بدیهای او را وچون مسح پاهای خود نمود که زایل شد خدای تعالی از پل صراط
در روزی که دران پاها میلغزد یهودی گفت راست گفتی یا محمد دیگر از جمله سؤالات که یهودی مذکور را ازان
شافع روز نشور ص از اجر وثواب غسل جنابت پرسید که از خلال باشد آن والاجنابت در جواب فرمودند که بدرستیکه
چون مؤمن با اهل خود جماع کند میگردد هفتاد هزار فرشته بال خود را یعنی در زیر آن از برای تعظیم وتکریم تا بمثابتی
که از غایت فرح وشاط بالای خود را مرکب سازند ونازل میشود رحمت پس چون غسل مینماید تابگند خدای تعالی
برای او بهر قطره یعنی از آن غسل خانه در بهشت واین غسل جنابت پرده ایست میان خدا وخلقش
همانا مراد این باشد که دانای عیوب جل شانه ببرکت این غسل سیئه های او را نادیده می انگارد وبروی او
نمی آرد وهم در کتب ازان والاجنابت ثوراست که روزی فرمودند که من در شب چیزی چند عجیب دیدم

فبعد ازان

وچون وضو ساخت خدای تعالی روی او را در روز قیامت سفید گرداند وچون دست راست خود را شست نامه
اعمال او را بدست راست او دهد وچون سر خود را مسح کرد خدای تعالی او را در سایه عرش خود جای دهد

بعد از ان جهت استدعای حضر بیان ان امور عجیبه نمودند واز ان جمله فرمودند که روایت در جلد من
امنّی والنبیّون خلقا خلقا کلما اتی حلقة طرد فجائه اغتساله من الجنابة فاخذ بیده
فاصبه الی جنبی حاصل معنی اینکه دیدم مردی را از امت خود وسیع ان حلقه حلقه بقفه هر گاه که بحلقه می آمد
او را میراند پس غسل کردن او از جنابت آمد و دست او را گرفته بپهلوی من نشاند و دیگر از جمله شرط
رعایت وفیت که در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که سرور عالم در بیان صوم فرمودند
که من حبس نفسه علی صلوة فریضة مطرد فیها فضلاها فی اول وقتها قام وکوعها وسجودها
وخشوعها ثم اتخذ الله عزّ وجل وعظّمه وحمده حتّی یدخل وقت صلوة اخری لم
یبلغ کتب الله له کاجر الحاج المعتمر وکان من اهل العلیّین حاصل معنی اینکه هر که حبس کند خود را
بر نماز فریضه یعنی برای نفیه نماز دست از کارها برداشته انتظار وقت کشد پس چون وقت در آمد
در اول وقت بکنه ارکان ان مبادرت نماید در رکوع و سجود و خشوع ان را تمام کند نگذرد که از ان بی
پروائی خمهه با داب و شروط مقرره بجا آورده و بعد از ان تا دخول وقت نماز دیگر طریق تمهید و تعظیم
و تحمید خدای عزّ وجل پوید و در میان ان دو نماز لغو و بیهوده نکند و نگوید بگوید خدای تعالی برای او اجری
که مانند اجر حج کننده و عمره بجا آورنده بهم باشد از اجر علیّین که عبارتست از درجات بلند
در بهشت مرویست که علیّین در آسمان هفتم جای ارواح مؤمنین است و نیز از اخبار بهیه
آثار نبویه است که لا یزال العبد فی الصّلوة ما انتظر الصّلوة محض این نکته بنده ما دام که انتظار
نماز کشد چنان است که در نماز باشد و در تهذیب از مهذّب هر بعید و قریب از عترت حضرت اقدس نبوی ص
مرویست که انتظار الصّلوة بعد الصلوة کنز من کنوز الجنّة نیز انتظار نماز کشیدن
بعد از نماز گنجیست از گنجهای بهشت که بر نعمتهای دران مندرج و مضمر و بسیاری از کرامتهای دران
آماده و مذخر است و لهذا ان منبع زلال مزبر که و متعطش رحیق مذکر ص انتظار وقت نماز
میکشد و بلال که مؤذن ان حضرت و مبشّران دولت لهجه خطاب گفته میفرمود که اذ فیا یا بلال

یعنی آرامش بخش مارا ای بلال، بعلام دخول وقت نماز دیگر از سر وطه وحده و نماز لاجرم مکان
و اشراف اماکن مکه معظمه اند خصوصاً مسجد الحرام و بعد ازان مدینه طیبه است خصوصاً مسجد پیغمبر ص
و بعد ازان کوفه است خصوصاً مسجد اعظم ان بموجب حدیث شریف جعفری ع در کتاب فقیه مذکور است
که یک نماز در مکه معظمه برابر صد هزار نماز است و یک نماز در مدینه طیبه برابر ده هزار نماز است و یک نماز
در کوفه برابر هزار نماز است و از حضرت امیر المؤمنین ع در فقیه مروی است که نماز در مسجد الحرام برابر است
با هزار نماز و در غیران مگر در مسجد الحرام چه بدرستیکه یک نماز در مسجد الحرام برابر است با هزار نماز در مسجد
بنابراین یک نماز در مسجد الحرام برابر هزار نماز خواهد بود در غیران و غیر مسجد پیغمبر ص و نیز ازان کتاب
معتبر از حضرت امام همام ابو جعفر ع در خبر است که هر که نماز فریضه در مسجد الحرام کند الله قبول کند
حذای نماز او هر نمازی را که کرده است از روزیکه نماز بر او واجب شده است و هر نماز که خواهد
کرد تا انکه بمیرد و از مسجد کوفه مروی است که هزار پیغمبر و هزار وصی پیغمبر دران نماز کرده اند و حضرت
خاتم الانبیا ص در مسجد کوفه در شب اسری ص که در شب معراج بران مقام شریف عبور و از براق نزول
نماز فرمود و ان خانه حضرت آدم صفی و نوح نبی و منزل ادریس بوده و ان از مصلای خضر
و جناب امیر المؤمنین ع شرافت بر شرافت افزوده در روز فیمت چون محرمان دو جامه سفید
در بر عرصه محشر می آیند و هر خطوه که در ان نماز میکند الله شفاعت مینماید و شفاعت او در نفوس
دیگر قبول میشود و همچنین از جناب امیر المؤمنین ع در فضل ان منقولست که لو یعلم الناس
ما فیه من البرکة لاتوه من اقطار الارض و لو علی الثلج منجمله ان است که هر که اراده کند زنده مردمان
را بیند در ان است از برکت و فواید هر آینه آیند بان از اطراف زمین و اگرچه برف بسیار باشد
بر روی برف خزیده و دیگر از اشرف اماکن بیت المقدس است که یک نماز در ان برابر است
با هزار نماز و دیگر از انجمله مسجد خیف است که مقصد پیغمبر دو روز پی در پی هر روز پیغمبر دران نماز کرده اند
و صد رکعت نماز در ان برابر هفتاد ساله عبادت و دیگر مسجد قبا ست که در بیرون مدینه

مشرفه

شرفه واقع است در کریمه ومسجد اسس علی التقوی من اول یوم در شان ان در دیافته
و دو رکعت نماز در ان عمره است و دیگر مسجد غدیر خم است که مابین حرم الشریفین واقع است
و ان مکان مقدس همین شرافت بس که کوه هر پاک وجود گرامی نبی وصی نشنم آسا در این کل زمین نزول نمفه
بحکم کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک خاتم انبیا و سرور اولیا را مکلف بتعیین
فرموده و حضرت اقدس نبوی ص جهه پاک الحال دین حق و اتمام نعمت الهی بای کلمات برنهج گذارشته ولوای
والای ندای هدایت انتهای الا من کنت مولاه فعلی مولاه برفرق فرقدآسای امیرالمومنین ع افراشته
سنت است نماز در جانب چپ ان مقام فیض پاک که حضرت سید لولاک ان جانب سر بقدم مبارک شرف
کرده امیده در وقتی که این ندای زنگ ازدل زدای باستماع خلایق میرسانیده و اما طرف دیگر انمقام موضع
خیام منافقان شقاوت فرجام بوده که از بغض و کین کاره خلافت امیرالمومنین ع بوده و رسالت و لوای
بان جهان فرزانگی مینموده اند پس حضرت جبرئیل ع نزول کرد و این آیه آورد که وان یکاد الذین کفروا
لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین انچه سمت ذکر و تحریر
یافت لذ فضل و شرف لاکن مذکوره و ثواب نماز در انها ادراک دانه کس موقوف نیست بلکه حضور هر مومن
بانمکان صاحب حسنه و دست آرزوی سایر مومنان ارزدا نان وصول ان گونه است
این کار دولت است کنون تا که را رسد و اما مسجد دیگر که در هر شهر و بلدی پیشانه فضل و ثواب
نماز در انها کم نیست و اکثر مومنان را دلایف بان اندک اهتمامی میسر است ازان جمله مسجد جامع که عامه
اهل بلد برای جمعه و جماعت دران اجتماع میکرده باشند یک نماز دران برابری میکند با صد نماز بجماعت صد
مهلهل زنبوی ص که اکثر حج الی کن رفتی و دران وضعفای مومنان بان جهت نماز جمعه در وقتی
که بر قصد صحیح منعقد میشده باشد بمنزله رفتی بحج خاص بها و دیگر مسجد قبیله است یعنی مسجدی که در میان قبیله
و طایفه خاص باشی و غالبا مردم ان قبیله دران نماز میکرده باشند و مساجد محلات ممکنات ازانجمله باشد
یک نماز دران برابری میکند با بیست و پنج نماز و دیگر مسجد بازار است که یک نماز دران برابر است با دوازده نماز

در فضیلت مطلق ملازمت جد و رفتن بان نماز کردن دران اخبار و آثار بسیار وارد است ازان
جمله در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از بنده خاص حضرت پروردگار خویش امام جعفر الصادق ع مرویست
که من مشی الی مسجد ثم یضع رجله علی رطب او یابس لا یسبح الارضین السابعة حتی منتهی
هر که رود بمسجد بگذارد پای خود را بهر تر و خشک مر ائکه برای او پاک گردانند تا هفت طبقه زمین و هم دران کتاب
شریف آمده که روی ان فی التوراة مکتوبا ان بیوتی فی الارض المساجد فطوبی لعبد تطهر
فی بیته ثم زارنی فی بیتی الا ان علی المزور کرامة الزائر الا بشر المشائین فی الظلمات الی المساجد
بالنور الساطع الی یوم القیمة خلاصه مضمون انکه مرویست که در تورات نوشته که بدرستی که خانهای من
در زمین مسجدهاست پس خوش ان بنده که در خانه خود طهارت کرد و بعد ازان زیارت کند مرا در خانه من بدرستی
که بر ان کسیکه احدی بزیارت او آید لازم است که ان زیارت کننده را اکرام نماید بان بشارت دهندگان
در ظلمات بسوی مساجد یعنی انکه نور را که در شبهای تار برای عبادت بمسجد میروند مژده بنور بلند واضح در روز
قیامت در جامع الاخبار از سید ابرار ص انحضرت منقولست که چون مؤمن داخل مسجد شود پیش پای راست
خود را پیش گذارد ملائکه گویند غفر الله لک یعنی بیامرزد خدای تعالی ترا و چون بیرون آید پای چپ خود را
پیش گذارد ملائکه گویند حفظک الله و قضی لک الحوائج و جعل مکانک الجنة یعنی نگاه دارد
خدای تعالی ترا محفوظ دارد و حاجتهای ترا برآورد و گرداند جای ترا در بهشت و هم دران کتاب مذکورست
که چون حضرت افخر بنوی ص مسجد را بیت الشرف افتاب وجود ارجمند خود مبخشد پای راست پیش گذارد
بگفتن رایحکمت بسم الله و علی الله توکلت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و چون بیرون می آمد پای چپ خود را پیش می نهاد و میفرمود بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بعد ازان
ان والاجناب بحضرت امیر المومنین ع خطاب کرده انحضرت او را فرمود که یا علی هر که در خل مسجد شود
و گوید خانچه من گفتم قبول کند خدای تعالی نماز او را و نویسد برای او هر رکعتی که گزارده فضل صد رکعت پس چون
بیرون آید و گوید انچه من گفتم آمرزد خدای تعالی گناهان او را و بنویسد برای او بهر قدمی در جه نوشته

وخفی نماند که اوضاع نماز جماعت از چندین شیعه با جوال روز قیامت یک دو بزرگ منتظر از شاهده این بیان
منذکر میتوانند کرد بدل افسرده و بمرگ غفلت همه را زنده میتوانند کرد از جمله چون بانگ نماز شنوند
یا نفخه اول نماید چون صدای آه منه بر اید نغمه نامنه را بگوش هوش استماع نماید با ازان هر دو ندای روز
بخاطر رسند که مناد ای الهی در ان روز خبر دهنده بگوش مردگان رسد چنانکه در سوره ق آیه زهره گفته
واستمع یوم ینادالمناد من مکان قریب بران ناطق است وگفته اند که این در ان روز اسرافیل
بفرماید که در صخره بیت المقدس پس گفت برگوش نهاده گوید ایتها العظام البالیة والاوصال
المتقطعة واللحوم المتمزقة والشعور المتفرقة ان الله تعالی یامرکن ان تجتمعن لفصل
القضاء یعنی ای پوسیده وای پوسیده وای ریزه های ازهم بریده وای گوشتهای ازهم دریده وای موهای پراکنده
بدرستیکه الله تعالی میفرماید شمارا ایکه فراهم آیند برای قطع وفصل حکم و دیوان بعضی گفته اند این ندای
جبرئیل خواهد بود چون مردمان ازخانهای خود متوجه نماز گاه شوند یا گفته اند وقتی را که خلایق از
قبور بعرصه نشور روند که و نفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون
وچون همگی در نماز مجتمع وحاضر گردند بخاطر رسانند وقتی را که جملگی نزد خدای خود جمع گشته حاضر
خواهند گردید وان کل لما جمیع لدینا محضرون وچون نماز در پیش مومنان را در پس
شهده نماید یا گفته اند روزی را که هر قومی را با پیشوای خود از ائمه ضلال و هدا بعرصه جزا خواهند آورد که
یوم ندعوا کل اناس بامامهم وچون برخاسته نماز اسیدند اندیشه کنند روزی را که خلایق چهل سال
وبقولی سیصد سال برپای ایستاده منتظر فرمان باشند که یوم یقوم الناس لرب العالمین
وچون مردمان دستها بر دوشه یکدیگر کوبند وشروع در قرائت نمایند روزی را که مبدء کان
دستها برگرفته بجای خود ننشانند واعمال بر مدارند امت خود را عرق مختلف
ولاگرن خوانند که اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم حسیبا وچون مومنان را صف صف ایستاده
سخن میکوینده هر کسی را که از جانب خدا ماذون وقوفش بصواب آمیخته باشد که یوم یقوم الروح

والملائكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا وچون شروع برکوع نمايند نيز طرکذرانند
روز يرا که خلايق خاضع وذليل بجا باشند نزد خداوند جليل که وعنت الوجوه للحي القيوم وچون سجده کنند
سر آورند روز يرا که مردمان ز اهوال وشدتان بسجده درافتند بارکان سجود را بسجود خانند که يوم
يکشف عن ساق ويدعون الى السجود چون تشهد وسلام نشينند تفکر نمايد روز يکه طوايف ناس از غايت
خوف وهراس بزانو در آيند که وتوای کل امة جاثية اى اصل عاصى هويدا را حضور بجماعت وتامل
در اوضاع ان منهى عظيم حاصل ميشود که در عرصه زهره کدا ز هوش پرداز محرر پايه نبات ووسيله علو درجات
کردد بر خداوندان اوهام در عقول مخفى ومجهول نماند که انچه از فضل وثواب تقرير خامه مسحر رداز سمت سائل
پذيرفته واز اخبار صدق ثار وارده دران درب بين دل نشين اين اوراق کل حد شفته وفتى
بران ترتيب يکردد که اداب وحدود ان بروجه تمام وارکان وقواعد ان ازروى اهتمام بنحوى که حضرت شارع
امر نموده وطريق آداب انرا بنهج اکمل مصدع اخبار مبين فرموده کذارده شود که اکر نه چنين بود بلکه در قيام وقعود
ان افتاده کى که بايد بکار برد واز رکوع وسجود ش غير سلمى نه بعمد نماند اداى قرادش صاحبى از ترسل ديباى
قواعدش سموار ه برتجيل مواضع وقوفش از رعايت خارج واداى حروفش نه از مخارج ونه در ميان رکوع
وسجودش فاصله قيامى ونه در ميان دو سجده اش جلسه وازاحى حروف وتسبيحاتش ازهم ريخته وبهر
اخفايش ازهم امخته ذکر رکوعش بذکر سجودش بقراءت رکعت پيوسته قصراى مشى خرابى کعبه سيلاب شاشش
وتبيان ارکانش سرنکون ساخته زلزله اضطراب سجوداتش بزانوى معرا از تقدم زمانى وخاک سجده
کاهش چربکش ملالش پيشانى نيست که نماز چنين از ثوابهاى مذکوره بهره نخواهند داشت ودر درکاه
الهى جز دست بر آن نخواهند کزاشت چنانکه در کتب شريف فقيه ازافشار ک سروری جناب صاحب
جعفرى عليه السلام منقولست که ان العبد اذا صلى الصلوة فى وقتها وحافظ عليها ارتفعت بيضاء
نقيه فيقول حفظتنى حفظك الله واذا يصليها لوقتها ولم يحافظ عليها رجعت عليه سوداء
مظلمة يقول ضيعنى ضيعك الله محتمل مضمون انكه بدرستيكه مبنده چون نماز در وقتش کذارد وحفظ ان کرده

باد آب

بآداب سنت بجا آورد و بلند شود و بعالم بالا رود و آن نماز روشن و پاکیزه که پیش خود کردی مرا حفظ کند خدای تعالی و چنین
آن را در فرش نگذارد طریق ادای آن سجده و آداب مقرره نپذیرد بر گردد و آن نماز بر او سیاه و تاریک گوید
ضایع کردی مرا خدای ضایع کند و تعالی در کافی از سدیر در امام در بهر حضرت ابی جعفر ع مروی است حدیثی که
خلاصه مضمون آن اینست که وقتی رسول خدا ص در مسجد نشسته بودند مردی داخل شد بنماز ایستاد در رکوع و سجود
آن را تمام نکرد فرمود که نقر کنقر الغراب ولو مات هکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی حاصل آنکه
آن چنان شرف و حالت سجود میکند راه و رسم عبادت را زود زود تمام کرد بر او بسیار سخت است به دانه چیدن غراب
نشیبه نموده فرمود سجود این مرد دانه برچیدن است مانند دانه برچیدن کلاغ هر آینه اگر این مرد و نمازش
این چنین باشد هر آینه میمیرد ابته بر غیر دین من و نمیرد در کافی از زهان از امام همام ع روایت نموده فرمود
که لا تتهاونن بصلوتک فان النبی ص قال عند موته لیس منی من استخف بصلوته لیس منی
من لیشرب مسکرا لا یرد علی الحوض لا والله حاصل آنکه تهاون و سهل انگاری کمتر از نماز است که بدرستیکه
پیغمبر ص در وقت وفات گفت از قوم نیست کسی که سبک گیرد و سهل شمارد بنماز خود و این از قوم نیست که
آب مدهچیزی را که منع کرده باشد ورد نکند امتی من استخف بصلوته لن یرد علی حوضی والله
ولیس منی من شرب بالصلق منحصل آنکه بدرم در وقت وفات بمن گفت که یا بنی بدرستیکه نمیرد
شفاعت ان دان را در نمی یابد کسیکه سبک و سهل گیرد نماز را یعنی در رعایت آداب ان بی اهتمامی
نماید و هم در ان کتاب باسناد از حضرت سید کائنات منقولست که لا یزال الشیطان ذعرا من
المؤمن یحافظ علی الصلوة الخمس فاذا ضیعهن جرء علیه فادخله فی العظائم محصل آنکه
همیشه شیطان خایف و هراسان است از مؤمن چندانکه می محافظت نماید بر نمازهای پنجگانه پس چون ضایع
و تباه گرداند انها را شیطان بر او دلیر میشود و او را در کناه ان بزرگ می افکند و نیز در ان کتاب باسناد
همدانیه از حضرت محمد بن ابی عبد الله ع مرویست واذا قام العبد فی الصلوة تخفف صلوته فقال
الله تبارک وتعالی للملائکة اما تبرون الی عبدی فانه یری ان قضاء حوائجه بیدی

حاصل مضمون آنکه چون بنده نماز بپسندد نماز خود را تخفیف دهد الله تبارک و تعالی بفرشتگان گوید که آیا نظر میکنید
بسوی بنده من گویا پندارید که بتحقیق روا شدن حاجتهای او بدست غیر منست آگاه نیستند که بدرستیکه قضای حاجتها
او بدست منست و هم دران کتاب صدوق آورده از سید ابراهیم منقولست که الکل شئ وجه و وجه دینکم
الصلوة فلا تشینن احدکم وجه دینه یعنی هر چیزی را روئیست و روی دین شما نماز است پس باید
که زشت نزند بنماز احدی از شما روی دینش را و در جامع الاخبار از بهترین اخبار صدوق روایت شده که خطاب
حضرت امیر المؤمنین ع کرده فرموده که یا علی ان اجبن الناس ترقیر من یسرف من صلوته
یعنی زشت و پلید ترین مردمان کسی است که از نماز خود دزدد و از امیر المؤمنین ع پرسیدند
دزدی نماز چگونه است فرموده که الذی لا یتم رکوعه و سجوده هو سارق صلوته و بحق عبد الله
دینه حاصل آنکه کسی که تمام بجا نمی آورد رکوع و سجود نماز خود را دزد نماز خود است و در پیش خدا باطل و از درجه اعتبار
زایل است و منقولست که حضرت امیر ص شخصی را دید که در وقت غروب آفتاب نماز عصر میکذارد فرمود
که ملك صلوة المنافقین یعنی نماز چنان نماز منافقانست در کتاب شریف کافی از حماد ابن عیسی که از
کبار شیعه بوده منقولست که روزی حضرت ابو عبد الله ع بمن گفت الحسن ان تصلی یا حماد آیا نماز را خوب میکذاری
و معرفت باداب نماز داری گفتم یا سیدی من کتاب حریز یعنی حریز ابن عبد الله سجستانی که در اداب نماز است
حفظ میکنم و بنی طر میکنم چون نماز را خوب بگذارم و آداب او را بدانم ان حضرت فرمود که لا یعبأ
قم فصل ناسیا بودنیست و لا فائده ندارد برخیز و نماز کن یعنی در حضور من نماز بپا نیستم حمد و گفت پس برخاستم
در پیش ان حضرت رو بقبله کرده تکبیر افتتاح گفتم در رکوع و سجود کردم پس ان حضرت فرمود که یا حماد
الحسن ان تصلی غیر خوب میکذاری نماز را اما انی قد صلیت واحدا بحدودها تامة حاصل سخن انکه
چهل و پنجاه سال یا هفتاد سال بزوایید یکنماز بحدود و اداب ان بروجه تمام ادا نمیکنید
نماید حمد را گفت پس مرا ازان مقال در نفس ذلت و انفعال بهم رسیده گفتم فدای تو گردم پس چه چیز مرا نماز پیش حضرت
ابو عبد الله ع برخاسته رو بقبله گشته خود را راست بساخت و هر دو دست خود را بر روی رانهای خود انداخت

والسلام

و انگشتان خود را راست کرده بهم چسبانیده و قدمهای خود را بفاصله سه انگشت گشاده از هم جدا کرده ایستاده و
انگشتان پا را بسمت قبله راست کرده از قبله منحرف نسازد پس بخشوع تمام گفت الله اکبر بعد ازان قراءت نماز
و سورهٔ حمد را برسل و قل هو الله احد را بعد ازان اندک که بقدر نفس کشیدنی باشد صبر نماید و او همچنان ایستاده بعد
ازان هر دو دست خود را برابر روی برداشته الله اکبر گوید و همچنان ایستاده بعد ازان رکوع کرده و پرسانخت
دو کف خود را از هر زانوی خود در حالی که انگشتان را بهم چسبانیده بود و کرده زانوهای خود را بجانب قفا
و بعد ازان همسوار رخت پشت خود چنانکه قطرهٔ آبی یا روغنی بران ریخته شود بهیچ طرف روان نشود
از اینکه مسوار بود کردن خود را کشیده و چشمهای خود را فرو خاباند بعد ازان سه بار ترتیل تسبیح کرده گفت
سبحان ربی الاعلی و بحمده بعد ازان راست ایستاده پس چون تمکین در قیام شد خوب راست کردید و همهٔ اندام
بیارکش برجای خود رسید گفت سمع الله لمن حمده بعد ازان تکبیر گفت و او همچنان ایستاده بود دست
خود را برابر روی خود برداشت بعد ازان تکبیر کرد و دهن کرد و کف خود را برزمین یعنی در حالی که انگشتان
بهم چسپیده بود روی بر روی زانوهای خود محاذی کرده اند پس گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده سه بار
یکذانت چیزی از جسد خود را بر چیزی از ان یعنی اعضائی از هم دور کرده نبود بهیچ عضوش بر عضوی دیگر
یکیه یکذانت و سجده بر هفت استخوان کرد یعنی پشت عضو خود را برزمینی که ذانست و هر کف و دو زانو
و دو انگشت بزرگ و دو پیشانی و دو بینی و دو کف هفت تا ازان فرض است که بر انها سجده واقع شود
و این هفت آنست که خدای عزوجل در کتاب خود فرض فرموده که ان المساجد لله فلا تدعوا مع
الله احدا یعنی مراد ازین جمله در ایه کریمه این هفت عضوات و ان پیشانیست و کف و هر زانو
و دو انگشت بزرگ یعنی از شما باکذا شتن پیشی برزمینی نشاید است ممکن است که نکذارد ان لام همام
علیه السلام این کلام در همان دشنا باشد دنبت نمازی نکرده باشد و همین صورت نمازی جهه تعلیم
می آورده باشد و نیز ممکن است که این سخن را بعد از فراغ نماز فرموده باشد و حاجات و چون از احکام
سجده است در انمقام ذکر کرده باشد و امیکذارم در فقیه و در حدیث نبت بر هر تقدیر چون کفت بعد ازان

ان حضرت سر از سجود برداشت چون درست نشست گفت الله اکبر بعد ازان بر ران خود نشست و قدم راست
خود را بر شکم قدم چپ خود گذاشت یعنی نشست پی راست را بر کف پای چپ نهاد و گفت که استغفرالله
ربی واتوب الیه بعد ازان تکبیر گفت و او هم چنان نشسته بود و سجده دوم کرده و گفت مثل آنچه در سجده اول
گفته بود و چیزی از بدن خود را بر چیزی ازان نگذاشت نه در رکوع و نه در سجود و در هر حال مجتمع بود یعنی بال گشاده
کنایه ازانکه دست به زمین نگذاشت و بازوی خود را از بدن مبارک دور داشت و در زراع خود را که از زنخ تا بند دست
باشد بر زمین نگذاشت پس در رکعت اول از بدین دو تبره گذاشت و انگشتان دو دستش هم چسپیده بقبله و او
نشسته و تشهد پس چون از تشهد فارغ شد سلام داده گفت ای جماعت این چنین نماز بگذارید در کتاب شریف
مزیل الکیزه الفقیه بعد از ذکر این حدیث بندگ اختلاف در این عبارت نیز در ضمیمه کلام ان حضرت و لا
تلتفت ولا تعبث بیدیك و اما بعد ولا یتربع فی بیعك ولا عن یسارك ولا بیدیك
حاصل انکه بعد از فراق از نماز فرضهای جماعت چنین نماز بگذارد و التفات مکن یعنی روی بجانب دیگر
بگردان و با انگشتان و دستهای خود بازی مکن و عبث اینها را حرکت مده و آب دهن مینداز
از راست و نه از چپ و به پیش خود چه زشت است که شصت هفتاد سال از عمر کسی گذشته باشد و نماز
با داب نگذارده باشد هر چند خطاب به جماعت است باید که بخود بردارد و تعلیم ان معلم مهربان را بلوح
دل و صحیفه جان نگاشته داشته در پیش نظر گذاشته رسوله همت بر اصلاح در تمام نمازهای ناقص بجای آرد
خود کار و شغل نماز که افضل واداب نماز بر دو قسم است ظاهری و باطنی ان نیز بر دو گونه است واجبی است
و سنتی لا داجبی خفی معلوم است که با جمال ان واهمال ان در ان از نوروی عمدا نماز باطل و گذارنده
چنین نمازی در زمره تارکین صلوة واجبست چه چنین در پیشگاه خداوند اعتقادی دروغین کمتر از تارک
الصلوة ثقاوت قرینست عجب و بسیار عجب از کسان همومند آزاده که در این باب خود را فریب و بازی
داده رکوع و سجود یله که جناب مستطاب منزه از نقص و غرابت شبیه نخصه و دلاب کذا رنده ان لیموتین
علی غیر دینی فرضه صحیح میدانند و سکون غیر محسوس را که در بعض از هر رکعت لازم میشود طمانینه و ارام میخوانند

دهم جایی درست بر افعال از قرائت و اذکار ریشه چند واهی از سلطان غرور نفس لاهی بجان پرزیفته تبتی بیدلله
و بجهته انکه بزعوی ان بار را از دوش افکنند و ان کار را از سر واکنند در کدارش ان اقل واجب نمیفرم اهتمام
نمی فرمایند و عجبتر انکه صلوات مفروضه خود را که از ان ناچار و جهته ابراء ذمت خود از ان کال احتیاط در ان
در کار است بد میکونه پامال و پاکی استعجال میسانند و بعد از ان دو سه ساعت بر روی سجاده ها کرب باطنی
فروشی نقش دعا و پرده کلیم شیطان و زد ایمان ریاست باکال خضوع و خشوع خواندن تعقیبات و اورا
دعی پرداز نده و همانا منظور شان جز اغراض دنیویه است چون خط بدن و صحت و کثرت مال
و ثروت و دفع شر جن شیاطین و تقرب ملوک و سلاطین و حصول مقاصد و مطالب و حصول همات
و مناسب و امثال این فوایدکه در فلان نسخه و فلان کتاب دیده یا از فلان شیخ و فلان پیر شنیده
و از بیان او راد و ادعیه ماثوره ها نها را پسندیده و برگزیده اند و اگر چه دعا در بعضی مطالب دنیویه که مشروع
باشد ضرور و ترجیح بر ان از اهم ست عصمت ماثور است لیکن تعقیب او را د خود را منحصر در ان ساختن
و بیوردی که برای خالص بودن برای رضای خدا و ادراک سعادت عقبی باشد و دعائی که مشتمل بر طلب رحمت و امرزش
موصیت بود اصلا و قطعا نپرداختن غفلت جب دنیا و دل بستگی بر ان پیدا کردن و آخرت و دست
انعقادی در ان نگذاشتن امهات همات مکر دنیا و همیشه محبت ان در زیدن کجا و ذکر
خدا روز و شب از یم تقصیر در بنده کی او بخود لرزیدن کجا بنده کی حضرت او را و لی پدید بد خیال
خنده و خاطری از بند پسند حقیقی وارسته منشی از درد دین همیشه زار و جانی از فرقت پیوسته سوکوار
سری از کمند خجالت فسرده دزدیده و پائی از زانهای درد در از امی سر دامن کشیده طبعی فسردن
خداوند خود را همکی کوشش و نفسی با رنگ لیف او را سر پا دوش روئی از اقبال دولتهای دنیای مدبر تافته
و پشتی از چوبکاری زبان دراز اهی غیبت فراغت فرچشمی از غبار اطوار ناهنجار مردم پوشیده
و گوشی مواعظ بالغه و اعظ مرگ سوز بیان بنیوشیده زبانی نعمت خاموشی رات کرده زبانی از عرض حال خود نزد خلق
قاصر هر از لباس حق ناشناسی و طنین کریز در دین داری چهره از یم رویا های عقبی آگاهی و شیفته جبهها بر اهنها

سحرگاهی و روزی همیشه فرداش جمله کارسازی عقبی گوشه از عالم خودی بر کنار توشه سفر مرگ را ثابته و نزاوار مرا ای
مخمور دشمار نعیم و نیاورده و مذاقی از لذت مبنده که یاب کرده چه درست گفته اند چنانکه بیمار را طعام هر چند
لذیذ باشد بمذاق خوبیچه می آید مریض نعمت دنیا را پرازنعمت مبنده که حذا را ادراک لذت نمی یابد
ای آنکه ز جان بنده فکر بدرفت نا شوق عبادتی به ازق بسخن قولت مبنده که چه میدانی چیست کان هست غذای
روح تو جمله تنی و معلوم است که آدمی با شوق کاری نداشته باشد کردن او بار و در مذاق جانش ناگوار میشود و این کام
دران کار نتواند ساخت و گذاردش ان کاینبغی مبنوان پرداخت و انها لکبیرة الا علی الخاشعین لا
افعال ظاهری و سنتی که معشوق مقبول نماز را سبب مزید کمال و افزونی حسن و جمال ان دوعارض دلکش ان
یار خوش ادای زنگ از دل زدارا نمنزله خط و خال اگرچه کردن از انها واجب نیست و بترک انها نماز باطل
نمیگردد اما بالکلیه نبذ انها را از دست گذاشتن و از عالم فضل و ثواب که در انها مندرج است دل برداشتن
غایت بیباکی و بیمردی و از گذارش مبنده که نهایت مبندد و دل پر دلست و در شریعت غیر سخن و ناپسندیدگی
با عقل آدمی مفهوم جهول که بگذاشته های دنیا خراب که بالفتر از نقش بر آب و با اصل تر از موج سراب است
سعیها میکند و خود را بتعبهای عظیم می افکند رنج سفرهای پرخطر میکشد و زهر تلخیهای روزگار پر شور و شر می چشد
بر سر خورده چند چون گل پرتن و شوش است و جمله اندک رزقی چون نسیم نعمتش و در آتش از دانش
چند و هم چون پنبه و رهم است و جمله حاصلها مانند تاک بیده پر نم به بهای شعله خشی دل سفر ارزش
پروانه از خود آرا بر آتش میزند و در تمنای صید بکسی هردم چشمش عنکبوت صفت تار نگاه طمع بر در و
دیوار اغنیا می تند و سبدانت که حاصل انهمه طلب راحت و انهمه طاعت چیست و چه قدر خاطر داشت
و اگر قدری در شه باشه هم مفهوم خاطر جمعی و بهتر خاطر گذاشت و در اندوختن ثوابهای گذاخرویه
که ابدا با او پاینده باقی و فریاد رس وقت کلوگیر تی باخیر اذا بلغت التراقی راست انهمه کاهل و راحل
و با آب و زمینی عسر عزیز حاصل خیزی چنین در صحرای محشر که خرمن کشها و محصل پرداش گذشتها است
تهی دست و بی حاصل نباشد بل تؤثرون الحیوة الدنیا و الاخرة خیر و ابقی لمولفه نامی پیشش خود

کرمنده

کربندهٔ خدائی ۵ بیکانه شو ز باطل گر باخبر آشنائی ۵ پی صبر باطن بکف مشو غافل ۵ پیباک شو خاک راه خود را به جهان مده ۵
در جستجوی دنیا سر زنده چابک ۵ در کار آخرت یک پهلو مرده های ۵ در راه بنده گی سخت در کار بندگی سست ۵
در جنگ نفس باید در حرص در کمائی ۵ و اما افعال و آداب باطنی نماز که عبارتست از خضوع و خشوع و تذلل در وقت
و مقامی و قعود و قیامی در نگذرد و تمامی اول آنکه چون عزم نماز کند باید اندیشه کند که بدانی نماز آخرین نماز
و عبادت واپسین عبادت واجب لاجرم مهلت نماز دیگرند هرچنان کند آرم که در درگاه الهی پسندیده باشد
پس در هر فعلی از افعال این نمازی اهتمام و زود که از عهده تکلیف کما ینبغی برآید و در حدیث آمد که
لرزد که مبادا تقصیری رود نماید و چون خواهد خود را از وضو شوید باطن سوزنده از حدثهای نفس لاابالی طهارت
دهد چون اذان و اقامت گوید از شنیدن آن معرفت و دواعی شهوات انگیخت انگار بگوش هوش نشنید
و چون نماز بر خیزد از جوش هوسهای خاص فرو نشیند و چون نیت کند روی باطن را از غیر الهی
دل برچیند و چون بداند که پیش کیست بداند که با که و چون روی بقبله زند بیشه نباید که روی بدرگاه چگونه پادشاهی
آورده و چون زبان بدعای اللهم انی توجهت الیک آغاز کند و آل محمد ص و آل او پاکان او را علیهم السلام وسیله
قبول نماز و تقرب بدرگاه خداوند بیند زیرا که و چون خواهد که قدم بحریم بهشت رحمت سرشت نماز
کند اللهم والای پردهٔ دل صاف کن ست خود از شرب عجب و ریا و سمعه پرداز و چون دست
بتکبیر اش بردارد دست دل از کبرهای دنیا که بدو دست کرده بردارد و چون الله اکبر گوید هر بزرگی سوی
در جنب عظمت و کبریای او کوچک و بی وجه شمارد و چون وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
خواند روی دل از زمین و آن سوی خداوند بهجت و مکان و آفریده کار زمین و آسمانست گرداند
و چون بقرای فاتحه و سوره رطب اللسان گوید بهشت جان و دل بخشش خود ایمان افزای موحدان سودا
سر انگشت تامل بکام جان رساند و چون قد بر کوع دو تا سازد تن بتذلل و بنده گی معبود یکتا کردن را
سزا فرماند و چون رکوع را بعظمت خداوند خود بندگرد و بحمد سپاس او تسبیح گوید و چون سجود کند اصل
خود شوی طلب رساند که خاک بهم و چون سر بلند کند که تعال وجودش از خاک سر کشیده و تر بخصم و چون دیگر

بار روی بخاک مذلت مفکر تو که بازنیاک رجوع خاهد و چون سر برگرد منذکر تو که باز سر از خاک برخ هر آورده و چون دو کف
بقنوت برآورده و تحفه نیاز خود را بر کف اظهار رکه ارد تمکن هر موجودی را خرجت بی از شیوه دستگیری و حاجت
کدا ری کوتاه دلند و از روی امیدواری با بر دست کریمه و رازی دلخو لا خود را از ان درگاه جهان پناه حصول و طلبش
از ان خزانه بمنتها بوصول رساند و چون تشهد نشیند از سکر سر حکمین شهادتین نانش کاب و از زلال صلوات
بر محمد و آل او کامش ایمانش ناد سیراب کرد و دل را نیز تجدید عهد و میثاق منده که خداوند عالم الاطلاق فرمود
کواهی دل سو بوحدانیت الهی و رسالت حضرت پناهی در صفحه اعتقاد ثبت کرد اند و انرا بزاذ عان و
دلالت اهدیت طهارت و کلمتین تمام بجهر جهرانب ان در دیوان محشر نا قبول و غیر معتبر دانند و چون وقت
سلام آید حضرت خاتم النبیین و بضمه الطاهرین و سیر انبیا و اوصیا و ملائکه صلوات الله علیهم اجمعین را در زمین
خصوصا حاضر ساخته بدیده تصور متقرر است سلام نماید بعد از ان چون از سدره خروج بجبار تی که در شرع مبین گفته بر زبان
رانده قصد خروج نمود نماز را تمام داند و در جمع این احوال و اعمال دلش در آتش خوف و تقوی کریان و چشم معاصی
کریان بنم و در فقیه مروی است که گریه بجنبه از بهشت و خرخ از افضل اعمالست و در نماز و هم در ان کتاب
شریف آمده که مضمون این بود از حضرت صادق ع پرسید که کسی اکر در نماز ورا حرس چشمش بگریه دلکه لا اشکه
بگریه جنابت ان حضرت فرمودند که قرة عینی لله یعنی روشنی چشم است بخدا قسم دیکران خیال فرمودند
اذا کان لله فاذکر فی عبد یعنی هرکاه اینی لله روی دهد در ان مرایا کنی و در تهذیب الاخبار از سعد بن سعد
فروش که نوعی از قماش لک روایت نمود که کفت بحضرت ابو عبد الله ع کفتم ابیاکی الرجل فی الصلوة یعنی
آیا جایز است که کسی در نماز چشمش بگریه دارد فرمودند که نخ نخ و لو مثل رأس الذباب یعنی مکروهست
و اکر چه بقدر بر مکس اشک بر آید بوشیده نیست که بنده حقیر بسیار تقصیر را بکرتبی کاه چشم از علم
بگریتی کاه چشم از خفاست و همیشه با تضرع و زاری بخون دل کریه در عظمت و سطوت جبار ی نمود
اکر کسی خنکه باید بعین اعتبار نکاه نماید و دل چشم بشبه عمر ها در پیمود دنیا نشه و لحظه سر عالم بالا
و سرادقات کبریا فرماید غبار هستی خود را در ان درکاه بیند که چه مقدار است و قطره و خصوصش

دران دریا مُرده نماید که در شمار است حاجت نمای خود را با این حقارت مالک الملکی چنان بیاد دارد و فرمانهای
خویش را با این ناتوانی بجبّاری بقهّاری در پیش نظر گذارد که به وصیت از خود بیخبر و مدهوش هرچه جز خوابیت
از خاطر محو و فراموش خاهرش نظم نمازی شفان باشد همه مستی بیهوشی مصورش غیب از خود و گر از عالم گیرش
قیامت رشاکه ز رجان قعود افاقه کرد از ا؟ زدان فریاد از دست خفتعقیب خاموشش؟ مکافاتش انکه گنجاند دران منبع جهان؟
تباهش انکه طاعت فزون زرع خفی پوشش؟ مدان دا کردنش باشد، بوحی کم زنش؟ ردان ان بهدر راه جنان خلده ترش؟
طرب بنده که زان صعبر باشم که بیداری؟ نه این کارست تنها رست پیدا بد کی کوشش؟ زنیت روی هر آینه روشن بلم انبغه
که بگذارد بدانودیده نازنین سوی نمی پوشی؟ مرآت صورخوانی این حالت دیصدانی معانی انیق لذت طاعات
وعبادات برگزیده خدا نبی حضرت اشرف بنور صدوائمه طاهرین هری ۱۴ وخاصان ان بلغه که با بخردان
راه ورسم بنده که مدان سوبتی بنده که از ان بن باید آموخت وچراغ دل زنده که سلا از نور هدایت
ان بن باید افروخت ودر عده الداعی از عایشه روایت کنه که رسول خدا که با فهم حدیث میکنه
وبا او حدیث میکنه چون وقت نماز میشد ویرا چنان دست میداد که گویا ما او نمی شناخت وبا او آشنا
نباخیم ونیز دران کتاب مذکوراست که چون خطاب امیرالمؤمنین ۴ چون شروع در وضو میکنه
چهره کلکونش از خوف الهی دیگرگون میگردید وهم چنین مذکوراست که چون ان حضرت سلا
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض بزبان مبارکش میگذشت رنگ رخ زرخورشید لاریش
متغیر میگشت ومنقول که وقت نماز رنگ مبارکش زرد میشد ومفرمود که وقت کدامین
لانتر آمدند انم که ایشان چگونه خاهم کرد لله ونیز مرویست که در حرکه وقت که دلهای ابطال
رجال از اشتیاق نزاحت وجدال در کذلله وعقب سهام خون آشام می لغزید مقاومت
فرجام هرطرف در پرواز لهو چون وقت نماز میشد فرشی دریان دو صف انداخته وان حضرت
بدان نماز می پرداخته ونیز اعدا متواتر می آمد ودر حوالی مصلای ان جناب تیغها می انداخت وچنان
متفرق میشد که لهو که اصلا ازان پروا نمی نمود واز خضوع وخشوع که در انحنت سر بسجود فرود میگذاشت

دمشهور است که کاهی در معرکه جهادی تیری از کمان کج نهادی برتن مبارک ان هدف ملا و مخزن نبوت همچنان دران
ماند و برآوردن ان محتاج کشافتی ان عضو شریف بود و چون احوال حضرت مفید انشد که در سجده کاه جانان
سی نماز از غایت انهماری که دارد متاثر از الم جسمانی متاثر نمیکردد بدین حد نمیبود دند تا وقتی که ان حضرت بنماز
اشتغال مینمودند ان عضو را میکشادند و ان مکان نمیکردند و ان حضرت خبردار نمیکردیدند و در ارشاد
القلوب منقول است که ان قبلکاه عالمیان چون سجده سکر میکرد از غلبه بیهوشی میشد و هم در ان کتاب
در عمدة الدر عن مذکور است که نضبه مصطفی و مابوی جکر همسرای زهرا و تقوی حضرت خیرالنساء علیها السلام
نیز در نماز از شدت خوف الهی از حالت طبیعی بیرون رفته نقش تمثال نمیشد و هم در عمدة
از آب دیده نمیکشن آوای و سنن حضرت لا و خشوع ذکر نموده که چون از نماز فارغ میشد رنکش از خجلت
مبارکش متغیر میکشت و سبب انرا پرسیدند فرموده که حق علی من اراد ان یدخل علی ذی العرش
ان یتغیر لونه خاصل معنی انکه لازم است بر کسی که بخواهد بر پادشاه عالم و عالمیان رفتن و نکند که رنکش متغیر کردد
و هم ازان لام و هام عن نقت کرده که چون نماز می کزاردی اعضای وجوارحش میلرزید و در تمنای الله خشیته
از سر چشمه زلال شرایع و احکام حضرت ابا عبد الله ع از مخزون شریف منقول که حضرت ع ان زمستی ع
چون نماز می کزارد رنکش متغیر میکردید و چون بسجده میکرد و سر بر سجده ات عروق ازادی چکیده
و دکتر سای حضال حدیث طویل از جهان مناقب و مفاخر حضرت لام محمد باقر ع مروی است
که بعضی از قصایل و الطوار و الدر برکوار حضرت مذکور خته در شرح سمه در کیفیت عبادات ان حضرت
پرداخته است و از ان جمله این مضمون است که ان حضرت چون نماز می کزارد رنکش متغیر میکردید و اندامش
در نماز مثل اسیران بسته و ذلیل بود در پیشکاه جلیل اعضایش از ترس خدای عزوجل میلرزید
و نماز میکذارد و چون نماز وداع کرده که اعضایش ان بشه که دیکر هرکز نماز نخواهد کرد در
در نماز ردا از یکدوش مبارکش افتاد از ارادت نکذاشت از نماز فارغ شد بعضی از اصحاب ازان سئوال
کردند فرمود که میترسم که در پیش که بدیدار سکه مقبول نمیشوم و از بنده بازکیرد انچه بدل او بخشیده

ای اصل

ای اصل بنده کان بمقر بر آمی و دل زنده کان رسوم اگاهی بان روشن طریق بنده کی را ملی منبعه بان ادا
و آداب بخدمت و لنعمت خفه قیام منفرمه اند شرم با نچه دان قرر کارت بنده کی مدان را که در چنین وقتی
باید خفه سو همه تن دل و جان ساز ند و به بنده کی خالق الس و جان پرداز ند دل شان مشمولا در سر باغ
و تن شان و سر شان پیوسته در سودای بازار و دکان هوش شان در تفرا دسیم و زر و کوش شان بر فریاد کاد
و خر باطن شان بکبال خرمنت و تخم خاطر شان سر کار کاد و تخم آتش حرص شان در خرمن عمر نوخشی کشت
و رشته اب شان در کیسه طمع دختن دکر شان قرین رزقت و شید و فکر شان هم نشین عمر و زید
کنده شان دایم در بهبی و لب ریدنست و سر انگشتان پیوسته در نیشت و پهلو خاریدن کاهی بار نیش
و بردست خود در بازی اند و زمانی در عطف دامن و زره در کریبان سازی بنده مسکین سراپا نیاز
در پیش خداوند خفه کمتر از ایاز باشد که روزی در پیش سلطان محمود افتاده عقل کوش هوش
ایکی بلکه از ش بنده کی وی داده بقهر از قفا کردمی و زمان موزه او بوده در ابنوقت نشستی
در پای او زد از ادبی که دانست از جای خفه اصلا حرکت نکند و الم ان مش سخت بار آورد کو ید
هفت بار نبش کردم و هم چنان و ندان بر جگر فشرد تا آخر طاقتش طاق کشته بیرون آمده
و انرا انداخته موزه ران میزد و می گفت از شومی تو در خدمت و لنعمت خوجه ادبی کردم
و مقصر کردیدم هرگاه در خدمت مخلوقی که از آن بلیدی کنده آفریده شده انقدر پاس ادب دارند
غایت حرمت و بی پروائی و نهایت خیره کی دیده نیست که کسی در خدمت ملک ایملک چنین در دولت
شاهان عالم از خط عطای او نمی و هستی کی ثبات در پیش لقای وی دمیت ادب خفه نگاه ندارد
و از خدمتکه بیرون کذارد و هر عضوش بجای رود و هر کفش بسوی رود و دست قابش هردم
در حرکت پیدا باشد و چشم ابروی هر لحظه در اشارا و ایما باشد کو ید کی از مراعات ان ادب
عبهبت هرگز یکس از خود نمیرانند که مبادا عادت و ان حرکت در نماز نیز از او صادر کردد و در لاکه
شیخ صدوق حکایت مذکور است که خاصی مضمون ان انی است که وقتی ذوالنون از خانه شد

فارغ شده و از رانجی روانه گشت و در اثنای راه با خود و سپاه خود بر شیخی گذشت که نماز میکند او را بر سر دوراهه
از نماز فارغ گردید انگاه او خطاب بمنهه گفت چونست که از انی لشکر و حشم که دیدی خائف و هراسان نگشتی
شیخ گفت با کسی در نزاع جات بهم که لشکرش از لشکر تو بیش بود و در سلطنت است و قوت او از تو عالی تر دیدم
او اگر روی سوی تو می نهاد حجاب خوف از جانب او نمی یافتم خدا تعالی گفت رغبت میکنی
که با تو آید و بعضی امور مرا باری نماید گفت آری اگر ضامن شوی بر من چهار خصلت را یعنی که زوال
نداشته بود و جوانی که پیری در ان نبود و صحتی که مماری در ان نبود و زندگانی که مرگ در ان نباشد ذوالنون
گفت که ام مخلوق بر انها قادر است شیخ گفت با کسی هستم که بر انها قادر است مالک انها و گفت
یعنی ان خصال تو نیز همه در قبضه تملک او نیند محسد مردان همه وقت حسدان با دردمند کی چنین
نمنهه و راه دین سوی این رسم و آئین بمنهه و خدمتان ملک کریم رو که تتبع این سوی بدرد و طریق
دیگر و ان این سوی نپرو و این سوه عمیق بلا لهو و همه جا قدم بر قدم ایشان کن لله و چون نکند اردن چنین
عبادتی مؤید و ادراک چنین سعادتی مستعد گردیدیم باید که بان بنازند و ان خدمت سوی بجیب
و غرور نفس عابد نبود و کمان نفس نه بلکه سزاوار آنست که منذر گفته سر با عجز و انکسار
ما عبدناک حق عبادتک گفته با کمال اهتمام نمنهه خود را در ان مقصر دانند و بدیده راست دل
و زبان پیوسته خاک مذلت و مسکنت بر سر نفس متعجب و مدعی خویش افشاند و در اثبات القلوب
مذکور است که گویند از حضرت رسول افریدگار منزه جل جلاله والذین ما توا قلوبهم وجلة
که در سوره مؤمنون است سئوال نمنهه حاصل سئوال انکه مرا دار کسی که با مخلوقم ممدوح
گردیده است لیکن که نماز میکند و روزی سراب می آشامد در جائیکه از خداوند خود خائف
ان حضرت فرمنهه ولیکن مرد نیست که نماز میکند لله و صدقه میدهد و با وجهانی میرسد که مرا
از او مقبول نیست و چگونه بنده در گذارش این وظایف نباشد که در جنه در حسن عمل و در حفظ ان
از رعب و خلل کوشیده باشد مملکت که عیبی خفی و نقصی دقیق در ان واقع و پوشیده باشد بدان آب

رواب وستوجب برزنش وعقاب کرد وچنانکه از خبر مخاطب جعفری، تورا ست که اذا کبرت فا
ستغفرها بین العلا والثری دون کبریائه فان الله اذا اطلع علی قلب العبد وهو
یکبر وا فی قلبه عارض عن حقیقة تکبره قال یا کاذب انخلع عنی وعزتی وجلالی لاحی منک
حلاوة وکری ولا حجبنک عن قربی والمادة عنا جاتی حاصل معنی انکه چون الله اکبر
برزبان رانی باید که هرموجودیرا که درمیان آسمان وزمینی است درپیش بزرگی او کوچک وحقیر دانی
چه بسیار ست که خدای تعالی چون بردل بنده درحالتی که تکبیر میگوید نظر اندازد ودردل او چیزی که منافی حقیقت
تکبیر باشد گوید ای دروغ زن، با خدعه مکن سوگند بعزت وجلال خود که هرآینه از حلاوت ذکر خود
محرومت میدارم وهرآینه از قرب خود وگفتن راز دل با تو مناجات البته محجوب ممنوع است
میگویند مجلد مرد آزاده داند که از مشتی خاکزاده چه خدمت که ان حضرت سزاوار باشد وضعف خود
بجناب ما للتراب ورب الارباب که باید ما بستگان سلاسل عبودیت وبندگان درمانده که چه دست تا توانیم
گفته که در جیب اینها وا باید پس ان به از در عجز وخاکساری در آمده همان سوگنده ان
درگاه سازیم وبدستاری کمند نگاه عجز از دیوار بلند ناز بگذاریم خود در ابتهاج رضای الهی اندازیم
چه طاعت آید از این بنده عاجز نهاد تو هیچ نکاهی کم نکنیم آی بیاتو خفی نماند که انچه مذکور
شد از خضوع وخشوع قلب وتوجه باطن در نماز بمنزله روحست در بدن ونماز بی ان قالبیست
بیجان ولیکن تحصیل این نه سهل وآسان بلکه در کمال صعوبت ودشواری است نماز چنین نه کار
هرکسی ودشواری نیست نه شکار هرکسی است انصاف این اوصاف واحوال وار استی
عروس نماز بهر هفت این خصال مرجی دلرا طبع بادب وحجاب ره نفس بدمست دنیا طلب
چاشنی، توزع بال دتفرقه خاطر نمیشود، فکرهای کون، کون دنیای دون کج نهاد مرتب نمی آید
تا شرای دل از آمد ورفت اندیشه ای، بطل خالی نمیشود وتا پوسیدن در ودخت چشم
از همه سو در راه دخول تند باد هوا نمیگردد وچراغ حضور قلب بی باس نمیکردد ولذا نشسته گرده اید

حبّ دنیا را بدرخت و فکرها و خیالهای پادرهوا و سرانفرای اندیشه بر کشکان که بر آن جمع میشوند و از دحام مینمایند و کسی
که در پای آن درخت نشسته با خود فکری و ذکری داشته همه از خویش و خویش اینها بفکر خفه نمیتواند بیرون آمد و از چند
اینها را اندیشه باز می آیند و هجوم مینمایند و تا آن درخت بر پاست اینها همگی همه بر جاست و اصل این شجره خانه
تن محبت دنیای پرمحنت و دل هست از فکر در سرها و اندیشه های باطل آن نتوان رست پس بنده که خواهد
خود را از آن ها فارغ ساخته بحضور قلب و خاطر جمع به بندگی معبود خود پردازد باید که بقوت ایمان با هتمام تمام بیخ
هر فکر و بن هر اندیشه مآل این درخت را از پا درآورد و نیز تمثیل بعضها از محبت دنیا را بسر کین و سایر فضلات
که در خانه دل ریخته و فکرها و اندیشه ها بمکسها که بر آن جمع میشوند بلکه از آن تکون میکردند تا اثری از آن سرگین
بر جا هست از جوش آن مکسان در سرای باطن غوغا هست پس بنده را چاره آنست که بمداومت یاد و تفکر و تعقل و تصور
و تأمل در عواقب امور محبت باطل سوا از آن سرگین و کثافت رفته پاک گردانند تا از غوغای آن مکسان
رشته نظام دل و حضور قلب فرمان خداوند خود را بتقدیم رسانند و نیز تمثیل میتوان کرد سرگین محبت دنیا سوا
بچراغ تأمل و فکرها و خیالهای بکشتن که بروشنائی آن می آیند و گرد آن از دحام مینمایند تا آن چراغ
هست از کرمکها ایمن نتوان نشست و کسی که خاطر جمع سوا از اینها رهاند و بحضور بنده که خاطر جمع و حضور
قلب بهم رساند باید که بدم گرم داغطان شبهات و نفس سرد نفس پشه های آن چراغ را خاموش نکنند
افکار را در خانه دل فرو نشاند و حضرت معبود بی نیاز و خداوند بنده نواز آتش ایمان که از خرمن
و آزگاه مؤمنین سوا از قدیم الایام در دو دمان منطفی ساخته در سلوک طریق بنده که چراغ
حضور قلب میکند را بروغن عنایت هدایت خویش روشن گردانا بمحمد صلی الله علیه و آله الاطهار

مجلس سیم

در بیان عقوبت آن بر خداوندان شور مخمر و شورنیت که اشارت بنده
با خداوند غوغا بطلب دنیا نیت حضور نماز که بیان وسیله شب و روز افتتاح بار بارگاه حضرت
او بار یافته بخدمت عهد بنده که نمی ماند و مطالب حق را خویش و اولی واسطه احدی نامش فهم دران حضرت
نمی رسد از جمله آن درگاه عالم پناه فرستاده را رسد بارگاه این وسیله متصوف

حرامی است

طریق سعود دکرد اهیده رابان درگاه چه اشنائی دارد ان حضرت بچه امید کام مرادی خاهد بجوخاک برسر انبری
که چهره اش مونسه ازغبران درابروی کرامت بزنگیرد داری رجال سیزه بختی که مسّ مولده لوح جبهه اش ازسجده اندرگاه
نفس سعادت پذیرد سری که ازربقه بنده کی خداوند خود سرکشی نماید سیاه روی که بصیقل زینی شی ان آستان
زنگ عصیان ازخود نزداید نزوابد با ثمر نخل قدی که درریاض عبادت بنده کی حق طریق انبیا کی پیوید و بهر
صدف کفی که ازابر عطا بارکرم آلهی سرمایه تو انگری بجوید پژمرده غنچه دلی که صبح شام ازنیم جانفزای دل
کشای یاد خدای نخندد و بی صفا آب روانی که روزمنت برهمکی ولاله پشیم او نغلطد وخونه نخشانه که سیماب بدو
جوهر کیفیت سحرخیزی وکلربزان سجداتردد کانه صبح میجویند بچه دل خوش سراز بالین سرمیدارند وجان سخنانه
که روزها ازجویبار اوقات صلوات ان جنابلند تر بنده کی نموده نمینوشه چکونه انرا زنده کی می شمارند پیکرانه
که ازسهر شانه زنده کی تحصیل توشه بنده کی نموده انرا درسفرخطرمرک چه خاهد کوشرکشانه که کردن جانان
بطوق فرمان خجابت لک الّتراب نهاده اند بچه رو درصف بنده کان سرنوانند برآورد سبحانک الله بجه
نسبت تارک الصلوه بدبخت که تمام عمر چراغ هستی روغن احسان خداوندی روزی رسان برکرده و بغیر
ازستوانش سقف پایان حضرت اوپرورده وصل خرج انفاسش ازبکیه فضل وعطای اوست وبکارکرمی جوارس
وفوانیش بحول وقوت انهای اودرفتار پایش بدستکیری یاری اوست وکردار دستش بپای جوی مردکاری
اوصدف کوهرستوای زرسحاب کرم واندوخته وفتیل دیده اش چراغ بینائی دست فزونی اورا
فروخته درروضه یاری دردش ازشفاخانه عنایت اوست وهنکام پرسش چشم امیدش بردست
رعایت اوعبارت ملال اکرچهره احوالش نشیند جزبآبشن مرحمت اونشوید خارکزندی اکربردل داشتش
خلد غیرسوزن دلجوی اوبرنیاورد مجلدرهرجائی ازاحوال با جانت حضرت اومنتخب ودرهیچ امری
ازامور کلیه وجزئیه ازاوکریزی نداشته ومع هذا درطریق بنده کیش بدبلوکی وناخوشی وازفرمان وی تمرد
وکردنکشی ننماید ونفس بدطینت دیوسیرشت درسجود حضرت معبود طریق ابلیس ملعون مردود نپوید
نداند ونمیداند که ازترک این تذلل وخاک ری خوشا بحال نجات وخواری خاهرکشد وبطوق لعنت ابدی کرفتار

ظاهر گردید اعظم ای رزره بنده کحق رضه بیرون ۵ رخ تافته ازدرخدا بیرون ۶ از انکه تکاثر کنان آزاین لعنت ۷ ابلیس بزرگ
سجده شد ملعون ۸ حضرت خداوند عالم در سوره شریفه مریم در حق تارکان صلات و تابعان شهوات فرموده
کما ضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیّا حاصل معنی انکه ترک کردند نماز را و پیروی
نمودند خواهشهای از روی نفس را غیر از محرمات چون سزای خسر و امثال ان پس زود باشد که برسند بجزای
گمراهی خود از ابن عباس روایت منقولست که غی وادیست در جهنم آتش ان تندتر و عذاب ان سخت تر که بتارکان
و متابعون شهوتها را بان برند و در جامع الاخبار مذکور است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله اصل
عماد الدین فمن ترکها فقد هدم الدین والویل وادٍ فی جهنم کما قال الله تبارک وتعالی
فی سورة ادایت فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون غیر نماز نخواندن و نیت پس کسی که ترک
نماز خود نموده دانسته پس تحقیق که دین خود را خراب کرده و کسی که ترک کرد اوقات نماز را غیر از وقتی که زنده
و اهل و نیت باشد و ویل وادیست در جهنم چنانکه خدای تعالی در سوره ادایت فرموده پس ویل مر نمازگزار
نیست که ان از نمازهای خود فراموش کننده گانند می تواند بود که عبارت کما قال الله و الملائکة والویل وادٍ فی
جهنم سر عبارت مصنف جامع الاخبار بشمر بهر تقدیر مراد در آیه کفته اند منافقانند که در گذاردن نماز امید
ثواب و باز گذاردن بیم عقاب ندارند و از این باستثناء دوازان غسل میت نهند وقت ان می گذرد الله
و حدیث موسی که سابقا مذکور شد که ان حضرت شخصی را دید که در غروب آفتاب نماز می گذارد فرمود که تلک
الصلوة المنافقین مؤید اینمعنیست که بعضی گفته اند که مراد کسانی اند که نماز را در وقتش نمی گذارند در رکوع و سجود
اطمینان تمام نمی کنند و حدیثست که یونس ابن عبد از حضرت ابی عبد الله ع پرسید که هی من وسوسة الشیطان
مراد انیست که از وسوسه شیطان در نماز سهو کنند فرمود که لا کل احد یصیبه هذا ولکن یغفلها ویلاعب
ان یصلیها فی اول وقتها یعنی مراد انیست در همه کس انی سهو میباشد ولیکن مراد انیست که از نماز
غافل شود در اول وقت گذاردن و نیز در جامع الاخبار از ابو ذر غفاری مروی منحصر بمنی است که کسی که ترک
نماز کرده دانسته کرده در گذاردن ان امید ثواب و در نگذاردن ان بیم عقاب نداشته باشد پس باک ندارم

که یهودی

که بهودی میرد، یا نصرانی، یا مجوسی بعیر کافر است و نیز از آن سید ابرار صد حدیثی روایت کرده که محصل آن این است
که روز قیامت شقی بیرون آید از جهنم عنقی که سرش و آسمان هفتم بالا شده و دمش تا تحت الثری رسیده و دهانش
از مشرق تا مغرب تفه پس گوید کی است آنکسی که با خدا و رسول او محاربه کرده بعد از آن جبرئیل ع فرود و گوید عنق
گرامی خاهی گوید هیچ کس ترک کننده نماز و منع کننده زکوة و خورنده ربا و اشامنده شراب و قومی را
که در مسجد سخن دنیا گویند و نیز از آن سرور نفس محمد که من اعان تارک الصلوة بلقمة او کوزة فکانما
قتل سبعین نبیا اولهم ادم و اخرهم محمد صلی الله علیه و اله یعنی کسیکه یاری تارک الصلوة نماید بلقمه
خورشی و یا جرعه چنان است که کشته باشد هفتاد پیغمبر را که اول ایشان ادم بشد و آخر ایشان محمد صلی الله علیه و اله
و هم در آن کتاب از ابو الاحباب منقولست که من ترک صلوته حتی یقوم من غیر علة فقد حبط
علة یعنی کسیکه ترک کند نماز را و واگذارد نماز را و فوت شود بیماری پس بتحقیق که عمل او بعیر خنثی باطل
و از درجه اعتبار ساقط میگردد و بعد از آن فرمود بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة یعنی میانه بنده و میانه
کفر ترک نماز است که چون ترک نماز کرده میشود کافر و در کتاب عقاب الاعمال از همان برگزیده چنین صلعم
بهمین عبارت مرویست که ما بین المسلم بین ان یکفر الا ان یترک الصلوة الفریضة متعمدا و بیانها
بهما فلا یصلیها یعنی میان مسلمان و میان آنکه کافر شود غیر آنکه ترک نماز واجبی خود را و انشته باشد
و سهل انگاری نماید و نماز را نگذارد و در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه مذکورست که از امام همام
حضرت امام جعفر ع پرسیدند که وجه این چیست که زنا کننده را کافر نمی خانند و تارک الصلوة را کافر میخوانند
جواب فرمود که حاصل آن این است که مرتکب زنا و امثال آن از غلبه شهوت و لذت که در آن پیابد
از کثرت آن منیابد و ترک الصلوة از روی عمد چنین داعی بر ترک نماز نیست غیر استخفاف بآن یعنی سهل
انگاشتن و از ترک آن باک و غم نداشتن و در آن منظور نیست ادراک لذت نفسانی و هرگاه لذتی نباشد
استخفاف کفر است و مرویست که تارک الصلوة ملعون است در توراة و ملعون است در انجیل
و ملعون است در زبور و ملعون است در قرآن و نیز در خبر است که تارک الصلوة از روی عمد منیابد در جهنم

هشتاد سال او آورده اند که هر که نماز را از وقت بگذراند تا بعد ترک کند او را چهار عقوبت رسد اول آنکه بزرگترین کار ها
از خود ارزده سازد بغیر خدای سوم شقی ترین خلق شود کند بغیر اساس سوم بهترین چیزها را بفروشد بغیر بهتر
چهارم بدترین جاها را بخرد یعنی هر زن را و قطع نظر از این اخبار و آیات زهره شکاف تارک الصلوة را همین خسارت بس
که از این همه فضل و ثواب بیرون از حد و حساب که در نماز است و شمه از آن مرقوم است محروم خواهد بود و قطع نظر از این
بر چگونه زنده که میکند و از حیات خود لذت میبرد بد بخت و بد آوری که با خداوند خود یکرو دل کرده و در ثنای او را کل
بد طینتی بر روی خود برآورده صبح و شام از خوان انعامش نعمت میخورد که می خندد و از روزنه از دیده رحمتش نظر انداخته
و ایمنند از شر باران حوادث لا نشان مانی و بنا هی و نه از شداید نوایب دور آتش محصص و گریزگاهی اگر در دنیا داشته
باشد که گوید و اگر حاجتی خواهد از او زکه جوید اگر سخنی پیش آید احوالش چیست و اگر مشکلی روی نماید حلالش کیست خصوص آنکه
تارک الصلوة ملعون را احوال در دنیا و عقبی هر دو تباه و زبون و خانه اش در هر دو سرا خراب و سرنگون است
و ضایع عرض عن ذکر الله فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی چون خوش زنده آن که نه دل او
نور بود چون زنده بود آنکه در یاد تو بیهوش شد

مجلس چهلم در بیان نمازها

که ان نیز از اشرف
مصارف عمر گرامی و در جهان سیر ما به سعادت و رستگاری است حضرت قاضی خوارزمی صبی علیه در سورهٔ مبارکه
معارج در مقام مدح نماز گذاران فرموده که الذین هم علی صلواتهم دائمون یعنی آن کسانکه این نماز خود را ادا
کننده گانند و مواظبت نمایند گانند بعد از چند آیه دیگر فرموده والذین هم علی صلواتهم یحافظون اولئک فی جنات
مکرمون یعنی آنکه بر نماز خود می محافظت مینمایند و ادا باوان و شروط میکنند ایشان یعنی آن کروه یعنی آن کسانکه بای صفات
و این آیات مذکوراست موصوفند در بوستانها یعنی روضه های بهشت گرامی مینده گانند و در آثار ائمه اطهار ما
وارد است که آیه اولی در نافله است و آیه دویم فریضه و از بعد آخر و جهان مفاخر حضرت امام محمد باقر
منقولست که ان العبد لیرفع له من صلوته نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها فلا یرفع له الا ما اقبل منها
بقلبه و انما امروا بالنوافل لیتم لهم بها ما نقصوا من الفریضة حاصل آنکه از نماز بنده گاه باشد که نصف
بدرجه قبول رسد و گاه باشد که سه یک یا چهار یک یا پنج یک آن مقبول گهی پس مقبول نمیشود بلکه بر گردانیده میشود بر آنچه بدل اقبال

بان نموده متوجه ان گردیده از نماز و برای همین بنده گان مامور بکذاردن نافله ها شده اند که تمام شود برای ان فرایض یا نبی نوافل
را نقص کرده اند از نماز و اجبی و مراد از عدم قبول نه انی است و مجبری نیست و بان بری الذمه نمیشود بلکه مراد این است
که ثواب به که بکذارد او عده شده تمام یا بعضی ازان مرتب نمیکردد و علی الله خلاف وانیقدم تفصیل ان انی است و نظر این حدیث
شریف است حدیثی که از قدوه عباد حضرت سجاد ع ما ثور و مجملی ازان مذکور شد و مفصل ان انکه ابو حمزه ثمالی روایت
نموده که ان حضرت را دیدم که نماز میکرد پس ردا از دوش مبارکش افتاد ان را راست نکرد تا فارغ شد پس از سبب سئوال
نمودم فرمود که سبب راست نکردن ردا چه بود فرمود وبحک ایدی یدی من کنت ان العبد لا یقبل
منه الصلوة الا ما اقبل فیها یعنی آیا میدانی که در پیش که بودم مراد انکه در خدمت خداوند بودم که هرکز راست
کردن عبا یا ردا بدو بدرستکه بنده مقبول نمیشود نمازی مکر انچه اقبال کرده باشد در ان یعنی بدل متوجه ان کردد
باشد گفتم جعلت فداک هلکنا یعنی فدای تو کردم بنابرانی ما هلاک شدیم یعنی بسیاری نخواهیم بود فرمود که
کلا ان الله دلک بالنوافل یعنی نه چنین است بدرستکه خدای تعالی تمام میکند از نمازهای نافله و در فقیه از حضرت
امام همام و اشرف کلام ابی عبد الله ع منقولست که ایاکم والکسل ان ربکم رحیم یشکر القلیل ان الرجل
لیصلی رکعتین تطوعا یرید بهما وجه الله تعالی فیهما فیدخله الله بهما الجنة حاصل معنی ایکه بر حذر کنید
از کاهلی بدرستکه خداوند شما رحیم است خوشنود میکردد بانذک عبادتی و بدرستکه کسی هرانیه دو رکعت نماز
بکذارد بقصد رضای خدای تعالی داخل میکند او را خدای تعالی بان دو رکعت نماز به بهشت از ثواب الله عال
از اشرف امالی مفید و پسندیده مؤید المنن حضرت امام حسن ع که صلوة النوافل قربان کل مؤمن یعنی
نمازهای نافله سبب قرب هر مومنیست کتب بسیاری و در کتاب شریف کافی فقیه مذکور است که تحری
نمازهای نافله سبب قرب هر مومنیست کتب بسیاری و در کتاب شریف کافی فقیه مذکور است که تحری
بنبوت دی طریقی برای حضرت رسول خدا صلعم آمده گفت دعا کن و طلب کن از خدای تعالی که مرا داخل بهشت
کرداند ان حضرت فرمود که اعنی بکثرة السجود مراد انکه مرا دعا میکنم تو نیز یاری کن مرا در دعا
به بسیاری سجده بسبب نماز و همذا بشنج صدوق رحمه الله ربیع میرسد و در باب فضل صلوة و کثرة و تغیر از
نماز سجده فرمود و همانا برای انی است که سجود اعظم ارکان نماز است و تذلل در ان بیشتر است و مراد از کثرت ان

ظاهر است که نمازهای سنتی نیز بر واجبها افزوده شود پس اگر مراد همین نمازهای واجب متعارف باشد مقصود آن بود که گوید از رغبتی بنافلة الصلوة
و این هم ظاهر است و نیز مؤید این است حدیث شریف صلوة الصلوة خیر موضوع فمن شاء استقل و من
شاء استکثر یعنی نماز خیر عظیم است که حضرت شارع قرار داده پس بهترین عباد آنست که در شرع متورع نسبت بدان هر که
خواهد آن را کم گذارد و هر که خواهد بیشتر گذارد یعنی در کم گذاردن آن بر وزن جزی و عقابی نخواهد بود و در بسیار
گذاردن آن ادراک ثواب بیشتر خواهد نمود و شک نیست که نمازهائی که در آن کمی و زیادتی رود و آنکس در آن مختار باشد
غیر نماز سنتی نمیتواند بود و ممکنست که مراد از تقلیل نماز اکتفا بصورت موظف باشد مثلا و از اکثیر سنتها نیز
بر آن افزوده مجملا از آنچه گفته اخبار و آثار در ترغیب نمازهای مستحبه وارد گردیده و قطع نظر از آنکه نوافل
ابواب قرب بنده بسوی خدا و جبر نقصان فرایض میباشد از بنده چه میگذرد و خوش آینده است که عطش شوق
بنده کمتر بزلال فرایض تسکین نیافته آن مئونت نوافل را نیز متحمل و جهت تهیه ماء وراک فضل
و ثواب را بر گردن خاطر آزرده چه این شیوه از غلبه شوق در بنده کیست و محض ابقاء ذمه و امتثال
امر سبحانی و رهانیدن خود از عذاب مؤاخذه آن جهان دست خود را نهد بنده که بدون توفیق اتمام این
امر موفق گشته گوی امید دولت از میدان فرصت رباید و بندگان کاهل هوسها نفس غافل را بقوت شوق کامل
از خود گسسته مردانه در سلوک این طریق جانبکی نماید در نمازهای سنتی بدانکه آنچه ذکر شد برای آنست که دقت
و کذارنده این امر اقب اتفاق حسنه باید دانست که محصوص دقت نیست و ادراک ثوابی که از آن توقع
متوان نمود و ذکر فضل و ثواب دو امر دیگر است و آداب نماز وظیفه خامه سخن طراز است چه مقام
این کتب غیر از کتب اعمال و دعوات است لیکن برای آنکه طریق معرفت آنها را بر طالبان حسب شعور
نزدیک سازد در هر مقام بذکر مجملی مؤاخذی نیز از آن می پردازد در نماز نوافل در نوافل موقته و متعلقات
آنها و از آن جمله نوافل یومیه است که بنا بر اقوال مشهوره واجب مؤکده در کیفیت آنها و عدد و مرا در رکعات
فرایض یومیه است که سی و چهار بانضمام هفده رکعت فرایض میشود پنجاه و یک رکعت بشرحی که مرقوم خامه گردد

مؤلف

مؤمن شمرده شده و اهتمام در ان احادیث و اخبار وارد گشته و از ان جمله در کتب معتبره از افضل زیارت سرور ما حسین
علیه السلام منقول است که علامت مؤمن پنج است پنجاه و یکرکعت که اردن در زیارت اربعین کردن و انگشتر
در دست داشتن و جانب راست پای را بر خاک گذاشتن یعنی در سجده سگر بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن یعنی
در نمازهای و حضرت شارع را در اقامت نوافل مبالغه بجا بست که فرموده است که اگر کسی سهو و از ادا نماز
در نیابد باید که قضای ان نماز بجا بیاورد شیخ نرر کوار شیخ طوسی طاب ثراه در تهذیب الاخبار از عبد الله
ابی سنان حدیثی روایت نموده که حاصل ان امنیت که گفت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که مردی بر او از
نمازهای انقدر است که از بسیاری حساب ان نمیداند چگونه کند ان جناب فرمودند که بگذارد تا قضای انها
چندان نشود که از بسیاری ان ندانند که چه قدر نگذارده پس قضای انها کرده خواهد بود بعد از علم خود گفتم قدری برای
مذکور از جهت شک و گرفتاریها فرمودند که اگر شکش از جهت معیت ضروری بود قضای حاجت برادر مؤمن
پس برادر چیزی نیست و اگر بقدر دنیا یعنی بسیار تحصیل مال واجب بود که بجا میاورد پس برادر است قضا
و اگر نه مثلا خانه بود یا خدای خود حبس قطع رحم را که سبک گرفته و سهل شمرده و ضایع گردانیده است رسول خدا
گفتم بدرستیکه قدری بر قضا گمان ندارد و آیا میشود که اعاده نماید یعنی در رد و کثرت مال و وسعت احوال بقدر
احسان که اقتدار مدت که گفتی چهار یک یا بیشتر یا اندک زیاده باشد برای هر مسکینی بجای هر نمازی گفتم که هر
نماز است یعنی چند رکعت است ان نمازی که لازم است در ان مدت از برای هر مسکینی فرمودند که ان هر رکعت
از نمازی که بجا نیاورده بود هر رکعت که روزه که از ده می شود گفتم قدرت بر ان که فرمود مدی بجای هر چهار رکعت
گفتم قدرت بر ان که فرمود می بجا نماز های روز و نماز های شب و مدی بجای نماز های روز و نماز افضل است یعنی فضیلت
قضای مافات ان نوافل از صدقه بهتر است و بر صاحبان طبع لطیف از تامل در این شریف معلوم میشود
که حضرت شارع را در اقامت نوافل مبالغه و تاکید چه مقدار بوده پس بر کسی که از ان چیزی را اهمال
ضرور در کار است حضرت حکیم ممکن و مناسب علتهای درون کافه اهل ایمان را بفضل و منت خود از قبیح
مستی و کاهلی بهبودی و صحت بقبول و فوز خویش را در اک ایجابات مبرا از نقص نوازد بکرامت فاید و دود
رکعت نافله جمعه است که از افضل نوافل یومیه شمرده نه در از غفلتی که در گذاردن ان در نظر نیز قطعات

چنانکه رئیس محدثین صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه بان تصریح نموده و وجه ان را از علل فضل بن شاذان از حضرت امام موسی الرضا ع
شنیده و توضیح فرموده است و شیخ طوسی ره نیز در تهذیب الاحکام از ابو جعفر ع نقل کرده که لا یدع اربع
رکعات بعد المغرب فی السفر و لا فی الحضر و کان لا یدع ثلثة عشر رکعة باللیل فی سفر و لا فی حضر
حاصل انکه و انکه از چهار رکعت بعد از نماز مغرب را در سفر و نه در حضر بجا و پدرم چنین که و انکه از شب سیزده رکعت نماز در
و در سفر و نه در حضر و سیزده رکعت عبارت است از یازده رکعت نماز شب و شفع و وتر و دو رکعت نماز فجر صبح
و اول وقت بنا بر مشهور وقتی فراغ از نماز وتر است و آخر آن بنا بر بعضی از روایات و قول جمعی وقتی که سرخی
سرخی در جانب مشرق و افضل اوقات آن میانه صبح کاذب و صبح صادق است و در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون
خوانده میشود و در رکعت دوم فاتحه و قل هو الله احد بعد از فراغ سنت است که به پهلوی راست رو بقبله خوابیده وضعی
که میت در قبر می خوابانند و دست راست زیر رخسار گذاشته گوید اسئلک بالعزة الله الوقیة
التی لا تضام رکابها و اعتصمت بحبل الله المتین و اعوذ بالله من شر فسقة العرب و العجم و من شر فسقة
الجن و الانس سبحان رب الصباح قالوا الاصباح سبحان رب الصباح قالوا الاصباح منهض ابتدی
شریف انکه دست زدم و تمسک جستم بریسمان محکم الهی و مستمسک شدم بان از شر دشمنان ظاهر و باطن
در دو جا انکه بحضرت متوسل و بجناب او متوسلی گردیدم پناه میگیرم بخدای از شر فاسقان عرب و عجم و زنده
میگیرم بخدای از شر فاسقان پری و آدمی و پاک منزه میدانم از چیها خداوند با مرا نگاشته صبح
ازان برمی ورد و بعد ازان گوید بسم الله وضعت جنبی لله فرضت امری الی الله اطلب حاجتی
من الله توکلت علی الله حسبی الله و نعم الوکیل و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره
امره قد جعل الله لکل شیء قدرا اللهم و من اصبح و حاجته فان حاجتی و رغبتی الیک حاصل یعنی
انکه ابتدا کردم بنام خدا کنم کار خود را بسوی او و رسکه خدا کار ساز بنده کار خود است بهر بخوابگاه خواهد
پهلوی خفتم و بیزمین برای خدا یعنی خفته تذلل در حضرت او دارم کنم و تفقد ارادهٔ شب او بهر تحقیق که کرد ازنده
است خدا برای هر چیزی اندازه که ازان در نگذرد برای معصوم و هر که صبح کند حاجت او بسوی مخلوقیت پس هر رسکه
حاجت من و آرزوی من بسوی تست یعنی دگران امید حاجت روائی از مخلوقان دلنه و من امید تو دارم که حاجتم روا ازانی

ع آیه از سوره آخر عمران بخوانند که عبارتست از کریمه ان فی خلق السموات والارض تا انک لا تخلف المیعاد
مروی است که هر که صلوات فرستد بر محمد و آل محمد صد بار میانه فجر صبح و غدا بغیر میان نافله صبح و فریضه صبح نگاه
دارد حق تعالی روی او را از گرمی آتش دوزخ و هر که گوید صد بار سبحان ربی العظیم و بحمده استغفر الله
ربی و اتوب الیه بنا کند خدای تعالی برای او خانه در بهشت و اگر چهل بار قرائت کند پیامرزد خدای تعالی او را و
هر که سیصد و یکبار قل هو الله احد قرائت کند بنا کند خدای تعالی او را در بهشت خانه و مخفی نماند که ادعیه و اذکاری
که در اینموقف خوانده میشود در کتب اعمال مختلف است آنچه بسمت ذکر رفت مطابق کتاب من لا یحضره الفقیه است
و گفته اند که بجای این صحیفه یعنی پهلو خوابیدن بنحوی که مذکور شد سجده نیز گفته اند و از حضرت امام رضا
علیه السلام منقولست که بهتر در مسجد کوفه نماز شب است که لله و بعد از فراغ بجای صحیفه سجده بمقدار دیگر از نوافل بوده
هشت رکعت است نماز ظهر است و این صلوة الاوابین نامند یعنی نماز بازگشت کنندگان بخدا وقت
ادای این نماز بر مشهور اول زوالست تا وقتی که سایه شاخص که بعد از زوال حادث شود رفته رفته زاید گردد بقدر
دو سبع قامت آن شاخص و بعضی گفته اند که وقت ادای آن بافیت چندانکه وقت فضیلت نماز ظهر تنگ
نشده و الوقت فضیلت عبارتست از آنکه سایه شاخص بقدر بلندی شاخص شود و بیفتد آن بر دایره کامل این
که در رکعت نخستین هفت تکبیر معلومه با ادعیه مقرره اند چنانکه در نمازهای واجب است مبادرت نماید
بعد از تکبیرها استواز فرمود الله احد و فاتحه خانده در رکعت چهارم فاتحه و قل یا ایها الکافرون نماز تمام نماید
و عکس این نیز مرویست که بعد از هر دو رکعت سلام و سه تکبیر مقرره و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام گفته بندی
بخوانند اللهم ان ضعف قوتی و قلت حیلتی و خذلنی الی الخیر نیاصیتی و جعل الایمان
منتهی رضائی و بارک لی فیما رزقتنی و بلغنی برحمتک کل الذی ارجو منک و اجعلی وفدا
و سرورا للمؤمنین و عمد عندک محصل من آنکه ای معبود من بدرستیکه من ضعیفم پس قوت کردان در رضای
خود ضعف مرا و بگیر هوی نفس مرا و بکش بجانب خیر و بگردان ایمان را بمنتهای رضای من یعنی ای که مقصد
اصلی من رضای تست و برکت مرا از آنچه قسمت کرده از برای من و برسان برحمت خود بهمه آنچه امید دارم و بعد از رکعت ششم
اذان ظهر گفته بعد از آن هر رکعت دیگر را گذارد و شیخ طوسی رحمه الله در مصباح بعد از هر رکعت دعای علیه

ذکر نموده و فصل سخن طراز ارجمه تجاوز دعوه ایجاز نیابد پرداخته بدعای مذکوره اکتفا نموده دیگر مهمات رکعت نافله عصر و وقت ادای ان نیابر مشهور بعد از فراغ از نماز ظهر است تا وقتیکه سایه شاخص دو مثل وی چهار سبع بلندی ان نشود و کیفیت ان اینکه هر دو رکعت را تکبیری و سلامی کند لکن در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند بعد ازان دو رکعت تحسین گوید اللهم انک لا الٰه الا انت الحی القیوم العلی العظیم الحلیم الکریم الخالق الرازق المحیی الممیت المبدئ المعید البدیع لک الحمد و لک الحول و لک الکرم و لک الجود و لک الامر و حدک لا شریک لک یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و لم تتخذ صاحبة و لا ولدا صل علی محمد و افعل بی کذا و کذا حاصل مضمون اینکه ای معبود من هر زمانکه نسبت هیچ معبودی برحق غیر تو که زنده و ماموریم بحق دیگر نیست قیام کننده و بلند مرتبه بر زمین و آسمان دریای صاحب کرمی آفریننده روزی دهنده زنده کننده میراننده و از نیستی محض هستی دهنده بعد از فنا دیگر باز بوجود آورنده و بیمثال و نمونه در فن صنع نگارنده تراست سپاس و ترا سزد ثنا تو دانائی فرمان تراست میدانم در خدائی تو شریک ای نیست در ذات ای منزه مبدء کائنی در حاجتهای آنکسی که نزائیده و زائیده نشده و نبوده احدی مثل تو و نگرفته زنی و نه فرزندی رحمت کن بر محمد و آل محمد و خلق من حاجت مرا روا کن و حوائج خود را بموقف عرض آورده و بنجاح انها از درگاه عالم پناه مستحق شاید و در ضمن دعای دیگر نیز در مقام مذکور است جهة رعایت اختصار مذکور نشد و بعد ازان در رکعت دیگر که لکه و بگوید اللهم رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و رب السبع المثانی و القرآن العظیم و رب محمد خاتم النبیین صل علی محمد و آل محمد و اسئلک اسم الاعظم الذی تقوم به السماء و الارض و بیحیی الموتی و ترزق الاحیاء و تفرق بین الجمع و تجمع بین المتفرق و بما احصیت عددا و المال و الاجال و وزن الجبال و کیل البحار اسئلک یا من هو کذلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا ایذعا راوی نجاح میگوید در این جهة که طلب حوائج مبرکت ان با نجاح مقرون میگردید و مخصوص این بیت که ای معبودی که خداوند هفت آسمان و هفت زمین و انچه در میان انهاست و خداوند تخت عظیم و پادشاهی

کرانش بقدرت بخشش بکرانست

خداوند

خداوند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و غرائیل و خداوند سورهٔ فاتحه و قرآن عظیم و خداوند محمد صلعم که آخرین پیغمبران
رسد رحمت بر محمد و آل محمد و درخاست میکنم از تو بنام بزرگترین که بر پاست از آسمان و زمین بمنقیم میکردانی
بان آسمان و زمین سوبان زنده میکنی مرده کان و روز سیه ی زنده کان سو و پراکنده میکنی میان جماعت
و جمع میکنی میان پراکنده کان و بان شمرده عدد ریگها سو و عدد قطرها سو و وزن کوهها و پیمانه دریاها سو
و درخاست میکنم از تو ای آنکسی که چنین که رحمت کنی بر محمد و آل محمد و برآوری فلان حاجت و فلان مطلب را
یعنی در اینوقت از ان درگاه انچه خواهد کدائی طلب و حاجت روائی نماید و بعد از ان دو رکعت دیگر کند لکه
و بیند عا را بخواند اللهم انی ادعوک بما دعاک به عبدک یونس اذ ذهب مغاضبا فظن ان
لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا الله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبت
له و نجیناه من الغم فانک دعاک و هو عبدک و انا ادعوک ان تصلی علی محمد و ال محمد و انا عبدک
و سئلک و هو عبدک و انا عبدک ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان تستجیب لی کما نجیته فاستجبت له
و ادعوک بما دعاک به عبدک ایوب اذ مسه الضر فدعاک انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین
فاستجبت له و کشفت ما به من ضر و اتیته اهله و مثلهم معهم رحمة منک فانک دعاک و هو
عبدک و انا ادعوک و انا عبدک و سئلک و هو عبدک و انا عبدک ان تصلی علی محمد و ال محمد
و ان تفرج عنی کما دعاک به عبدک یوسف اذ فرقت بینه و بین اهله اذ هو فی السجن
فانک دعاک و هو عبدک و انا ادعوک و انا عبدک و سئلک و هو عبدک و انا اسئلک و انا
عبدک ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان تفرج عنی کما فرجت عنه و ان تستجیب لی کما استجبت
له صل علی محمد و ال محمد و افعل بی کذا و کذا حصل معنی اینکه ای معبود من بدرستیکه من میخوانم ترا بچه خواندن بان بندهٔ
تو ذوالنون یعنی حضرت یونس چون رفت بغیر از میان قوم خود در حالتی که خشمناک بود بر ایشان پس
گمان برد که تنگ نخواهی گرفت بر او و ضیق منلا نخواهی ساخت او را بر قول مفسرین یا انکه بقضی دانست
که تنگ نخواهی گرفت بر او رزق او و هر جا رود روزی خواهی رسانید چنانکه در عیون الاخبار الرضا از ان حضرت

منقولست پس ندا کرد در تاریکیها که تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب و شب تاریکی شکم چند ماهی که او را فرو برده بود که نیست
معبودی بجز او تو تسبیح میکنم و از نقایص و عیوب منزه میدانم تحقیق بودم از ستمکاران بر نفس خود که پیچاره آن
خود پیوند آمدم پس مستجاب گردانیدی برای او دعای او را و نجات دادی او را از غم بدرستیکه همچنین خواهد نجات داد
تو بهر مومنی هم میخوانم تو را و منم هم بنده تو ام و سئوال کنم او از تو و او بنده تو بهر و منم سئوال میکنم از تو و منم بنده تو ام آنکه
رحمت کنی بر محمد و آل محمد و آنکه مستجاب گردانی دعای مرا چنانکه مستجاب گردانیدی دعای او را و میخوانم تو را بآنچه خواند تو را بنده تو
ایوب چون بوی رسید باو رنج و سختی پس خواند تو را که بدرستیکه رسیده مرا رنج و سختی و تو رحم کننده ترینی رحم کننده گانی پس مستجاب
کردی برای او و کشف و زایل کردی آنچه باو رسیده بود از رنج و دادی باو اهل او را و مانند ایشان با ایشان از جهة
رحمت از جانب تو و تذکری فرزندانش را که همه بودند زنده ساخته باو را پس بدی و فرزندان دیگر نیز مانند ایشان از جهة
عطا فرمودی چنانکه در کریمه و وهبنا له و مثلهم معهم رحمة منا تقدیر کرده اند پس بدرستیکه خواند تو را داود بنده تو بهر
من نیز طلب میکنم و منم نیز بنده توام و طلب میکنم از تو و او بنده تو بهر و منم نیز طلب میکنم و منم نیز بنده توام آنکه رحمت کنی
بر محمد و آل محمد و آنکه فرج دهی و آنکه دفع کنی از من چنانکه فرج دادی و دفع کردی از او و آنکه مستجاب گردانی دعای مرا
مستجاب گردانیدی دعای او را و منم خواند تو را بنده تو یوسف چون جدا افکندی میان او و برادرانش
و چون او در میان زندان بود پس بدرستیکه او خواند تو را و بنده تو بهر و منم خواند تو را و منم هم بنده توام آنکه رحمت کنی
بر محمد و آل محمد و آنکه فرج دهی و دفع کنی از من چنانکه فرج دادی و دفع کردی از او و آنکه مستجاب گردانی دعای مرا
و چنانکه مستجاب کردی دعای او را و رحمت کن بر محمد و آل محمد و فلان حاجت مرا برآری یعنی حوائج حقیر
دلهای زنده را از آن درگاه مسئلت نمایند انگاه در رکعت دیگر گذارند و بآنچه دعای شریف گویا کردن
یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح و یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یهتک الستر یا عظیم العفو و یا حسن التجاوز
یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی و منتهی کل شکوی یا کریم الصفح
یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا سیدی یا غایة رغبتاه اسئلک بک و بمحمد و علی
و فاطمة و الحسن و الحسین و علی ابن الحسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن علی

و علی آل محمد

وعلی ابی محمد والحسن ابن علی والحجة القائم المهدی الائمة الطاهرین علیهم السلام ان تصلی علی محمد
وال محمد واسئلک یا الله ان لا تسوء خلقی بالنار وان یفعل بی ما انت اهله صل منهر انکه ان کسی
که ظاهر شد فعل بنک بنده گان او و پوشنده فعل زشت ایشان را در دنیا و قبل این دو فقره پر امید تمام تو بید از جهر
سپهر سروری حضرت اشرف جعفری علیه السلام ایشان مرویست که هیچ مؤمنی نیست مگر انکه او را مثال او سپهرست
در عرش چون ان مؤمن مشغول شود بر کوع و سجود مانند امثال او چنین نیز میکنند پس در انوقت فرشتگان ازا
دیده صلوات میفرستند و استغفار میکنند کویند ای رب تو چون مشغول شوان بنده بکنهای خود از فرا پرده بر مثال او می کویند
که فرشتگان برای او طبع نشوند و حاصل معنی انکه انکس که کرفت و کیر بکند در کناه یعنی در عقوبت ان تعجیل نمیکنند
بنده از ان توبه کند و ندریده پرده کسی سوای تو بزرک عفوله کناهان بزرک را می بخشی و از بسکوشی و زکه از
مواضی بنده کان چون در میکذری ای واسع آمرزش که مشیت خلق در ان می کنجد ای بهین کننده و کل بنده
دستهار حمت ای صاحب هر سری یعنی هر که سکوه در شته باشد چون از دیکران ، یوس کرد و تو کوید و تدارک
ان از تو جوید ای انکسی که از روی کرم و زبر کواری از عصیان بنده کان بروتافته از ان منظور نمیدانکه بنده
مثیاله ای بزرک نعمت ای رتبه اکنده و مبادرت کننده بدون نعمتها پیش از انکه کسی متحق و شایسته ان کردد
ای خداوند خم وای آقای من از نهایت ارادهٔ خم سئوال میکنم از تو بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تا حضرت
مهدی که پیشوایان راه نمایند ، از انکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد سئوال نمایم از تو ای معبود بر حق انکه زشت
کردانی صورت و اندام مرا آنش و انکه بکنی بمن انچه شایسته آنی یعنی با من معامله داری انچه لایق منست از مواخذه
و خذلان چون امید عاخاندنا مولات و جبانی خود را انچه بعرض رسانند **دیکر از جمله نوافل بوقتیه**
چهار رکعت است نافله شام که از غایتر اهتمام چون نافله صبح در سفر مراعی ان باید بلکه تقصیر در ان نباید نمود
و در کافی و تهذیب نیز از امام همام ۴ باعبدالله ۴ مرویست که ان اربع رکعات بعد المغرب لا تدعهن
فی سفر ولا حضر حاصل معنی انکه چهار رکعت که بعد از شام است و امکذار انرا در حضر نه در سفر و نیز
در ان در کتب شریف از زراره منقولست که از ان فیله خاص و عام حضرت امام رضا ۴ پرسیدم از ان چهار

رکعتی که از نماز شام است و نه سفر تعجیل مینماید مرد شتردار را در آن جهه ممکن نیست مراکذا رون آن بر زمین یا میتوانند
که لکد در کجاوه و یا محمل و مانند آن پس فرمود آن حضرت آری بکبه از آن را در محمل و اول وقت این نماز بعد از فراغ از
نماز شام است و آخر آن بنا بر مشهور وقت زوال سرخیست از جانب مغرب و علامه حلی طاب ثراه در منتهی مر این مطلب
را دعوی اتفاق نموده و شیخ بهائی در حبل المتین گفته که وقت ادای این نماز بعد از فراغ از نماز شام محقق نمیشود فرموده و کیفیت
این نماز بر وجه کامل آن است که بعد از فراغ از فریضه شام و تسبیح زهرا و تعقیبات بجا آورد و در مصباح تقدیم کرده
بر تعقیب و سجده شکر و فصل شده مستحب است که پیش از آنکه حرف زند شروع در این نماز بکند و چه در فریضه و نافله
هر دو از حضرت صادق ع ماثور است که من صلی المغرب ثم عقب و لم یتکلم حتی یصلی رکعتین کتبا
له فی علیین فان صلی اربعا کتبت له حجة مبرورة خلاصه معنی آنکه هر که نماز شام کند لکد و بعد از آن تعقیب
خواند و سخن نگوید تا آنکه در رکعت نماز نافله نوشته شود برای او ان در رکعت در علیین که لوحیست از زبرجد سبز
در زیر عرش او تخته و اعمال نیکان در آن مرقوم است و عبارت از سدره المنتهی است یا نیکانی در آسمان هفتم
که ارواح مؤمنان در آن میباشد و بنا بر آنکه اسم مکان باشد حذف مضاف شده خاصه بقرینه که نوشته شود برای او
کتابی که در علیین چنانکه عدد در تفسیر کریمه ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادراك ما علیون
کتاب مرقوم یشهده المقربون تقریر فرموده اند یا آنکه در علیین متعلق بشهد باشد یعنی نوشته شود
این دو رکعت نماز او در عالم بالا در آن مکان میین که فرشتگان مقربان شاهد گردند بهر تقدیر پس اگر
چهار رکعت نماز کند لکد نوشته شود برای او حسبی مفهوم از ظاهر عبارت اینست چنین متفاهم میگردد که سخن
نگفتن مستمر باشد تا آنکه چهار رکعت که از رده شود چنانکه شهید ثانی رحمه الله نیز چنین فهمیده و در شرح
نفلیه چنین نموده تفسیر فرموده است و بنا بر این سخن نگفتن در میان این چهار رکعت نیز مندوب و مترک
ان نکته ظاهر بلکه مؤید آن است ما ورد حدیث که در کافی از ابی الفوارس مرویست که نزد ابو عبد الله
ان نتکلم او بع رکعات التی بعد المغرب یعنی نمیکنم در حضرت ابو عبد الله از آنکه سخن گویم در میان
این چهار رکعت و نمیدید نظر امون پرظاهر و آبان مینماید و معارضی نیز بنظر نتبع در نمی آید نمیدانم چرا این مسئله

درمیان نفلهای علام مشهور و برانسته و اقدم انست ان مذکورست و چیزی انکه علامه حلی طاب ثراه در منتهی
و تهذیب اول نوشت میکند در ذکری ز زراره و ابی بصیر و غیره سه گرانست بگفتم میان فریضه مغرب و نافله ان است اول از
مجلا چون شروع میکند رکعت اول را هفت تکبیر با ادعیه مقرره افتتاح نخسته پس از ان نافله ان نخسته فی الموانیه حمد
و در رکعت ثانیه بعد از ان نخسته قبل یا ایها الکافرون خواند چه در کافی و تهذیب از امام حضرت امام موسی علیه السلام
و در فقیه نیز بتصریح بر وایتی از ان حضرت مذکوراست که لا تدع ان تقرء بقل هو الله احد قل یا ایها
الکافرون فی سبع مواطن یعنی و امگذار و فوت مکن قراءت قل هو الله احد و قبل یا ایها الکافرون در هفت جا
و بعد از ان هفت جا نام برده و از ان جمله دو رکعت پیش از صبح و در رکعت بعد از نماز مشمرده و در کافی و تهذیب
هر دو از حدیث مذکور فرموده اند که و فی روایة اخری انه یبدء هذا کله بقل هو الله احد و فی
الرکعة الثانیة بقل یا ایها الکافرون الا فی الرکعتین قبل الفجر فانه یبدء و بقل یا ایها الکافرون فی
ثم یقرء فی الرکعة الثانیة بقل هو الله احد و در تهذیب بجای بیداه و اول بقراءت حاصل معنی انکه
در جمیع این هفت موضع و در رکعت اول قل هو الله احد و در رکعت ثانیه قل یا ایها الکافرون خوانده میشود مگر در دو رکعت
نافله صبح که در ان ترتیب قراءت این سوره برعکس این است که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت
ثانیه قل هو الله احد خوانده میشود و نیز از ترتیب و ذکری که در حدیث اول و تصریح و حصری که در حدیث
ثانی است چنین مستفاد میگردد که ترتیب قراءت این سوره در هر رکعت نافله مغرب بر این وجه بهتر
و لیکن شیخ طوسی علیه الرحمة در مصباح و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله در مفتاح هر یکی از این دو وجه را
بجا که ان نیز از هر چیز دیگر که ای ناظر بمنظر رسد مستنبط باشد نه ناشی از اشتباه و غلط والله اعلم
و در این هر کتاب مصباح و مفتاح طریق دیگر نیز مذکورست که در رکعت اولی بعد از فاتحه قل هو الله احد
سه بار و در ثانیه انا انزلناه یک بار قراءت نماید چنانکه رزاین هر رکعت فارغ گشته سلام دهد
و گوید اللهم انک ترى و لا ترى و انت بالمنظر الاعلى و الیک الرجعى و ان لک الممات و المحیا
و ان لک الاولى اللهم انا نعوذ بک من ان تذل و تخزى و ان تاتى ما عنه تنهى اللهم انک

اسئلك ان تصلي على محمد وآل محمد واسئلك الجنة برحمتك واستعيذ بك من النار بقدرتك واسئلك
من الخير كله عاجله وآجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر كله عاجله وآجله ما علمت منه وما لم اعلم
واسئلك من خير ما سئلك منه محمد وآله واعوذ بك مما استعاذ منه محمد وآله اللهم اني اسئلك
من خير ما سئلك منه عبادك الصالحون واعوذ بك من شر ما استعاذ منه عبادك المخلصون
اللهم اني اسئلك الراحة عند الموت والعفو عند الحساب اللهم ثبت عند المسئلة منطقي
واجزل عند الميزان ثوابي وحقق عند العرض على الله عملي واعطني كتابي بيميني
ومن المقربين ادنني اللهم اني اسئلك ايمانا تباشر قلبي ويقينا حتى اعلم انه لن يصيبني
الا ما كتبت لي ورضا بما قسمت لي اللهم اني اسئلك ان تصلي على محمد وآله وان
تجعل غنائي في نفسي وامني في ديني واحرسني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني
وعن شمالي ومن فوقي واعوذ بعظمتك ان اغتال من تحتي اللهم اني اسئلك
من خير ما سئلك منه محمد وآله واعوذ بك مما استعاذ منه محمد وآله اللهم
اني اسئلك بحق محمد وآله ان تجعل اوسع رزقك علي عند كبر سني وانقطاع عمري
اللهم اني اسئلك بحق محمد وآله ان تصلي على محمد وآله وان تجعل ثوابي
على مصيبتي في نفسي وولدي واهلي ومالي اكثر من ثواب كل مصاب اصيب
بمصيبة في نفسه او ولده او اهله او ماله اللهم اني اسئلك بحق محمد وآله
ان تصلي على محمد وآله وان تجعل ثوابي على مصيبتي في نفسي وولدي واهلي
ومالي اكثر من ثواب كل مصاب اصيب بمصيبة في نفسه او ولده او اهله او ماله

که نبی کرم معظم علی ابن عیسی مریم ع نشنا بر قبری که مت دید و سکان مرده را عذاب میکنند و چون مراجعت نمود
باز بران قبر مرور کرد ملائکه رحمت را در انمقام با طبقهای نور دید تعجب نمود و نماز گذارده چهل شب بر ان
امر عجیب ع ذهنش وحی آمد با نمخون که با عیسی ابن مریم ع می باید و از او زنار بهو آب تن پیری زائیده و او در آب
کرون بزرگ شد پس او را بمکتب فرستادیم او را تلقین بسم الله الرحمن الرحیم نمود پس مرا از ان مرد شرم
آمد که ویرا بگویم خود عذاب نکنم در زیر زبان و پیرش و کرمش نباید در روی زبان و در جامع الاخبار
از سید ابرار ص منقولست که من اراد ان یجید الله من النار فلیقرأ بسم الله الرحمن الرحیم
فانها تسعة عشر حرفا فلیجعل الله کل حرف منها جنة من واحد منهم حصن منیع از مکاره هر که خدا
خدای تعالی او را از نوزده ملائکه جهنم که ملائکه عذابند نجات دهد باید که بسم الله الرحمن الرحیم را قرأت کند
چون نوزده حرفست تا خدای تعالی هر حرفی از ان سپری و مانعی گرداند برای دفع یکی از انها در همان کتاب
از همان جناب صلعم مرویست که من قرأ بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله بکل حرف اربعة الاف حسنة
و محی عنه اربعة الاف سیئة و رفع له اربعة الاف درجة هر که قرأت کند نویسد خدای تعالی برای هر حرفی
چهار هزار حسنه و محو نماید از او چهار هزار گناه و بلند گرداند برای او چهار هزار درجه و هم در جامع الاخبار از ان
برگزیده پروردگار ص حدیثی منقولست که خلاصه ان اینست که هر که بسم الله الرحمن الرحیم گوید بنا کند
خدای تعالی برای او در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سبز و در هر قصری هفتاد هزار خانه از مروارید
سفید و در هر خانه هفتاد تخت باشد از زبرجد سبز و بالای هر تختی هفتاد هزار فراش از سندس و استبرق
و بران زوجه باشد از حور العین و ان حوری هفتاد هزار دوا به یعنی بسیار داشته باشد که بدر و یاقوت
آراسته باشد که بدر و یاقوت آراسته باشد و بر گوشه راست در محمد رسول الله و بر گوشه چپش علی ولی الله
و بر پشت تختش الحسن و بر پروتش الحسین و بر روبروش بسم الله الرحمن الرحیم نوشته شده باشد راوی گوید
که گفتم یا رسول الله این کرامت برای کیست فرمود این منزلت در نظر راوی پسار نهفته برای انکه مبادا
او در شنیدن اشتباه کرده باشد تحقیق ان فرمود ان حضرت فرمود که این کرامت از برای کیست

که بزرگ و تعظیم کوید بسم الله الرحمن الرحیم و نبود در کتاب مذکور از شفع امت روز خبر احدیی روایت منهم که حاصل آن آنست
که چون مؤمن بر پل صراط گذر رود کوید بسم الله الرحمن الرحیم زبانه آتش فرو نشیند و کوید که خیز با مؤمن فان
نورك قد اطفأ لهبي یعنی بگذار ای مؤمن که بتحقیق که نور تو زبانه مرا فراموش گردانید و فواید و برکات این کلام
سوای این آیت بحسب و بیان از حد و حصر بیرون است و لهذا بنده کان در وقت شروع هر امری از امور
بنده کان بان مامور کشته اند و حدیثی مشهور است که کل امر ذی بال لم یبدء فیها ببسم الله الرحمن الرحیم
فهو ابتر و ابتر مخفف در تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعنوان حدیث دعا عبارت ان بدین دستور است
که کل امر علی ما لا یذکر فیه بسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر حاصل معنی ان این است که هر کاری که بر خاطر کذرد
و در اول بسم الله الرحمن الرحیم مذکور نکردد ان کار دنبالة بریده و ناتمام است و در تفسیر مذکور در ذیل بیان
من آینی بائی مخفون مذبور است که حذار ای نبی ما به بنده کان خود کفته که ای نیازمندان بر حمت من در شتی
که لازم شما کردانیدم احتیاج بمن را در جای ذلت عبودیت دیکران در دستی یعنی مسجد جائید و وقتی نیست
که محتاج و ذلیل من نباشید پس در هر کاری که شروع می کنید و امیدوار بدکه بانجام رسید و بکام یابید که بمن متوجه
شوید و از من یاری جوئید اکر من خواهم شما را عطا کنم و بکذارم که انرا در شما باز دارد و اکر خواهم که از
شما باز دارم غیر من قدرت ندارد که کسی که شما را عطا نماید پس من سزاوارترم از کسی که سئوال از او کنند
میکند و او را ام از کسی که تضرع باو نمایند پس بکوشید نزد احتیاج هر امری بزرک و کوچک
بسم الله الرحمن الرحیم و در زمره الزامات حکایتی آورده که حاصل آن این است که موسی از کفار عرب حکایت
کند که در بیابانی میکشتم بر قصر بلندی که نشیمنی بسیار رسیدم و دیدم بر در قصر نشسته نزدیک چار بنه علیحده
بعضی کنیزان و دختری صاحب حسنی با خود کفتم این سو میکشم و این چار پایه سو مصروف میکردم پس نمیدانم
و متوجه میکردیدم بر خدای که کفت اکر خود نمی خواهی بدهم و الا براه خود رو کفتم نه تو و نه جمیع خلق
غیر کفتن تو مطلب من نیست شیخ خندیده بدرون آن عمارت رفت و نمیدانم بر کرفته بیرون آمد و با هم
برابر کشتیم در آن حال پسری را دیدم که لب جنبانیده چیزی خواند پس بر من غلبه آمده مرا انداخته بر سینه من نشست

ریش

ریش مرا گرفته و جاریه را گفت کارد بیار جاریه کارد آورده بر حلق فرو نهاد خاست سرم را جدا ساز گفتم
ای شیخ مرا عفو کن و لذتی و خون من در گذر گفت عفو کردم اگر طعام خاهی تناول کنم والا تو را خواهم کشید
من از سنگ و عار جوانی بگفتم و براه خود رفتم چون اندک راهی رفتم دیگر باره عازم آن کار شدم و بسوی میدان
گفتم هم چنان با یکدیگر مبارزت در آمدیم شیخ باز لب را حرکت داده مرا انداخت و بر سینه من نشست گفتم ای
مرتبه نیز مرا عفو کن گفت بگفتم مگر اینکه با این شرط که سر ترا نکشم و تو مرا بنده و خدمتگار خاجه باشم و از رسوم
عادات عرب این بود که هر کسی سر کسی را بتیر انداختن آنیس بنده و خدمتگار دیگری میگردید و حقوق غلامی وی را ادا میکرد
القصه سر مرا بریده بنده گی او را اختیار کردم الکفاه گفتم ای مولای من جوان و توانایی و تو پیر و ناتوان
بعلاوه تو بر من رجحان ندارد و جز اینکه لب خود را حرکت داده چیزی نمی خاندی همانا ببرکت آن بر من غالب آمدی مرا
جزده که چه می خاندی گفت تو را تعلیم آن می کنم بشرط اینکه مسلمان شوی و ترا نیز آزاد میگردانم قبول کردم
و بدست او اسلام آوردم پس شیخ گفت هرگاه اراده بمقاتله میکردم میگفتم بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی
این حکایت را از عمر ابن سعدی کرب نقل کرده اند که در زهره الریاض مذکور است که چون نرلینجا برگزیده
آبادانی و عزیز مصر پگاه آمدن حضرت یوسف علیه السلام را بکنعان برده هفت در را مغفل ساخت
و از در لابه و چاپلوسی در آمد بکاهجوی پرداخت و هرچند سعی و اهتمام در زیده نخل مراد حضرت یوسف
از صرصر حوادث بلرزید و پای عفافش در گل بگردید چیزی که در آب گرفته تو بلغزیدی تا آخر الامر دلان
عصمت از چنگ احرام دی گشیده رو بگریز نهاده و هر دری که میرسید بسم الله الرحمن الرحیم گفته آن در بسته
بر روی او مفتوح میگردید ای صل امگیلدم با برکات کلمات سمات مفتاح باب نجاتست و مرقات
ایوان علو درجات قوت بازوی ناتوانانست و سر انگشت پنجه مهلک کشای مؤمنان را در کفار
و کردار بان نیرنگ جستن و دامان هر کار گیا همت ان از دامن دست شستن بنی نیاز ضرورات
حضرت در امور دی که بخصوص ایشان نیز از احادیث و اخبار ائمه اطهار ماثورات از جمله درکن بنیم لا
بحضره الفقیه از خان سالار موایده فواید دنیا و دین حضرت سید المرسلین جدی منقولست که حاصل آن

که چون خان طعام گذاشته شود چهار فرشته برگردان درآیند پس منبده گوید بسم الله الرحمن الرحیم و فرشتگان
گویند پس رد انی فلانی که نخوردی پس چون از طعام خوردن فارغ شوند و گویند الحمد لله فرشتگان
گویند اینجا عت قومی اند که خدای تعالی نعمت بایشان داده پس شکر خداوند خود را ادا نمودند و اگر بسم الله نگفتند فرشتگان
بشیطان گویند نزدیک شو بایشان ای فلانی و اکل کن و چون خان برخاسته شد خدای را حمد نکردند و فرشتگان گویند
اینان قومی اند که خدای تعالی بایشان نعمت داده پس خداوند خود را فراموش کردند و در جامع الاخبار آورده اند
که از حضرت اقدس نبوی صلعم پرسیدند که آیا شیطان با آدمی اکل میکند فرمودند آری در هر مائده اگر بسم الله بر ان گفته
نشود شیطان با ایشان خورنده گان این اکل مشارکت نماید اما بر مائده بر میدلکه آورده اند که شیطان قرینی
با شیطان لدغری ملاقات کرده پرسید که چرا چنین زار و نزاری گفت برمردی میگذرم که چون بخانه خود
میرود و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم و چون بیرون می آید بسم الله میگوید و چون می خورد بسم الله میگوید و چون
می آشامد و از این جهت هم همیشه از او گریزانم پس قرینی تو چیست گفت من برمردی میگذرم که چون داخل خانه
میشود از خدا غافل میباشد بسم الله الرحمن الرحیم نمیگوید و من در جمیع احوال با او شریک میکردم و چون چهارپا را کردن
او سوار میشوم و در کتاب شریف فقیه از طبیب مطلب بقین و نسخه مند خط حضرت امیر المومنین
مروی است که خمنت و لمن سمی علی طعامه ان لا یشتکی منه خلاصه مضمون آنکه من ضامنم از برای کسی
که وقت طعام خوردن بسم الله گوید انکه گوفتی و رنجور از ان نباشد ابی الکواد گفت یا امیر المومنین دیشب طعامی
خوردم و بسم الله گفتم مرا آزار کرد ان حضرت فرمود چند رنگ طعام تناول نمودی و در بعضی نسخه آمده ای ابی الکواد
و در همان کتاب مروی است که هر که فراموش کند بهر نوعی از طعام که بسم الله گوید باید در وقت شروع گوید بسم الله
علی اوله و آخره و نیز در فقیه از مهر سپهر سروری جناب مستطاب جعفری صلعم ثوراست و ما انتحمت
فط و ذلک انی لم اطعام بدء بطعام الا قلت بسم الله و لو انزع من طعام الا قلت الحمد لله حاصل
آنکه تخمه و استلذ نشده ایم هرگز و این از این است که ابتداء بخوردن طعامی نکرده ایم مگر آنکه گفته ایم الحمد لله دیگر
از ان جمله در وقت می بعث و در کتاب شریف فقیه از حضرت صادق صلعم منقولست که اذا اتی احدکم

اهله

اهله فلم یذکر الله عند الجماع وکان منه ولد وکان ذلک الشیطان ویعرف ذلک وبخباه
بعضها حاصل معنی انکه چون یکی از شما پیش اهل رود وقت جماع ذکر خدا نکند فرزندی که از ان جماع بهم رسد
شیطان وران شریک خواهد بود یعنی شیطان در جماع مشارکت میکند وان فرزندی که از نطفه هر دو متولد
میگردد دون ان انکه وران شریک بهم رسانیده است دوستی ودشمنی اهل بیت است ای صلی الله علیه
اخبار دران باره در بیت نکفتی بسمله در جمیع کارها ودر خصوص بعضی نماز پنجگانه واینکه در اینمقام
بتفصیل انها سالک خامه را چون از طریق رعایت مطلب باز می گشت از ان درگذشته ذکر هریک
بمقام مناسب کرانست فصل چهارم در بیان سوره های قرآنی که در نماز بعد از فاتحة الکتاب خوانده میشود
ومتمم قرآن است پوشیده مبیناد که حدیث وروایات از فضل تلاوت هریک از سوره قرآنی
از اهل بیت عصمت ما ثور ودر کتب مبسوطه مذکور است واینمقام چون گنجایش ان ندارد مذکور سورهٔ
شریفهٔ توحید وسورهٔ مبارکهٔ قدر در نمازهای پنجگانه غیر انچه شمرده شد قرائت انها را افضل شمرده اند
اکتفا مینماید ودر فضل این دو سوره همین بس که حضرت سید انبیا وراکب براق شرافت سبحان
الذی اسری بعبده لیلا ونهارا در شبی که عالم بالا عروج نمود از رتبهٔ پایهٔ طبقات سموات بدو
کرامت بیان بفضل تردد فی فتدلی صعود فرمود ودر اینمقام قرب واعتلا بفرمان خدای
عزوجل نماز گذارده وران نماز بقرائت این دو سورهٔ مامور گردید چنانکه در باب دوازدهم کتاب
صلوات گفته ودر حدیثی طویل مفصل مذکور است ودر کتاب شریف تهذیب از ابن رئاب منقول
مرویست که به حضرت ابو الحسن ع گفتم که فدای تو گردم که تو به محمد ابن فرج نوشته واورا تعلیم
فرموده که افضل انچه در نمازهای فریضه خوانده میشود انا انزلناه وقل هو الله احد است وشنیده
ام که آنحضرت بخواندن انها در نماز صبح بغیر طیب نفس راضی نمیشوند که با بنا اکتفا نمایم ان حضرت
ایشان فرمودند که باید که بسنت تو تمسک نمایند با بنا یعنی از قرائت انها دیگر نباشد چه بدرستیکه
فضل خدا در این دو سوره است ودر کتاب توحید از ابن بابویه رحمه الله روایتی مذکور است

وحاصل مضمون این است که جبرائیل قدس سره نوبی صلعم خبر از سپاه سرکرد که حضرت ولایت پناه بجانب روانه نموده بود از مراجعت
از کیفیت سلوک واقعه و اخبار استخبار فرمود گفتند که همه خیر او خبر و نیکو بود جز اینکه نماز نافله را ادا نکرد قال رسول الله
احد میخواند یعنی بجای اکتفا منمود و بجای آن سوره دیگر قرائت میفرمود حضرت رسالت پناه صلعم فرمودند که ما احببت
حتی احبک الله و دستور داد آن فرمان را اینکه خدای عزوجل مرا دوست دارد و در رعایت الله عز و جل حضرت صلعم فرمود
که من مضی له یوم واحد و لم یصل فیها بقل هو الله احد قبل له یوم القیمة یا عبد الله لست من
المصلین حاصل معنی آنکه کسی که بگذرد بر او گذرد و در آن نماز بقل هو الله احد نکند روز قیامت او را گویند
ای بنده خدا تو از جمله نماز گذاران نیستی دیگر از آن امام وحید در کتاب تجرید مروی است که من
قرء قل هو الله احد مرة واحدة فکانما قرء ثلث القرآن و ثلث التوراة و ثلث الانجیل و ثلث
الزبور حاصل آنکه هر که سوره قل هو الله احد یک بار بخواند چنان است که ثلث القرآن و ثلث توراة و ثلث انجیل
و ثلث زبور را قرائت کرده باشد و نیز در آن کتاب شریف مذکور است روایتی که مضمون آن این است
که چون سعد ابن معاذ وفات یافت حضرت رسالت پناه صلعم بر او نماز گذارد و آنی مضمون ادا نمود که هر آینه تجفیف
که آمدند از برای نماز بر سعد هفتاد هزار ملک در میان آن ملائکه جبرئیل علیه السلام نماز میگذاردند مرا پیش کشتم
یا جبرئیل بگو چیز سعد چه بود که شما بر او نماز گذاردید و گفت بخوان قل هو الله احد را بسیار
و نشسته و سواره و پیاده و رفتن آمدن در مجمع البیان از ابی ابن کعب مروی است که هر که این سوره را قرائت
کند ثلث قرآن را قرائت کرده باشد و عطا کرده شود از اجر ده حسنه بعدد کسانیکه ایمان آورده باشند
بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و روز آخر و نیز در مجمع البیان از رسیدی عالم و عالمیان صلعم
منقول است که ایعجز احدکم یقرء القرآن فی لیلة حاصل آنکه آیا نمیتواند احدی از شما اینکه قرائت
کند ثلث قرآن را در شب ابوذر که راوی این حدیث است گوید گفتم یا رسول الله و من یطیق ذلک
یعنی کیست که طاقت این دارد که در یک شب ثلث قرآن را بخواند آن حضرت فرمودند که اقرء قل هو الله احد
سوره قل هو الله احد را یعنی خواندن آن بمنزله ثلث قرآنست و در کتاب صحیفه رضا علیه السلام از حضرت

صلع

صلعم مروست که من قرء قل هو الله احد یا خذ مضجعه غفر الله له ذنوب خمسین سنه پس هر که
سوره قل هو الله احد را قرای نکند وقتی که بخوابد و در خوابگاه خود پهلو بر زمین خواهد نهاد
الدای از خواب بر خیزد مستطاب امیر المومنین ع منقولست که من قرء قل هو الله احد حین یاخذ مضجعه وکل
الله به خمسین الف ملک یحرسونه لیلته یعنی هر که خواند سوره قل هو الله احد را در وقتی که بخوابد
و در خوابگاه خود کنار دخدای تعالی با پنجاه هزار فرشته که پاسبانی او کنند آنشب و در کنف پناه
از سر خیل کرام حضرت ابا جعفر ع منقولست حدیثی که حاصل معنای آن اینست که هر که قرائت کند
سوره قل هو الله احد را یک بار برکت نازل شود بر او و هر که قرائت کند آنرا دو بار برکت نازل شود
بر او بر اهل او هر که خانه سه بار برکت فرود آید بر او بر اهل او و همسایگان او و هر که قرائت کند او را دوازده
بار نیا کند خدای تعالی برای او دوازده قصر در بهشت پس خطه کوشش بمپیچید مارا بقصرهای برادرها ملذن که
زنها را تمام کنیم و هر که بخواند این سوره را صد بار آمرزیده شود برای او گناهان صد سال غیر خونها و مالها
یعنی کسی را که خون ناحق کردن و مال مردم خوردن و ران نباشد و هر که بخواند این چهار صد بار او را
اجر چهار صد شهید که همراه پیغمبر با کفار جهاد کرده و خون ایشان ریخته شده باشد و هر که قرائت کند این را هر روز
یا شبی بمیرد تا جای خود را در بهشت بیند یا برای او بینند و در تفسیر نهج البلاغه از خصال شریف
بنوی ص مرویست که هر که قل هو الله احد حتی تبی نه وتعا بنظر مرحمت در و نگرد و هیچ خیر از خزاین نعم
نطلبد مگر انکه با و کرامت فرماید او را خطه خود نگاه دارد و در همان نظر از همان بدو قبه منیره ص منقولست
که از محمود رسیده که قل هو الله احد قرائت بکرد فرضه واجب شده گفتند یا رسول الله چه چیز واجب شده
فرضه واجب شده او را بهشت و در سبب نزول این آیه مفسرین حکایات نقل نموده و طریق بیان این شده
باقسام اقلدم با تکرار مختلفه طی نموده از آن جمله عبد الله ابن سلام که از رئسا احبار یهود بود در مکه خطبه
کنه متضمن ذم ذنوب و ذال در نسخ ادیان و ملل صلیع آمده ان حضرت شرف نفاذ بخدا سوگند میدهم شما را که
در تورات یافته که ذم رسول خدا ایم گفت وصف کن برای ما خداوندا ما را پس این سوره نازل شد ان حضرت برادر خانه

از شنیدن ان نور اسلام در دلش تافت و به جمل المتین سوره اخلاص از سینه چاه غوایت خلاص یافت ولیکن دیانت
این توفیق از امکان نهان دکوهر ایمان را در خمینه پنهان میداشت تا در انسجرت مدینه طیبه عبد الله اظهار اسلام کند
پرده از روی کار خود برداشت و بعضی گفته اند که چهل از سینه کین کهنه مت ان سالار دین آمده گفتند که انسب دنیا نیک
پیش نسب و شرف و خداوند خود را بما بنمای پس ایشان سوره نزول یافته و پرتو بیان ان بر حقت خداوندان
عقل و شعور تافت و بعضی آورده اند که عامر این طفیل و اربد بن ربیعه و مشرک اشتر بقبه کهنه مت ان سر در آمده
عامر گفت ما را بچه چیز دعوت میکنی فرمود الی الله یعنی شما را به بنده که خدائی که مستجمع جمیع صفات و کمالات
دعوت میکنم عامر گفت وصف کن او را ما را که از طلاست یا نقره یا چوب پس ایشان سوره فرقان آمده دان
بقبول نکرده طریق لجاج و امتناع پیموده خداوند قهار صانع عصه فرستاده ارید را بسوخت و عامر از ان گریزان
گشته نیزه بر پهلوی او خورده او نیز جان بمالک جهنم سپرد کسی ندانست که این طعن از کجا بارسید و این حکایت
در مهبت المجموع مذکور است و محمل ان این است که عامر این طفیل یعنی نزد حضرت خاتم النبیین آمده
گفت اگر من بدین تو درایم ان نیز درنیایند ان حضرت فرمودند اکنون مطلب تو چیست گفت
مناصبت تو میکنم با این شرط که پادشاهی خیمه نشینان از من باشد و پادشاهی اهل قراوسکها از تو ان حضرت
فرمودند که مسلمی نه بشرط نمیشود گفت بعد از خود مرا خلیفه گردانی و بدین خود نرفی فرمود بعد از من نیستی
نمیشود گفت پس مرا بفضل نهب دیگران ترجیح دهی فرمود نکنم تو نیز با ایشان برادر یعنی در مرتبه برابر
مباش چون اسلامت اکراه میکنی گفت پس مرا برادر بلال و فلان فلان خواهی کرد گفت آری چنین جمیع
آزادگان بقید بنده گی وقت اسیر دیده از ملک دنیای بنوا و فقیر گفته در نظران بی بصیرت متحیر نمایش بی خبر
و خطیر منمیفته از مساوات ایشان عار داشته خشمناک گردید و آغاز نهیب نمود سوگند خورد که هزار سوار
چنین و چنان بر سر تو آورم و بر خاست حبر بهیئت نزول کرده و از جانب حضرت رب العزت وحی چنین
منهی آمده که فرستاده هر یک از ایشان هزار فرشته کارم که در ازی کردن هر یک له راه یابد و همه ایشان سوی
بگوشته گفته نیاید ولیکن خدای تعالی خواهد که کثرت لشکر خود را بایشان ننماید ان کافر غدار ان تهدید شد

متعجب شده بیرون آمد ارمدبن پیش سبی که با دوست صدیق او که در طریق کفر و ضلال با ان لعین بد سگال یار و رفیق
بود برخورده از حوال رسیده عمر انچه شنیده بود انچه دیده بود بوی شکایت نمود ارمد گفت چرا او را نکشتی
گفت نتوانستم گفت برگرد با نزد او رویم و از گرخاهی کردن وی رغم پس ان بد کیش بد اندیش مانند بخت خویش
برگشته با ارمد ناپاک نزد سید لولاک رفتند و مانند خار بر یمین و یسار ان گلبن نوشان رحمت پروردگار
جای گرفتند و ان حضرت دانست که ایشان بچه کار آمده اند و چه در خاطر دارند در ان حال فرشته آمده شکم ارمد را
فشردن آغاز نمود چنانکه نزدیک بود که غایط از دهنش برآید و ان رنج و آزار چنان ان نابکار ملعون را بکار
خود درمانده ساخت که بمطلب خود نتوانست پرداخت و ان لعین دیگر متوجه ان حضرت گشته گفت ای محمد
مرا با مری عظیم و لشکر لیم رتخویف کردی ایشان چه کسانند فرمود لشکر پروردگار من و ایشان بیش از انند که من
گفتم گفت مرا خبر ده که نام پروردگار تو چیست و چه میخورد و دوست او کیست و چند است و کجا است
و از کدام قبیله است پس سورهٔ قل هو الله احد نازل شد و در ان بیان کردند که دامان خود جلال کبریا
از آلایش صفات امکانی منزه و مبرا است پس عمر ان ره بار ملکوت کرده و همان
روز از مدینه بیرون رفته صاعقه بروی نزول کرد و بجهنم واصل شد و ای مر ملعون را جبرئیل از حمئ زدهٔ لعنت
طاعون مبتلا گشته و کسی او را در خانه خود جای نمیداد مگر زن مجذوبه از بنی اسرائیل تملک پس این آیه
نازل شد که وهم یجادلون فی سبیل الله وهو شدید المحال لا فضلت سورهٔ مبارکه که در مجمع
ابیان از محمد بن مروان از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع منقولست که هر کس سورهٔ
انا انزلناه را در فرایض قراءت کند منادی از جناب الهی ندا فرماید که یا عبد الله قد غفر لک
ما مضی فاستانف العمل از سر گیر و بحقیقت که آمرزیده شد گناهان که شسته تو پس عمل از سر گیرد
و هم در انکتاب از مهر سپهر احرام حضرت امیر ع روایت نموده که هر که انا انزلناه را بخواند چنان
که نمیشنید باشد در راه خدا لغزی در جهاد و هر که ان را ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو کردد
و نیز در تفسیر مذکور از حضرت اقرئی منوی ص و مرویست که هر که این سوره را خواند چنان باشد که تمام ماه رمضان

روزه داشته باشد و شب قدر را دریابد عبادات او را حساب کرده و در مجمع الشوایق از اشرف خلایق صلعم روایت کرده که هر که قرائت کند
این سوره را هفت بار بعد از نماز باز کرده اند خدای تعالی از او شر از روز را دور کرده اند و در سبب نزول این سوره وجوه
مختلفه ذکر نموده اند و از آن جمله آنکه حضرت سید عالم صلعم حدیث نمود که در بنی اسرائیل عابدی هزار ماه سلاح پوشید و در راه
خدا جهاد و غزا می نمود تعجب نمودند با این عمرهای کوتاه چنین عبادتی چگونه خواهیم رسید حق تعالی این سوره شریفه فرستاد
و در آن فرمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه که قاضی بنی اسرائیل در آن جهاد کرده یعنی کسی که بخواند و احیا
بعبادت و ذکر کند او را در یابد و بعضی گفته اند که آن افضل عباد و اکمل عباد صلعم چهار عابد را نام بردند که آن هر یک
سال خدا را پرستیده طرفة العینی عصیان او نورزیده از بارگاه او غافل نگردیدند یکی ذکریا و حزقیل و یوشع
و چون متعجب گشتند این سوره نزول یافت و بیان شد که عبادت شب قدر بهتر است از عبادت هزار ماه آن مرد
و بعضی گفته اند در بنی اسرائیل کسی هزار ماه است و در آثار اهل البیت علیهم السلام مذکور است آنچه حاصل مضمون آن است
که سید ولد آدم و سرور اولاد عالم حضرت اقدس نبوی صلعم در خواب دید که بوزینه چند بر منبر او میروند و
و چون جبرئیل نزول نمی نمود این واقعه را با و اعلام فرمود جبرئیل عرض نمود و فرمود انا بنی امیه ملاحظه کن که بعد از تو
بنا حق بر منبر بر آیند پرسید که مدت ملک ایشان چند ماه باشد گفت هزار ماه خاطر مبارک آن سالار دین
را از این خبر آزرده و غمگین گشته حضرت رب الارباب چهل آیات از اوائل سوره کوثر و سوره قدر را فرو
فرستاده و در آن خبر داد که شب قدر بهتر از هزار ماه ملک بنی امیه است بمعنی که نزول ملائکه و روح در آن
شب بر امام هر زمان و اعلام و اخبار ایشان بر جمیع ما یحتاج او در امت تا سال دیگر چنانکه در کتب معتبره
حدیث بحضور کاف تفصیل آن مذکور است و دولت و شرفیست که از پادشاهی هزار ماه بنی امیه بهتر است
مروی است که از مسلم مخالف و موافق حضرت امام جعفر صادق صلعم پرسیدند که شب لیلة القدر را ایشان
لیلة القدر از برای ما وضع کرده اند ما بر تخت عظمت نشسته ایم و ارواح انبیا و جمله ملائکه آیند بر ما سلام
کنند حق تعالی فرمود که اگرچه حجت یعنی امام زمان نزول خلق بر تمام هر سال بیشتر کرامت کند او را که آن شب بجا
و منصب پیش از هزار ماه ملک بنی امیه مخفی نماند که در فضل و شرف سوره قدر و توحید و ثواب قرائت آنها و فواید دنیویه

که بران

که بران مترتب میشود اخبار و احادیث و جهت احتراز از تطویل همین قدر اکتفا شده دیگر از جمله افعال رکوع که معراج
نماز را پایه بتمامی است و پیت الشرف سنده که ارکان رکین زلال تسبیح و تحمید تش کلمهٔ طاعات لاسب عزیز
رنگ و بواست و اکتساب قامت بندگان و ران جمال حسن اعمال را بمنزلهٔ اطلق ابرو پیوند و بسر افگنند که
سر بر سپهر فرخنده که تواند سود و بچوگان حمیده که قدوران کوی سعادت از میدان سنده که تواند ربود
و هنگام رکوع بدیده امید داری چهره رستگاری و در آئینه زانو تواند بدید و ناگشتن قامت و ران
ارقام لعبی گناه از جریده عمل سنده روسیاه حلقه تواند کرد بتیغ کجیت در معرکه جهاد اکبر بر فرق نفس لاله
اندخته، بیضی که مر آن حیات سه از زنگ معاصی و سیئات پرداخته و در ثواب الاعمال از امام همام
و سرور کرام ابی جعفر منقولست که من اتم رکوعه لم یلج حفره و حشره فی القبر معه ممکن است که
تمام کند رکوع خود را یعنی حدود و اداب ان را بنحوی که در شرع انور مقرر است و در کتب معتبره محرر است
بعمل آورده داخل نشود او را وحشتی در قبر یعنی روزی که از وطن مالوف دنیا بیرون رفته بوحشت سرای
گور و ان بیغوله پر مار و مور و ران محنت خانه پر دهشت اصلا وحشت ننماید دیگر از جمله افعال مذکوره
سجود است که ان نیز یکی از ارکان نماز و بنده بان در دنیا و عقبی سرافراز است از چند سری که از سنجه
معبود عز جلاله مستولا نور سراتش از جبین تابد و زنده دلی که از زمینی سائی ان درگاه جهان پناه
گاه و بیگاه جبان تازه تابد بسری که از سجده ان درگاه بعزت نبند و زد بگدام سامان در صف
سنده گان کردن توان کشید و روئی که از قبول ان استان چهره قبول نفروزد در میان زردرویان
بچه رو سفید تواند گردید بسری که دامنه صفت خاک نشین ان در نگردد کجا سبز تواند گشت و هر جسم
که مانند آب روان دران درگاه بر خاک نمالد تعلط از جوپار جنت چگونه پاک تواند گشت
رخ که آتش نبت خاک آب روی او سیاه } سر که نبود خاک ان درگاه خاکش بر سرست }
همین بس که ابلیس مطرود مردود دران درنیافته فریادی سیکه و خروش و واویلاه برمی آورد چنانکه
در اداب این حبس در ذیل حدیثی مذکور شد که ان العبد اذا سجد فاطال السجود نادی ابلیس

یا ویلاه اطاعوه وعصیت وسجدوه وانیت حاصل معنی اینکه بدرستیکه بنده چون سجده کند وسجود را طول دهد
ابلیس فریاد کند که ای وای این بنده که آن فرمان خداوندش خود بردند و من نافرمانی کردم و آن بکرده او کردند و من لاجرم
امتناع محکوم و در ثواب الاعمال از سید کائنات حضرت رسالت پناهی صلعم منقولست که من سجد جبهته عنه
خطیئته و رفعت له درجة مخفی نماند که هر که یک سجده کند فروتر می آید از وی کناهی و بلندتر میگردد از او درجه و هم در آن
از والاخبار منقولست از ابی عبد الله ع مرویست که اقرب ما یکون العبد الی الله اذا هو ساجد محصل معنی اینکه وقتی
که حذاری که در آن بنده بخدای نزدیکتر میباشد وقتی است که در سجود باشد و در جامع الاخبار از پیغمبر صلعم
روایتی هست که ان الرجل لیصلی وخطایاه توضع علی راسه فکلما سجد تحاتت خطایاه حتی یفرغ
و تحاتت خطایاه یعنی بنده وقتی که نماز میگذارد کناهان او بر سر او کذاشته میشود هر وقت که سجده میکند
کناهان او فرو ریخته میشود تا وقتی که از نماز فارغ میشود کناهان او فرو ریخته است و در بعضی از کتب خبری
مذکورست که حاصل معنای سرایا بشارت آن آنست که چون روز قیامت شود حذاری که حذر تی سازد
از قبور برانگیزند فرشتکان بر سر قبرهای مؤمنان آیند و سرهای ایشان را مسح کرده از خاک پاک نمایند پس بیفشانند
تو خاک از ایشان عبر نقطه که بر پیشانیها و مواضع سجود ایشان ماند فرشتکان آن موضع را مسح کنند آن خاک از
پیشانیهای ایشان را بکذرد و پس ندای رسانند که ای فرشتکان حق آن خاک قبرهای ایشان است خاک محرابها
و سجده کاههای ایشانست نه عبر آن را کذارید که بر ایشان تا از صراط عبور کنند و در جنت بهشت تا آنکه
بوی ایشان بکذرد و اند که ایشان خدمت که ازان و جماعت کنندکان مانند و امری که سجود باعث افزونی فضل
و ثواب و مزید زیبایی و زینت است سجده کردن بر خاک پاک حضرت امام حسین ع است چنانکه در فقه الرضا از امام ناطق
حضرت رضا ع مرویست که السجود علی طین قبر الحسین ینور الی الارضین السبع حاصل آنکه سجده
بر کل حضرت امام حسین ع تا هفت طبقه زمین را نورانی میکند و در مقنعه ابن عمار رواییست که حضرت
امام حسن ع کنبدی زردی داشت و در آن تربت حضرت امام حسین ع بود چون وقت نماز میشد از خانه بیرون آورده خود
بر تربت و بر آن سجده مینمود فرمود آن حضرت ع که السجود علی تربة ابی عبد الله یخرق الحجب السبع

غفر لنا

یعنی سجده بر تربت حضرت امام حسین ع میکند هفت پرده را ممکن است که مراد هفت طبقه باشد برطبق حدیث
و محتمل است که مراد طبقات آسمان بشد باینمعنی که سجده از غایتی فضل و شرف بعالم بالا صعود نماید چنانکه از هفت طبقه
آسمان در میگذرد و دیگر از جمله نماز قنوت است که بنده در آن بعرض مطالب جهانی خود میپردازد
و عجز و فقر و فضل و رحمت کریم بنده نواز می آورد و زبان که در آن بمعذرت خطا چنبد بآب مغفرت را مفتاح آنست
و در کف بمسئلت عطا پرداشته سؤال طلب دعا و دوا چناح از شجره دعا ثمر مدعا بدو دست قنوت توان چید
و از تپان شیر مطلب نخشش حق است در آن توان مکید بآب آنکه در آن بیتیم کمند کاری از دیده کان خاری کند
چه تخمهای عمل که در زمین عمل سبز توان ساخت و با تشنه سوز و درازی که اندیشه آتش غضب جباری در کانون
سینه افروزد و چه قدر کنده و نافرمانی که در بوتهٔ دعا نتوان گداخت و در ثواب الاعمال از سرور اسپا
در سلار دیلمی ص۳ مرویست که اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحة یوم القیمة فی الموقف یعنی
مضمون آنکه درازترین شما قنوتست در دار دنیا و طول شما راحتش در روز قیامت در موقفی که خلایق
برای حساب می ایستند و از آن زمان بیشتر خواهند بود دیگر از جمله افعال نماز تشهد و سلام است و در ثواب آنها حدیثی
مخصوص و روایتی علیحده بنظر تتبع نرسید و در فضل و ثواب مطلق کلمه طیبه نهادت و صلوات که تشهد و سلام است در ثواب
برابر است اخبار و آثار بسیار وارد است و ذکر آنها چون به تجنیس چهارم انسب است خامه مقام در آن مقام ذکر
آن در نمی آید و باینجا وعده مینماید و مخفی نماناد که فضل و ثواب افعال نماز که بعضی از آن جداگانه مرقوم خامه سخن
پرداز شد و در حدیث که قدر رسای نفایس بطای زد چهره گشای عرایس حضرت نبوی ص مأثور و در کتب معتبره
مذکور است حاصل مضمون آن این است که چون بنده بنماز بر خیزد و بگوید الله اکبر سپرون آید از
کناه انش سجود در بر که ماورای او را آینده و چون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نویسد خدای تعالی
بر روی عبارت سالف چون قراءت فاتحة الکتاب نماید چنان باشد که حج و عمره کرده باشد و چون رکوع
کند چنان باشد که بوزن خود طلای احمر انفاق کرده و چون گوید سبحان ربی العظیم و بجده چنان باشد
که هر کتابه که از آسمان نازل گشته قراءت کرده باشد و چون گوید سمع الله لمن حمده نظر کند خدای تعالی

بنوازد رحمت و چون سجده نماید عطف کند خدای تعالی با او ابلیس و شیاطین و جنیان حسنات چون گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده
چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و چون قعود و سلام دهد و از نماز فارغ گردد گوید شصت بار استغفر الله و بهمت
که از هر کدام در که خاطر در آید ای صل از اینکونه اخبار و آثار و لالای شوق اخذ و در احادیث شریفه خازنان گنجینه
علم و مهدی فرادان و انجه سمت تحریر یافت رزانت و ذکاوتمندی که مرغ روحش در هوای درک این فضل
و نوالهای بی پایان پیوسته در طیران و آب چنین فیضهای بی حساب در کامش زنده کاینش روز روز تازه
در جریان باشد فصل در بیان در فضیلت نماز جماعت بر اهل فهم و شعور مخفی نیست که منظور از
وضع کردن نماز امتثال فرمان و طلب خشنودی و غفران است و بر ظاهر است که چون جماعتی برای سئوال حاجتی
متفق بدر سرای کریمی روند و بهیئت اجتماع زبان سئوال گشوده طالب امید حاجت شوند هر چند که یکان یکان
ایشان را بر عنایت چندان وقعی و اعتباری نباشد لیکن البته حاجت که از ایشان بر آید بسیار سعید است که ان کریم
بوجه مکنت و فراغت در قضای ان حاجت تمنای ایشان مضاعف دارد در خانه خود را باز کند در بر همگنان
قیاس هر گاه جمعی از بندگان عاصی جهة آمرزش معاصی در درگاه پادشاه صاحب کرمی که لطف و عطای عالمیان از بحر فضل
فضل و نوال احسان او نخلیف اجتماع نماینده و جمعی در ان دیار بزاری و استغفار زبان بطلب مغفرت بگشایند
حاشا که رحمت حضرت از ایشان دریغ دارد و دست بوسه بر بشره طاعتی دعای ایشان گذارد و نیز هر گاه همه
چند که بعضی از انها محقر و نظر قبول سزاوار نباشد در ین بدایای دیگر بدیده قبول می آید و هم چنین نمازهای جماعت
ناقص که سزای آنست که بر سر نمازند چون در ین نمازهای کامل و اعمال شایسته نزدیکان درگاه حمدی رود
که امید مست که ان نیز در امداد انها مقبول و بر تبه استحسان موصول گردد نیز چنانکه از کم سکه یکم عیار در میان
زر بسیار خرج میتوانند و چندان مضایقه در ان نمی نمایند چه عجب نقد کم عیار کردار ما نیز چنین در نقود عملهای
خالص درج شود در بازار قیامت در شمار انها خرج میکردد و نیز چنانکه اجناس ضعیف و باریک از قلیل جریان
بجای نمیرسند و حاصل چندان از انها بعمل نمی آید و چون بهم خرج شود هر دو در کشت زار کمان سیراب و معمور گردد
و بعضهای ناقص ما نیز در کار ارزش اعمال کمتر از یک ذره غایت تا در سر منزل خداوند نعمال نتواند رسید چون

جلیک

چون جمعی بهم پیوندند بوشان قبول بان آسپاری و بشمرای رسکاری متولد کردند مجلد اجتماع مؤمنان را در فضیلت نماز
در شب بدع دخل عظیم است و در آیهٔ شریعت غرا امر و ترغیب بران بالغه و تاکید دران بسیار ورود یافته و
قال الله تبارک و تعالی در سورهٔ بقره اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین بپا دارید نماز را و بدهید زکوة و
رکوع کنید با رکوع کنندگان نبا از تفسیر منهور مراد نماز جماعت است و از مقتدای خواص
و عوام حضرت سید انام ص در کتاب شریف فقیه منقولست که من صلی الخمس فی جماعة فظنوا
به خیرا یعنی کسیکه نمازهای پنجگانه را در جماعت گذارد پس ظن خیر و نیکوی با و برید و در فقیه بجای خیرا
کل خیر بغیر ظن نامید با و هر چیزی را و در کافی از امام همام ابا جعفر ع مرویست که فضل صلوة الجماعة
علی صلوة الرجل فرادا خمس و عشرون درجة فی الجنة خاصل معنی انکه فضل و زیادتی نماز جماعت
بر نماز به تنهائی بیست و پنج درجه است و در بهشت و در تهذیب الاخبار از سید اخبار امیر المؤمنین علیه السلام
که الصلوة فی جماعة تفضل علی کل صلوة لفرد بارد بعة و عشرون درجة تکون خمسة و عشرین
صلوة خاصل معنی انکه نماز جماعت فضل و زیادتی دارد بر هر نماز که به تنهائی گذارده شود به بیست و پنج درجه
پس هست پنج نماز بشود سلطان ممالک رسالت آتش زن دودمان ضلالت ص از بکه اهتمام دران بسیار داشته
و همت بر اجتماع مسلمین جهة نماز میگماشت بقومی گفته که لیحضرن المسجد او لاحرقن علیکم منازلکم
این حدیث در کتاب شریف فقیه نیز هست و مخصص معنی مراینه حاضر شوند در مسجد یا هر آینه خانهای
که شما دران میباشد بسوزانم اینه و پیشوای کرام حضرت ابی جعفر ع غمازی کند و اهتمام دران امر
بسیار از انجام فرموده اند که لا صلوة لمن لا یشهد الصلوة من جیران المسجد الا من مریض او مشغول
و این حدیث نیز در فقیه محصل ان اینست که نماز نیست کسی را که حاضر نشود بنماز از همسایگان
مسجد یعنی نماز جماعت مگر که بیمار یا بشغل گرفتار باشد و در فقیه در تهذیب هر دو اینچنین مرویست
این ست که افتاب بشرف هدی حضرت رسول خدا ص از نماز صبح پرداخت در روی انور شش
چون آفتاب پرتو توجه بجانبی انداخت پس جمعی از مردمان را نام برده پرسید که ایشان بنماز حاضر

شده بفقه نگفتند یا رسول الله فرمود که ایشان نمی پندند بعنی بصری یا بجائی دیگر رفته اند نگفتند نه فرمود اما انه
لیس من صلوة اشد علی المنافقین من هذا الصلوة والعشاء ولو علموا ای فضل فیهما لاتوهما
ولو حبوا حاصل آنکه بدانید هر آینه سخت ترین نمازی و دشوارتر از برای منافقین ازین نماز و نماز خفتن
و اگر میدانستند که فضل و ثواب چه نماز است بعنی بجماعت گزاردن آنها چه قدر ثواب است هر آینه می آمدند
باین هر دو نماز و اگرچه بعنوان خزیدن سرین و کشیدن خود را بزمین میبود و در تهذیب از محمد ابن روایت شده
که گفت بخدمت ابی الحسن بعنی عالم علیه السلام و ماضی حضرت امام رضا فرستاده سؤال نمودم از مردی که
نماز واجبی را به تنهائی در مسجد کوفه میکند لکه دارد این فضیلت و در جامع الاخبار از سید مختار صلعم منقول است
که صفوف امتی کصفوف الملائکة فی السماء والرکعة فی الجماعة اربع وعشرون رکعة الی الله تعالی من عبادة اربعین سنة حاصل آنکه صفهای امت من یعنی در نماز جماعت بقرینه ما بعد
چون صفهای فرشتگان است در آسمان و یکرکعت در جماعت بست چهار رکعت الی الله و هر رکعت محبوبتر و
خوشتر است پیش خدای تعالی از عبادت چهل سال و هم در ان کتاب از ابان و الاجب صلعم روایت
کرده البکیر الاولی مع الامام خیر من الدنیا وما فیها یعنی تکبیر اول نماز با امام بهتر است از دنیا
و انچه در دنیا است و نیز در ان کتاب است که ان برکزیده پیغمبر نعمان ابن معطون خطاب
کرده انبضون او اقرء کفه که هر که نماز صبح را در جماعت کند لکه او از ان نشسته ذکر خدا کند تا آفتاب
طلوع کند او را در فردوس هفتاد درجه باشد ما بین هر درجه انقدر راهی که اسب یدوجاق بهفتاد سال
دود و هر که ظهر را بجماعت کند لکه او در حیات شصت درجه باشد و ما بین هر درجه بقدر دویدن اسبی
پنجاه سال و هر که نماز عصر را در جماعت کند لکه باشد او را مثل آزاد کردن هشت نفر از اولاد
اسمعیل و بنا که هر که بکفایت خانی باشد بهتر از اهل و عیال و بقیه دلقصه باشد و هر که نماز شام را
در جماعت کند لکه او را باشد مثل حج مبرور و عمره مقبول و هر که نماز خفتن را در جماعت کند لکه
چنان باشد که او را شب قدر را دریافته باشد و ایضا در شریف در آمالی شیخ صدوق علیه الرحمه نیز مذکور است

و محض زیادة که اوقف

ومخفی نماند که نماز زن که کنه اردن ان در مسجد افضل است و ثوابهای مذکوره بران مترتب میشود نماز واجب است
که چون اکثر مردمان در ان تقصیر کنند امیدش را باین از دیگران امید زوغار کنان ریا و عجب را بران دست تصرف
چنه ان در از است و لا نمازهای سنتی که اردن ان در خانه خلوت افضل است چه این از ریا و عجب دور
و دا ملی عمل را از لوث این صفت برچیدن و ارتقام طاعات را از مد نظر نشنده کان خط بطلان بکشیدن
بنا بیت ضرور است دیگر نماز زنان در خانهای خود افضل از نماز در مسجد است چنانکه مبین هر قسم و حسن
آداب امور مرد و زن خاتم خطاب جعفری فرموده اند که خیر مساجد نسائکم البیوت یعنی بهترین
مسجدهای شما خانهاست و شرط هر است انطریقه برای زنان بر منزل عصمت اقرب و بحال مردان و
زنان هر دو انسب چه بر آمدن زنان از خانه منشا ریبت که ایشان مردان را بینند و مردان نیز اقلا
از زمال دقت اندام و رقت رو حرام ایشان کل تماشا چنند و این در شرع عصمت و حجاب شیوه
عفاف و تقوی است و از غایت اهتمام در انتقام حضرت شارع عم فرموده است که نماز زنان
در خانه در دنا افضل است از نماز در صفه و نماز در صفه بهتر است از نماز در صحن و نماز در صحن اولی است
از نماز در بام ای صحن چه انکه غنچه خجول زنان در سکنج دورتر و عارض احوال شان در نقاب بهتر
مستور تر بابشه بهتر است و چون قلم موعظت سلیم در تحبیر چهارم باب اول فصل رسا در ایمدی بر داخته
دوشمه خود را از ادای حق انمطلب فارغ ساخته است لهذا در انتقام پیش از این اهتمام نمی نماید دیگر
از جمله اداب نماز اذان و اقامت که مقربان خوش صدای رنگ از دل زدای اخبار و آثار
ائمه هدی ع هم بر کلدسته های اقلام محمدیین علیهم السلام بفضل و ثواب ان ندا میتابند و اعطان خوش بیان
شیرین زبان معانی دلنشین بر منابر الفاظ و عبارات احادیث شریفه اهرمت صافی
صلوات الله علیهم اجمعین مؤمنان کلمات قرین را بقامت ان نهضت بخشا بند و از ان جمله در کتاب شریف فقیه مروی
که من صلی باذان و اقامة صلی خلفه صفان من الملائکة و من صلی باقامة بغیر اذان صلی خلفه
صف واحد و حد الصف ما بین المشرق و المغرب مصلی میشود آنکه هر کس نماز کذارده باذان

دو امت نماز کنند در قفای او هر صف از فرشتگان و هر که نماز کند با قامت تنهای نماز کند در قفای او یک صف
که درازی او از مشرق تا مغرب باشد و در کتاب شریف کافی حدیثی مرفوع مذکور است که ثلثة یوم القیمة
علی کثبان المسک احدهم مؤذن احتسابا خاصل اینکه سه کسند که روز قیامت بر فراز تلهای مشک
خواهند بود یکی از ایشان مؤذنیست که برای ثواب و رضای حضرت رب الارباب اذان گفته باشد و در من
لایحضره الفقیه از مرشد طریق هدایت حضرت رسول خدا ص مرویست که فیما بین الاذان والاقامة مثل
حر السیف المشحط بدمه فی سبیل الله عز وجل پس حضرت امیر المومنین ع معروف داشت اللهم
اجعلنا ممن یعلم الاذان خاصل معنی اینکه جماعت مسلمان بر اذان مسارعت و با قامت مبادرت مینمایند
الزور فرمودند که کلا انه یاتی علی الناس زمان یطرحون الاذان علی ضعفائهم فتلک
لحومهم حرمها علی النار محصل معنی اینکه حالت که چنین ماند بدرستی که آید بر مردمان زمانه که اندازند
اذان را بر ضعفای خود یعنی از نخوت و رعنائی و بی پروائی خود از ان پهلو تهی سازند که بر گردن فقرا
و درویشان اندازند پس در دین ان که در ان ایام باین امر قیام نماید چه اندک که حرام کرده شده بدنهای
ایشان را خدای تعالی از آتش و در کافی از زید کرام ابی عبد الله علیه السلام مرویست حدیثی که ملخص ان اینست
که بلندی دیوار حضرت سید ابرار صلعم بقدر قامتی بود که چون وقت فرض میشد ان جناب میفرمودند بلال
برو از ان دیوار برآی و بلند ساز آواز خود را باذان چه بسا بود که حرارتی را بتحقیق گاشته است تا اذان
بادی است که ان را بلند کرده و باسمان میرساند و بدرستیکه فرشتگان چون بشنوند اذان از اهل
زمین گویند که این آوازهای امت محمد است که توحید خدای کنند و ان فرشتگان استغفار
میکنند برای امت تا فارغ شوند از ان نماز و در فقیه از سید انام ص منقولست که من اذن فی
مصر من امصار المسلمین سنة وجبت له الجنة یعنی هر که اذان گوید در شهری از شهرهای مسلمانان
یکسال واجب شود برای او بهشت و هم در کتاب مذکور از حضرت ابی جعفر ع منقولست من اذن
سبع سنین احتسابا جاء یوم القیمة لا ذنب له خاصل معنی اینکه هر که اذان گوید هفت سال

و منظورش

و منظورش ازان تحصیل ثواب و رضای الهی باشد روز قیامت بعرصهٔ محشر آید و سیچ گناهی او را نباشد
و در کتاب مستطاب کافی از هشام رفیع ابراهیم روایت فرموده اند که او گفت حضرت صادق را با این رضاع شکایت
نمود از کوفت خواری بسبب آنکه او را فرزند نمیشد آن حضرت امر کرد او را بند سازد و از خود دور کند باذان
در خانه خود گفت چنین کردم پس صدای نعم کوفتی مرا از خود رانید کرد فرزند فهم پسیار شد محمد ابن
راشد گوید که این روایت از هشام کرده گفت که فهم نیز دارای العلت بوده و حاجت خادمان و عیال
فهم بفهم بعلت نبوده چون این را از هشام شنیدم عمل نمودم پس زاید که خدای تعالی از فهم و عیال
فهم عنها و حدیثی طویل متضمن فضل و ثواب اذان از بلال مؤذن حضرت رسول انس و جان صلعم
نقل و در کتب معتبره چون فقیه و غیر ان مذکور است و بعضی ازان مذکور است و بعضی ازانمقام
ذکر نمودیم و بلال خانه صادق المقال را باذان بیان ان آن منت فرمود انچه انیت و ان
حدیثی است که عبد الله ابن ع که ظاهرا تاجر بصره بود که از بصره بمصر کرده بود بعبارت صحب بلال مذکور
رسیده و دماغ جانش ازان آب در رنگ گلاشته تجارت رواج نمی صرف و اکثیده بهره نمیگونه
که بعد از دیدن و شناختن بلال لوحی چند برگرفته و بخدمتش رفته پس از تکرار رسم سلام الهای ذکر
احادیث حضرت خیر الانام صلعم بلال گفت بنویس یا خیار العراق بعضی از فرایض و فوایض
و احادیثی که بلال اذان بگیران و کال در مدت بنده که بر ست آمده و در درج خاطر داشت
بروا فرمود که گذاشته ازان جمله انی است که بسم الله الرحمن الرحیم سمعت رسول الله صلعم یقول
المؤذنون امناء الله علی صلواتهم و صومهم و لحومهم و دمائهم لا یسئلون الله
عز و جل شیئا الا اعطاهم و لا یشفعون فی شیء الا شفعوا خلاصه مضمون انکه شنیدم
از پیغمبر خدا صلعم که می گفت که مؤذنان امینان و معتمدان مؤمنان اند بر نماز و روزه شان و بر گوشتها
و خونهای ایشان از خدای عز و جل مسئلت نکنند مگر انکه عطا نماید در حق و شفاعت ننمایند مگر انکه
شفاعت ایشان پذیرا کرده و گفته اند ایمان بهون ایشان بر گوشت و خون مؤمنان از ان جهته

که حضرت سید ابرار صلوات الله علیه از اسفار و ستور این نحو که چون از دهی آواز اذان می شنید اصحاب را میفرمود که
متعرض ان ده مشوید و اران ده که اذان نمی شنید ند قتل و غارت میکردند و اسیر میگرفتند پس چون اذان
میگفتند ان را دلیل اسلام آمده دانسته و از قتل و اسیر ان در میگذشتند از اینجهة ایشان را مؤذن میگفتند
باشد عبد الله گوید گفتم و مرا فدی ک حمک الله یعنی و مگر یکوی رحمت کند خدای تعالی تو را می گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
شنیدم از رسول خدا صلعم که می گفت من اذن اربعین عاما احتسابا بعثه الله عز وجل یوم القیمة
و له عمل اربعین صدیقا مبرورا متقبلا حاصل اینکه هر کس اذان گوید چهل سال بقصد عبادت
و تحصیل رضای الهی برانگیزد او را خدای تعالی در روز قیامت با ابراهیم خلیل صدیق باشد که میگوید مقبول باد عبد الله دیگر طلب
زیادتی نمود که بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا صلعم که می گفت من اذن عشرین
عاما بعثه الله عز وجل یوم القیمة وله من النور مثل زمه السماء یعنی هر که اذان گوید بیست سال برانگیزد او را خدای عز وجل روز
قیامت و بنجفق که آمرزیده شده باشد گناهان او بهر حدی و مرتبه که رسیده باشد هر چند در کرانه مثل
کوه احد باشد و هم چنین عبد الله التماس نمود که دیگر حدیث کند بلال گفت آری پس حفظ کنی و عمداً
و از اعبارت شمار شنیدم از پیغمبر خدا صلعم که می گفت من اذن فی سبیل الله صلوة واحدة ایمانا
و احتسابا بالفرض الی الله عز وجل غفر الله له ما سلف من ذنوبه و من علیه بالعصر فیما بقی

من عمره

من عمره باجمع بینه و بین الشهداء الجنة حاصل معنی اینکه هر کس اذان بگوید در راه خدای تعالی برای یک نماز
از روی ایمان و ان را عبادت شمارد و بان تقرب بخدای تعالی نماید آمرزد گناهان گذشته او را و در باقی عمر او را
از گناهان نگاه دارد و در بهشت او را با شهیدان جمع کرداند عبد الله گوید نصفم زیادکن برای من خدایترا
رحمت کند حدیث کن برای من بهترین آنچه شنیده از پیغمبر خدا ص بلال گفت و بحیک ای پسر رکهای دل من
بربدی این گفت و گریست و من هم گریستم تا انکه بخدا قسم که هرآینه برادر حم کردم بعد از ان گفت بنویس که
بسم الله الرحمن الرحیم از رسول خدا ص شنیدم که می گفت اذا کان یوم القیمة الخ چون اصل عبارت
این فقره طویل و دکران عبث نطویل میشود بذکر حاصل معنی اکتفا مینماید و ان این است که چون روز
قیامت شود جمع سازد خدای تعالی مردمان را در یکجا زمین و فرستد خدای عزوجل جمعی از فرشتگان را
که از نور باشد بسوی مؤذنان و بایشان علمهای بزرگ و کوچک بود از نور و جنیبتها کشند که رامهای
ان زبرجد سبز و سکهای ان از مشک از فرشته مؤذنان بران سوار کردند و بر پشت انها بپای
ایستاده و ان فرشتگان کشند و ایشان بلندترین اواز خود اذان گویند بعد از ان بلال
گریست گریستنی سخت تا انکه اواز ش بگریه بلند شد و من هم گریستم پس چون ساکت شد گفتم
از صدمی گریی گفت و یحک نخاطر من رسیدی جبرئیل شنیدم از جیب خود و صفی خوش نمیر حضرت
اقدس نبوی ص که میگفت و الذی بعثنی نبیا الخ مراد حاصل مضمون انکه قسم بانکه برگزیده مرا
بحق پیغمبر که بدرستی که مؤذنان در انروز سبکدست باشند بر خلق بران مرکبان ایستاده پس میگویند الله اکبر
الله اکبر چون ان گوینده خاهم شنید فریاد واویلا از امت خواهد امد ان زید پرسید
که ان چه فریاد است تسبیح و تحمید و تهلیل پس چیز گویند در دنیا چه میکردید گویند عبادت میکردیم
گویند راست گفتید پس چیز گویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله گویند
این امت انکسی است که به پیغمبر آمد بار از جانب خداوند جلت شانه و ما باو ایمان آوردیم
و او را بده بودیم پس ایشان گویند راست گفتید این انکسی است که ادا نموده شمار رابرا از خداوند شما

پس لازم است بر جماعتی که جمع کنند میان شما و میان تغنی شما را با محسور گردانند تا منتهی میشود آن
بمنزلهای آن تا غیر در ریب و دران منازل خاربها که هیچ چشمه ندیده و هیچ کوئی نشنیده و در خاطر هیچ بشری
خطور نکرده و این روایت طویل است و ازان باینقدر که مناسب اینمطلب بود اکتفا شد و از این قبیل اخبار
در فضیلت مؤذنی از ائمه اطهار بسیار وارد شده و الوزر امیکونه آثار رسیده و ظاهر است که ثواب
ثواب اذان و اقامت بیش از همه صفتی در اوراق کتب معتبره یافته است پس سزاوار آن است که مراعات این
عبودیت در تلاش ادراک آن کما ینبغی کرده چنان هر یک از نمازهای پنجگانه یومیه خصوصا بهر هفت این
فضل آرایند خصوصا در نمازهای جهریه سیما صبح و شام که تاکید در انها بیشتر شده چنانچه بعضی از اعاظم
انها نماز را باطل دانسته اند خصوصا در نمازهای جماعت که در انها نیز بعضی بر وجوب رفته اند مگر در
نماز عصر روز جمعه و مزدلفه که در انها اذان ساقط بلکه بقول اقوی حرام است و پوشیده نیست که این
فضل و ثوابهای چند از ان صاحب توفیق میباید است که چنانکه از عبارت اینها واجتنابا منفاد شد
قیام بامر جلیل مؤذنی از برای رضای خدا نماید و منظورش از ان اعلام مؤمنان و اقامت شعار مسلمانان
مقصد بهم دامان پاک این طاعت فیض ناک را بلوث عروسهای نفسانی مانند وظیفه و اثبات
ان میالاید به بانگ بلند اظهار قید و صلاح و سحر خیزی نزد هر در و نزدیک کند بلکه آنش
اواز تمام عنا آنش در خرم چنین ثوابهای با منتها میکند نا چار حضرت سبحانی خصوصیت
و غزل خانه بخواندن تسبیح و تهلیل خداوند جلیل را عبارت از نغمه پردازی ندانند و چهره آنش
دنیا برهم میکشان دست از ملاحظه وقت برندارد و برای رعایت اسلوب نغمه حسن ادای کلمات
فصول اذان را از دست نگذارند برای مزد هر خفته و بیدار نکوید ای صل محسنان مؤذنان
و سحر خیزان کار خویش که جانبخش ان نغمه های گاهی حضلند میباید که باداب و قانون
که در شریعت غرا مقرر است بی تحریف و تبدیل خدا و ندجلیل را عبادت از نغمه پردازی ندانند و چهره آنش
خوشا زندتا روز قیام بمقتضای حدیث شریف حضرت خیر الانام که المؤذنون اطول اعناقا یوم

القیمة

یوم الجمعة و صفوف حلقی کردن رسّرف و کراست اقرار نه فضل سیوم در دکر افضل نماز حین
قیام وقت سلام که در فضل و ثواب انها هر کدام حدیثی و روایتی منظر تتبع رسیده و در کتاب شریف فقیه هم
در ثواب الاعمال از لسنده حضرت صادق ابدال ابی جعفر علیه السلام روایت که ما من عبد ی من شیعتنا یقوم
الی الصلوة الا انفتح بعدد من خالفه ملائکة یصلّون خلفه یدعون الله عزّ وجلّ حتی
تفرغ من صلوته و حاصل معنی انکه هیچ بنده از شیعه ما که بنماز بر خیزد مگر انکه احاطه کنند او را بنیز او
جمعیت نماینده بعدد هر که مخالف او است در این فرشتگان که نماز گذارند در قفای او دعا کنند
بجهت او انکه او از نماز فارغ شود و در کافی از زراره لا اجاب لامت پناه حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست
که اذا المصلّی الی الصلوة نزلت علیه الی حمة من غمام السماء الی غمام الارض و حفت به
و حفّت به الملائکة و ناداه ملک لو یعلم هذا المصلّی ما فی الصلوة ما انفتل و مضمون انکه
چون نماز گذار بنماز بر خیزد از کنار های آسمان تا اطراف زمین پر او رحمت ریزد فرشتگان گرد وی
در آیند و فرشته ها و ندا کنند که اگر این نماز گذار فضل و ثواب که در نماز است دانستی همیشه مشغول
نماز بودی و روایات در این باب بسیار است و دیگر از ان جمله نکیر است که مفتاح باب بهشت که و عنوان صحیفه
فرخنده کیست که مبنده بوجهی صلی ان وسیله بر منزل کرامت جاودانی و اصل میشود و لطف
قریب جناب سبحانی در این باب میکرد و دست بالا بر دانش ان را با خاک یکسان را در عالم هستی نشان
بلا و نیست و دست افکنش مبنده کم بهای پیش خود بپیارا در حضرت کبریا اش ره نبرد بس و بستی
بان ان را بر اد فات سماست که بر افراخته اوست و این ایمان بطبقات فرش غبرا که
که اخته اوست و نکته دیگر هم در انجام منظوم نکته مرقوم تسکرد و نظم امید زهر که هست باید برداشت
دل را نچه بجز خدا است باید برداشت و در یکتر از دست برداشتنی است رمزی که ز جمله دست باید
برداشت نازه سخن اصل مبتنی این است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر بان مبارک جاری ساخته و گوهر
ثمین نکته انیقه ام انکه بجز بر بایان ب حد میان انداخته در فقیه و غیره مذکور است که گوهری از معدن

دست برداشتن از تکبیر سئوال نمودن والاجناب در جواب فرمودند الله اکبر الواحد الاحد الذی لیس
کمثله شئ ما یلمس بالاجتماع ولا یدرک بالحواس بتغیر معنی آن اینست که خدا بزرگست از هر چیز یکه دانسته
در صفات و یکی است در ذات خدائی که مثل او هیچ چیز لمس کرده نمیشود بانگشتان بیچگونه که در هر دست
دریافته نمیشود به پنج جنس که در هریک از ظاهر و باطن است ای صل بر دانستن و بدست که هریک متمدن بیچ انگشت
آن ها بآن راست که ذات پاک او بزرگتر از آن است که بانگشتان ملموس و بحواس محسوس گردد و در فضل و
ثواب تکبیر از حضرت بشیر و نذیر یاد می هر صغیر و کبیر اشرف بنوی صلعم مرویست که اذا قام الرجل
الی الصلوة فقال الله اکبر خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه حاصل معنی آنکه چون بنده بنماز بر خاسته
الله اکبر گفت پاک شده از گناهان چون روزی که از مادر متولد گردیده و در تهذیب الاخبار از سید اخیار روضة الابرار
ماثورست که لکل شئ وجه و بنکم الصلوة فلا تستعین من احدکم وجه فلکل شئ انف و الصلوة انف التکبیر
خلاصه مضمون آنکه هر چیزی را روئیست و روی دین شما نماز است پس در دین خود از زشت بکنید و هر چیزی را
پیرایست و پیرایه نماز تکبیر است یعنی چنانکه حسن صورت به پیرایه تمام و بی آن زشت و ناپسندست نماز بر تکبیر مقبول
و بی آن ناقص و ناپسند است و از جمله سئوالات عالم که از صحیح او یان عمل و سرور اهل عقد و حل صورت بعضی
از آن در دکر فضایل وضو مذکور شد و بعضی از سئوال کلمات اربع و آن حضرت مثال هر یک در کلمهٔ
شریفهٔ الله اکبر فرموده اند فهی کلمة علی الکلمات احبها الی الله یعنی لیس شئ اکبر منی لانفتح الصلوة
الا بها الکرامتها علی الله و هو الاسم الاکرم ملخص معنی آنکه این کلمه در مرتبه بلند ترین کلمات و محبوب
ترین آنهاست نزد خدای تعالی و مراد حضرت شیخ بنی آنست که نیست هیچ چیز بزرگتر از من افتتاح نمازها بمنش
بر این کلمه از جهة کرامت شریفه که از اوست و پیش خدای تعالی و این رعایت که شریفترین اسماء و بنا
بر نسخه دیگر بزرگترین اسماء است بتوانند بود مراد این باشد که اسمی اعظم است و دیگر از جمله فرائض
که بنده عدم زیادهٔ بر آن یا مرتبهٔ مالتراب و در الارباب بآن وسیله بجهد ثنای الهی موفق و از رحمت
و لطف کلمه جناب مالک الملک معزز و مکرم و سربلند میگردد چنانکه حضرت رسول ص فرموده که

چون

چون خاهی که تو با خداوند خود سخن گوی نماز کن و چون خاهی که خداوند با تو سخن کند تلاوت قرآن نمای و قرائت
نماز عبارت از خواندن سورهٔ مبارکهٔ فاتحة الکتاب و سورهٔ دیگر از آیات قرآن است در نماز و غیر ان ستوده است
بعد فصل از سر دعا و دران اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن و از شر لان سگ از رحمت خدا بدور کند او خود
پناه کردن چه آدمی پیچاره میکند غفلت قرین را دو دشمن دیرین پرکینه روز دست در یکدیگر است که از بند
تذویر یکدیگر ستیزان ان بی امداد اعانت خداوند قدر نمیتوان حیث و از حذلک مکر و نیرنگ این دو عدوی
ستیز جنگ مرد از ری حمایت حضرت باری نمیتوان رست یکی نفس امّاره و مدبر بر یکی میگوید که ان
النفس لامّارة بالسوء الا ما رحم ربّی ازان مجبر است دویم شیطان بی امان دین و ایمان ستان
که بحکم لاقعدنّ لهم صراطك المستقیم ثمّ لاتینّهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن
شمائلهم و لاتجد اکثرهم شاکرین که خود کفنه بر سر راه هدی بقصد راهزنی خلق خدا نشسته و بدلالت
فبعزّتك لاغوینّهم اجمعین الّا عبادك منهم المخلصین در گمراه کردن بنده کان سوگند خورده
کمر عداوت بسته است پس آدمی البته نتوان عجز بنیان را از شر ان یک نفس حفظ و امان خداوند جستن
پناه بردن و ز اضرار ان یک طریق فرار بنظیرهٔ حمایت حضرت آفریدگار بردن ضرور و ناچار است
حضور حاضر و قلب قائم بمراسم طاعت و کذا از شر وساوس عبارت که بنده را در انوقت در امتثال
فرمان جناب الهی و در تلاش وصول ببارگاه قرب حضرت آفریدگار در چنین وقتی ان عدوی بدکیش
فرا اندیش را سبب پرکینه از خار و بغض و حسد آدمی را بیشتر و در فنی و محرومی ساختن او ز ان عبارت
و ادراک ان سعادت سرشت پیشه و در انظار آمده که ان العبد اذا سجد فاطال السجود نادی
ابلیس یا ویلاه اطاعوا و عصیت و سجدوا و ابیت حاصل ترکیبه چون بنده سجده کند و بسجود
طول عمر شیطان فریاد کند که وا ویلا انسان فرمان برد و من نافرمان برداران بسجده نیفتادم و من
ابا نمودم و از جملهٔ اوقات عبارت قرآن است که بنده باید در انوقت آنچه از الفاظ و کلمات قرآنی
بر زبان راند شهد جان فزای معانی ز ابر انگشت تامل بمذاق جان رساند و در زمرهٔ معانیان افتا بتدبر

القران داخل نباشد وخاک بتوبخ دهندبه حدیث ویل لمن لاکتها بین الجنة ثم لا یندبرها برفرض حل باشد
وبرظاهراست که دراین هنگام که ان دشمن دینی وجانی باکین وحیدی که مبدا از دست آزادی باسانی برمیدارد که
ودرمشغول ساختن وبرباندیشه های باطل وهوسهای بی اصل ودنیا تاجان دارد قدم تمام میگذارد لهذا خدای مهربان
کریم بکریمه فاذا قرات القران فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم بنده را درانوقت بپناه فرموده فرمان
داده است یعنی چون خواهی که قران بخوانی پناه جو بخدا از شر شیطان که رانده شده از رحمت الهی ومخفی نماناکه
لفظ در اصل معنی شامل هرکس است که از فرمان الهی متمرد واز رحمت او دور شده خواه از نوع جن که ابلیس
وجنود او باشند وخواه از طبقه انس که کفار وراهی ضلال باشند ودر قرآن ودراین جمع خبیث بغیر شیاطین انس
شده واین طایفه نیز درکفر ردلت واضلال خلق خدا از جنود ابلیس کمی نبوده هرلحظه دام بلیس از جبایل شهوات
میزنند واز بین دیو ردمان وآشکار بسوسیان وتخیلات بی اصل آدمی از راه حق وطریق بندگی
به بند هوسهای دنیا می اندازند ودورنیست که از راه جنیت هوسهای دنی کرده باشد ودر دلها تیر اغوا و
سهام کلام شان در آماج سینها زیاده کار میکند ومع هذا آخرهای مالی وعرضی وجانی نیز سبب عداوت
دینی واین نیز از اینقوم ممکن بلکه مظنون است پس از عداوت اینقوم باید استعاذت نیز کتاب الهی استعاذه
ودر دفع این شرار از ان حضرت استعاذه نمودن ودر هرحالی از حالات از اهم مهمات خاصه بعد
وسوره شریفه قل اعوذ برب الناس تا آخر بآنچه تحقیق میکنیم حضرت بدان امر کرده که شخص میگفت هل تعوذت
بالله من شیاطین الانس مؤید اینمقام هست ونیز در بعضی تفاسیر مذکور است که ان دیلمی طریق برسکاری
بود در غفاری صحبت کفت که انس وشیاطین پیشتر ان حضرت فرشته بودند بشیاطین انس بدتر از شیاطین
جن اند وسبب این تعلیم الهی در عالم زید این قسم را بسنه که در وقتی که از تهدید جمعی از مشرکان عنید خایف
بلکه تقویت این سخن مینماید مرحضرت را بسبیل آنکه چون حضرت خبر داد که ماه ص از جور وجفای مشرکان روسیاه از مکه
بمدینه رستگار واز آفتاب وجود انور او از ان برج بابن برج اشراق فرمود مسجد مدینه بعون الهی نمونه مسلمانان
برکرداننده ساخته درهای ان را از هر طرف بتمام کوشند حتی بسبب نه وقتی حضرت که امید پیغمبر ص

بکراهت

بگرامی خاص مخصص سانند و از بیت از ایشان از شهر علوشان بر در و دیوار از منه و دهور پرتو ظهور اندازد
جبرئیل علیه السلام نزول نموده و آن عالیجاه فرستاده را بسد ابواب الا صحابی امر فرموده مگر امیرالمؤمنین علیه السلام را که او را میان
در مخصص و در آن باب مرخص کرده بنده اول کسی که آن اشرف ناس او را بگرفتن و باز آوردن عم خود عباس بن
عباس سمعا و طاعتا لله و لرسوله گفته فرمان پذیر گردیده آنگاه خاص اهل حضرت خیرالبشر را دیده با دو فرقه
العبنی حضرت حسن و حسین در سرای سعادت بنای خود نشسته گفت چه نشسته اید تا نه توانی است که رسول خدا
عمش را بیرون و پسر عمش را داخل خانه رخصت مراد عباس امنکه شما را نیز در خانه بسته دیده باید بدانچه فرمود که عم پیغمبر
و یکمرتبه باز نزد یکترم و در این باب معاف نباشم عاقبت یکمرتبه دوم راست بطریق اولی معاف نخواهد بود
آنگاه حضرت اشرف نبوی ص بر ایشان گذشت و از سبب نشستن ایشان در آن خانه متفحص گشت حضرت
فاطمه علیها السلام گفت منتظر فرمان رسول خدایم که در باب رخصت دادن در آن جناب چه مقرر فرموده اند
در باب امر نموده و پیغمبر خود را از ایشان مستثنی فرموده است و غیر از این نیست که شما نفس پیغمبر خدایند یعنی فرزندان
جدا ئی نیست و دیگر آنکه همه حکم آنکی بگیست و خانه مرا باین اختصاص از کافه عوام و خواص امتیاز داده
است سر بر تاج دماج این کرامت بر سر نهاده بعد از ان عمر ان خطاب یعنی عمر بن الخطاب آمده گفت
من دیدن شما را در وقتی که بمجلدی خود میروید دوست دارم اذن دهید مرا که رخصت از خانه خود مسجد
جهة ان گذارم ان حضرت فرمود قل ابی الله ذلک نبیر خدای تعالی راست از ان با و مرا نجو نیز ان نارواست
ان سیاه رو گفت پس بقدر انکه روی خود را بان نهم مرخص سازید انوالاجاب باز همان سخن در جواب
فرمودند دیگر باره ان بد جای جسور سخت چشم کرده فرجه انکه بقدر یکچشم خود را بان گوشه استدعا کند
ان حضرت ها فرمود که اگر بقدر سوراخ سوزنی گوی که ترا اذن نمیدهم قسم بکسی که جان محمد ص
در دست اوست که خانه شما را بیرون و ایشان را داخل خانه و لیکن خدا ایشان را داخل و شما را خارج
ساخت بعد از ان این مضمون ادا فرمودند که سزاوار این است هیچ احدی را که ایمان بخدا و روز قیامت
دارد که در این مسجد سر بر آلوده کند مگر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و برگزیدگان از ان

ز آل ابی طالب و پاکان ز اولاد ایشان را مؤمنان پاک نهاد این سخن را مسلم داشته و بر طبق تعلیم این حکم کردن اعتقاد
کذا شته و لامذ فقان امتناع نموده بر نخاسته و بیکدیگر حتی اجتماع نموده باهم گفته که نمی بینید محمد را که همیشه پیرعم خود را به
بفضیلت مخصوص میسازد لکن ما را از ان محروم و بی بهره میگذارد بخدا قسم که اگر اینها در زنده گی محمد ناچار گذار ما نیز بعد از
وفات او نخواهیم گذارد بعضی رواین احکام کرده متروک خواهیم کرد امیه عبد الله ابن ابی عاص که هم از ان بزرگ
ان گا فرقت بود گاهی ان سخنان را گوش کرده بجوش می آمد و زمانی نیز ساکن شده خاموش میگردید و می گفت
محمد متعبد و ریاضت کش و صاحب فطن است مبادا عداوت خود را با او آشکارا کنید که هر که این کار را بعد از او
چنین کسی نمی رود از کار بزرگ و عاقل کسی است که زهر غصه دشمن را بجرع نماید تا وقتی که فرصت
بدست آید بان مقام گردید در ان وقت که انتقام بعضی این سخنان در میان در آمدند در عداوت گشیدن
ایشان انتقام از حضرت سید الانام همت بر میگماشتند و مردی از مؤمنان که او را زید ابن ارقم
می گفتند ان لاطائلان را شنیده بشتاب گشته گفت آری ای دشمنان خدا نکند چنین خدا میکند و بر پیغمبر
طعنه میزنید و دین او را دروغ میشمارید بخدا قسم که پیغمبر را از اقوال و احوال شما اخبار خواهم نمود
عبد الله ابن ابی ان حالت گفته این هنگام نرفته نخواهیم که وسوسه نیز خواهیم خورد پس پیغمبر ما را
صادق خواهد شمرد بعد از ان گویا چند خواهیم اقامت کرد که بر تو شهادت دهند پیغمبری چند
که موجب قتل و دست بردن و حذر کردن نرفته پس زید خود را از انجا بپایه سریر نبوت
رسانیده و از انچه گذشته بهمنان معروض گردانیده ان برگزیده لا ینطق عن الهوی حضرت شب ان در ان باب
طریق مداهنه مسلوک داشته در اخفای ان کوشید و گفت هی، بطن سر نفاق ان اهل نفاق
بر روی ان نیاورده تجاهل سر روی نفاق ایشان نموده گفته بزید ابن ارقم گفت که ان اردت ان لا
یصیبک شرهم و لا یبالک مکرهم فقل اذا اصبحت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فان الله
انفیل عن شرهم فانما هم شیاطین یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا یعنی اگر خواهی
که شر و مکروه این قوم بتو نرسد پس بگو چون صبح کردی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بدرستی که خدای تعالی کفایه میکند

نزاارنشراب آن وعبارت انی هم شیاطین باد حاضرانرا است بایه که لک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین
الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا که در سوره انعام شریفه انوم است وبان خبار الهی
قسم بخش خاطر حزین حضرت رسالت پناه صلعم گردانیده که از رنج خفای اعدای کفر نکبت خاطر خود را آزرده مدار که این خصلت
نو نیست بلکه هر پیغمبری را اغوای عدی صبر بلباس حسنت آراسته باهم می کشند و یکدیگر را بان وسوسه میفرمایند و لا فضل و لوبای
سوره مبارکه فاتحة الکتاب باشد وان را سبع المثانی نیز گویند ازاین جهه در نماز با اقلا دو بار تلاوت میشود
با انکه در هر مرتبه نزول یافته و انوار برکات ان دو بار بر ساحت احوال انی امت یافته است و بدلالت بعضی
اخبار مراد از سبع المثانی که در کریمه ولقد اتیناک سبعا من المثانی والقران العظیم که در سوره حجرات
فاتحة الکتاب که خدای تعالی از نهاد ذات قدوسی صفات خود از قران عظیم جدا ساخته و حبیب خود نسبت انزال
ان علاوه ساخته است و این سوره شریفه ام الکتاب نیز مرتبه دارد ازاین جهه که مبدء واصل قران است یا انکه
جمیع فواید قران ازان مستفاد در باطن انها پنهانست ولیکن همه کس بر طریق ادراک ان واقف و غیر پیغمبر
و آلش احدی بران عارف نیستند از خازن کنوز اسرار ربانی و محرم پرده کیان بطون قرآنی جناب
مرتضوی امیر المؤمنین ع منقول است که کل ما فی القران فاتحة الکتاب وکل ما فی فاتحة
الکتاب فی بسم الله الرحمن الرحیم وکل ما فی بسم الله الرحمن الرحیم فی باء بسم الله وکل فی باء
بسم الله فی نقطة باء بسم الله وانا نقطة تحت الباء حاصل مرام انکه انچه در قران است در سوره
فاتحه مندرج است وجمله انچه در فاتحه است بسم الله الرحمن الرحیم مشتمل است وتمام انچه در بسم الله الرحمن الرحیم
در باء بسم الله مضمر است وجمع انچه باء بسم الله است در نقطه ان باء مکنون است ومراد ان نقطه زیر باء
بعبارت دیگر هر چه در قرانست مرا معلوم و در مصحف خاطر مرقوم است و دیگرانی سوره را مشتمل یافته و سوره شفا
مرخاسته ازان جهه که خاندن ان بر سر بیمار شفا است چنانکه در جامع الاخبار از سرور اخیار علیه افضل الصلوة
که این سوره را بعد ازان بی بر ابن عبد الله انصاری تعلیم نموده بعضی از فضایل و فواید ازان چنانکه ان واله
مبین که ازان جمله فرموده هی شفاء من کل داء الا السام و بعبارت این سوره شفا هر دردیست بغیر مرگ

در عدهٔ الداعی از فرعلوم اوایل و اواخر حضرت امّ مهر فرعه منقولست که من لم یتبرّاء بالحمد لم یتبرّء
شیء یعنی کسی که سورهٔ حمد او را از مرض پیری و تندرستی نگرداند هیچ چیز نمیتواند او را آلا بمشیّت صدوق و صحه از فتحه
کتاب مسیر در ذکر خاتمه نسخه بغدادی صلح در فضل و ثواب فاتحة الکتاب حدیثی طویل مذکور است که حاصل مضمون آن اینست
که الله تعالی فرموده که قسمت کرده ام فاتحة الکتاب را میان خود و بنده خویش نصف آن برای من یعنی در حمد
و ثنای منست و نصفش برای بنده من که در آن طلب مراد بنده و استکشاف از حقیقت الهی غنا و جلالش
مینماید و مر بنده مراست آنچه سؤال کند چون بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی گوید که ابتدا کرد بنده
نام من بر من لازم است که کار بندی او را تمام رسانم و احوال او را بسامان درک کردانم چون گفت الحمد
لله رب العالمین خدای تعالی گوید او را تمام رسانم حمد کرد مرا بنده من و دانست اینکه نعمتهای که او را است
از نزد منست و اینکه بلاهائی که از او مندفع گشته بطول و افضال منست گواه میگیرم بر آن که می آفریدم بندهٔ او
بنعمتهای خود در دنیا و در آخرت و دفع می نمایم از او بلاهای آخرت را چنانکه دفع نمودم از او بلاهای دنیا و
چون گفت الرحمن الرحیم خدای تعالی گوید شهادت داد بندهٔ من بانکه مرا بر آن که منم رحمن و رحیم و گواه میگیرم بر آنچه
هر آینه وافر میسازم البته از رحمت خود بهره او را هر اینه بسیار میگردانم البته از عطای خود نصیب او را پس
چون گفت مالک یوم الدین خدای تعالی گوید که ثنا میگیرم بر من بندهٔ من بانکه اعتراف کرد به راست
که منم خداوند روز قیامت هر اینه آسان میکنم البته در روز حساب او را و هر اینه در میگذرم البته از
سیّئات پس چون گفت ایّاک نعبد و خدای تعالی گوید راست گفت بندهٔ من مرا عبادت میکند گواه
میگیرم شما را هر آینه ثواب میدهم البته او را بر عبادتش ثوابی که رشک برد با و مخلوق او در عبادت
در پس چون گفت و ایّاک نستعین خدای تعالی گوید که بندهٔ من استعانت کرد بمن منم آنچه آورد بر او هر آینه
میکنم مر او را اعانت او میکنم و هر اینه بفریاد او میرسم البته در سختیها بیش و هر آینه میگردانم دست او را در
مصیبتها بیش پس چون گفت اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره الله تعالی گوید این برای بنده من است
یعنی در آنچه متعلق او شد و مر بنده مراست آنچه سؤال نمود بتحقیق که راستی بتکهم بر بندهٔ خود یعنی دعا

دعوات

وثبات بهدایت عطا نمودم بواسطه آنچه آرزو کرد یعنی آنچه ابتدای بطریق الهی است عصمت را و ایمن کردانیدم او را
ازانچه ترسید از آن یعنی از طریق مخالفین و اهل ضلال در همان کتاب از والاجناب امیرالمومنین
حدیث روایت نموده که حاصل آن این است که بدرستیکه بسم الله الرحمن الرحیم آیه از زیر تکه الکتاب است
یعنی آن هفت آیه که شنیدم از رسول خدا صلعم که حق تعالی گفت بتحقیق که یا محمد و لقد
آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم پس امتنان نعمت الکتاب جدا ساخته از اسامی
قرآن عظیم انداخته و بدرستیکه فاتحة الکتاب شریفترین ان چیزیست که در گنجهای عرش
است و بدرستیکه خدای تعالی محمد را بشریف این سوره اختصاص داده و احدی را از پیغمبران پیش او
شریک نگردانیده غیر سلیمان ع از آن جمله بسم الله الرحمن الرحیم بود عطا کرده نمیبینی که حکایت میکند از نقش
در وقتی که گفت انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم پس اکاه باش پس
هر که خواند این سوره را ایمان آورده باشد عطا کند خدای تعالی او را برای هر حرفی از آن حسنه که هر یک از آن حسنات
بهتر باشد از دنیا با آنچه در آنست از اصناف قلهای آن و هر که گوش اندازد بسوی قاری که قرائت میکرده
باشد بهره باشد او را بقدر شنیدن آنچه قاری بر است یعنی از ثواب پس بباید که طلب کسب کند یعنی تحصیل
نماید از این چیز که شمارا ممکن گشته چه بدبخت است که آن غنیمتست مر او را که وقت آن گذرد و حسرت در دلهای
شما ماند و پوشیده نیست که بکیم این حدیث شریف و احادیث دیگر باتفاق فرقه رفیعه شیعه از جمله
هفت آیه این سوره بسم الله الرحمن الرحیم است و احادیث وارد شده و در فضل و ثواب و فواید آن
بیش از آنست که طریق استقصای آن توان بست و اهتمام در ذکر آن نیز در این مقام ضرورتر
از آن که بخود داری و اهمال کاری رزوادی پایان آن توان گذاشت و لهذا طریق توسط را در آن
وجهت همت میانه و در ذکر بعضی از آن که اهم و در باب دیگر ایم پیشه بپیرد لله بسم الله الرحمن الرحیم
صخره دلیر است عصای کلیم هر دم از این صخره حکیم زبان کرده از آن چشمه معنی روان الله تعالی
چه خجسته نامی که گفتار بینوا گذارش هر مدعا نی اسمو لا ببرکت آغاز انجام داده راست و کردار

بیدست دیا ابواب حصول پرکار را پیوسته بمفتاح تذکار ان بروی خود گشاده تبارک الله چه مبارک کلامی که
در کتاب کریم الهی از فرقه رو منزلت تا منتهای برجمیع لآت مقدم است و دران محفل اعجاز نمای هر اینها از
غایت کرامت اغلاو الامند نشین براسم الله چه طرفه نام است این ٤ در دل حرز جان
تمام است این ٤ کم کسی از زبان کلام رسد ٤ در رسد زین مخمصه نام رسد ٤ وچون چنین نباشد
که بر سه اسم چنین از اسماء و کرم الهی مشتمل و رمکان دستم باسم اعظم مقرون و متصل است و هم چنانکه
از حضرت امام همام ع ابی موسی الرضا ع که ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی الاسم من سواد العین الی
بیاضها یعنی بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی ان در مجموعه ورام از حضرت
خیر الانام ص حدیثی روایت نموده که محصل ان اینست که رد کرده نمیشود دعای که اول ان بسم الله الرحمن الرحیم
باشد و بدرستی که امت ضعیف می آیند در روز قیامت یعنی بعرصه محشر بسم الله الرحمن الرحیم گویان پس حسنات آنان
در ترازوی اعمال گران میکردد و جندقی از سبب ان رستگار میکنند پیغمبران می گویند که استدلال کلام
آنان بر سه اسم بهوا از اسماء الهی که اگر انها در یک پله ترازو و گناهان جندقی در پله دیگر گذارند
حسنات آنان راجح آید و از ابن عباس منقولست که ابلیس لعین سه مرتبه فریاد کرده که دیگر
مثل ان نکرده یکی وقتی که لعنتش کردند و از ملکوت السموات اخراجش فرمودند دیگر وقتی که خضرت
ختمی پناه ص انوار نبوت آفتاب رسالت وجودش بر عالم اشراف ثانی فرمود و دیگر از وقتی که سورهٔ مبارکه حمد
نزول یافت و اول ان بسم الله الرحمن الرحیم بود از عالم ربانی و محرم اسرار فرقانی جناب مرتضی امیر
المومنین ع مرویست که نوشت لا قرب سبعین بعیرا ان بسم الله الرحمن الرحیم و اگر صاحبی
اختیار شتر از نوشته حساب عاقبت دیگان بسم الله الرحمن الرحیم فضل و نوال ان باز گردی و از صاحب
شرع شریف و مخزن دستان تکلیف حضرت اقدس نبوی ص ایمنون ماثورات که چون
معلم کودک را گوید که بگو بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بان گویا گردد نویسد خدای تعالی برائت
از اوء نه برای ان طفل و بجهت پدر و مادر او و برائت جهنم معلم آواز آتش ٤ عزاز ایفرات مذکور

کنز الکرام

ازانوالاجابت منقولست که من جزئیتی را پرسیدم از اسم اعظم جوابها داد عیب ما آنست که سوره حشر
پس بسیار قراءت کن بار دیگر از او سؤال کردم همین جواب داد نوبت سیم پرسیدم همین جواب
شنیدم و هم از آن حضرت صلعم در خبرست که اسم اعظم فی سبعة آیات فی اواخر الحشر
یعنی اسم اعظم در هفت آیه است که در آخر سورهٔ حشر و در فضل آن آیات
و هم از آن اشرف البریّت صلعم مرویست که هر که او آخر سورهٔ حشر را شب یا روز بخواند
در آن روز یا شب نمیرد حتی نه فرشتگان برای او بهشت را واجب گردانند برای او و نیز از آن حضرت
مأثورست که هر که صباح سه بار بگوید اعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم و سه آیه از سورهٔ حشر خداوند
سبعین الف ملک هفتاد هزار فرشته برای او موکّل گردانند تا روز آنگاه دارند او را از جمیع لآفات
و بلیات و صلوات بر او فرستند تا شب و اگر در آن روز یا شب مرده باشد او را گرانمایه
بهشت طریق شهادت خواند نیز همین منزلت دارد و آن آیات کریمات آنست که در آن خاتمه
اینست که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة اللّٰه و هو العزیز الحکیم در سجدهٔ آخر آن
در رکعت یکی بعد هفت بار مخصوصا در شبهای جمعه که اللّٰهم انّی اسئلک برحمتک الکریم
و باسمک العظیم و الملک القدیم صلّ علی محمّد و آل محمّد و ان تغفر لی ذنوبی
العظیم انّه لا یغفر العظیم الا العظیم حاصل معنی اینکه ای معبود من بر بزرگی
تو سؤال میکنم از تو بحق قدرتی که عظیم است و عالیست و اسم تو که بزرگست
و بادشاهی تو که بر امتداست اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه امر فرمائی بآمرزیدن
گناهان من اگر بزرگست چه هیچ بزرگی که می آمرزد گناه بزرگ مگر بزرگ و شیخ نور کوار
و شیخ طوسی رحمه اللّٰه در مصباح طریق دیگر نیز در این دو رکعت اول بعد از حمد چهار آیه
از میان سورهٔ البقره از الهکم اله واحد تا لایات لقوم یعقلون و در تا نیه بعد از فاتحه
آیة الکرسی و آخر سورهٔ بقره و پانزده بار قل هو اللّٰه احد قراءت نماید و دیگر از جمله نوافل یوم

دو رکعت و بتیره است که در عداد پنجاه و یک رکعت فرض و سنت شبانه روزی چون اصل و منبع آن نشسته است یک رکعت شمرده
شفعه اگرچه این بنده نمیتواند که لکه ابر از خضرت اقرع جعفری ۳۰ در حدیثی که شمار نوافل یومیه فرموده اند که رکعتان تعدل
العشاء و الوتر ثلاث کان لها یصلیها و هو قاعد و انا اصلیها و انا قائم بعد از جمله نوافل یومیه فرموده اند که رکعت
بعد از نماز خفتن بدرم ان را نشسته میکند و در افضلیت این سه طریق علما را خلاف است و حدیث شیخان از ابن خالد
که از ایشان حضرت رد این مخصصه بیست و اینکه این بنده افضل است دان آنی است که در رکعتان بعد العشاء و الوتر
تقرء فیهما ما تیسر له اینه قائما او قاعدا و الاضطجاع افضل نیست از نوافل در رکعت بعد از نماز خفتن میخواهد در ان دو رکعت
صد آیت خوانده، نشسته بهتر است و اسند در رکعت چون یک رکعت حساب میکنند آنرا وتیره نام کرده اند چه در لغت
لطافت و تصغیر ان ممکنست از آنی چه بتر است یک رکعت وتر آخر نماز شب میخواهد و وقت ادای
این نماز بعد از فراغ از خفتن است و ممتد است تقریبا تا وقت ادای خفتن که نیز مشهور نصف شب است
یعنی نصف شب از وقت نماز خفتن را گذارد وتیره را بعد از ان نیت بنماید گذارده کیفیت ان بر وجه
کامل آنکه افتتاح بهفت تکبیر یا دعیه مقرره نماید و در هر رکعت صد آیه تلاوت کند چنانکه مذکور شد
و طریق دیگر اینکه در رکعت اولی بعد از فاتحه سوره تبارک الذی بیده الملک یا سوره اذا وقعت و ثانیه بعد از فاتحه
سوره قل هو الله احد خاتمه ارسلوم مطالب خود را بر ان سوال از درگاه کریم متعال بموقف عرض رساند و دیگر
در سبیل ما مذکوره زیاده در رکعت نافله ست آنست که بنده گان سالک در سفر سرمایه نیستی و مرده دلان
در طلب سر چشمه آب حیات دلگشا، غیبت اشتی در رکوعش بار بر کات بار دهد و لغزش چراغی در بارگاه
شبها بر منزل قرب آنی را هبر آب و ضویش بر رواز غفلت خواب دیده و آرزو بخوابش در فراش خاطر راحت
فرا افتد و ضریش در طریق جستجو راحله کعبه وصول و نشست فتحی در بارگاه کبریا همه پسندیده و مقبول
ثمره چون چکاش زلف دراز سجود نهایت و قطره اشک روانش از دیده رحمت بگران نکوهش نیاید
استغفار رئیس در دست طلب بفتاحیت در مغفرت کف دعایش بدید امید مراد صورت ملتمس
هر ناله پر دردش آزاد آتش سوز دل نابنه است خرقه عصیان سوز و هر آه سردش از کارخانه توفیق شمع کافوری

شبستان

شبستان لطف افروزد هشت رکعت نخستین منعم نعمت بنده کرا هشت بهشت و بنا راست و نخلهای بر برگ
و بار دعای عرش سا هریک دران قایم مقام شجرهٔ طوبا و در رکعت شفعش رعارض دلبران حسن ز عقد اذعان
دوابر دی پیرسته و مفرده و ترش در کشن فیض تکیه نها لا ز کلاه طاعت بر جبه و خامه خوش نغز بر دکش کلام
در ادای حق این مقام بر قصه تمام محتاج بکذارش چند مطلب است دیکر در فضلت این نماز در سیدای سب در
فضل و شرف این نماز همین پس که جناب الهی حبیب خود حضرت رسالت پناهی صلعم را بان فرمود و کفه ازش ان و یلا
بمقام محمود وعده فرمود است که و من اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثك ربك مقاما
محمودا ایدء شریفه مبارکه یعنی رسا میل است و خلاصه معنی انکه در بعضی ز سب بیدار شو بقران یعنی
بنماز سب در حالتی که زاید بر صلوات مفروضه است بجای تو نا بدارد تا خداوند تو را در مقامی بنشاند
که مقام شفاعت باشد و ان عالیمقام دران بر جمله خلایق مشرف بود چنانکه همه او را بینند با عبارت از عرش
بیرون که خداوند ذوالعرش دیکر از غایت قرب و شرف دران را جلسش فرماید یا کرسی در پیش عرش
کذارد و ان حضرت را بران نشاند با مراد وسیله است که موضع است در بهشت علی الاختلاف الاقوال
و در فضیلت کفته نماز سب امر حضرت اقدس منوبرص فرض کردیده و غیر او سنت است و با قبله بعضی کفته اند که اولا
بان حضرت فرض بوده بعد نسخ شد کفته اند در صدر کیرة بدر نیز سبها در قیامت این نماز بوی
البته که منعم و در منبع نبذ کرانیقدر را تهام بد میکوند می بینم که بر یک پا و بعضی کفته اند که بر شصت
پای ان ا بدر آنکه بر نج و شقت افزون و بمزید فضل و ثواب مقرون کردد، انکه ارشاد شان
از رانجهه پای مبارک لاس کرد پس کریمه طه و ما انزلنا علیك القران لتشقی در شان انست فرمود
اهل تقوی نزول یافته و حاصل معنی ان بر قولی ای محمد فرو نفرستادیم بر تو قرآن را برای انکه تو در رنج
افکنی و از زحمت دایم بر منبع شقت کشی و هم خاتی احب محمد و صورت حال شان در سوره
کریمه زمره عبدان سب که لذا یا هم کان حلوت شبهای تار اللیل ساجدا و قائما یحذر الاخرة و یرجوا
رحمة ربه منص مضمون شد بر قول معتبر بین انکه ایا کان ان کفور که اوصاف او قبل ازین آمد
مذکور شد بهتر است یا کسی که قنوت خاشعه است در ساعتهای سب در حالتی که سجده کننده و ایستاده است

یعنی در حالتی نماز نافله گاهی بجهة میکنید و گاهی قیام میورزید از عذاب آخرت و امید میدارید رحمت خداوند خود را مردی
که هر شب متهجد است که در نماز قنوت میخواند و بنسخ صدوق رحمه الله در فقیه گفته که این آیه در شان جناب امیر
المؤمنین ع نازل شده حضرت حق عز علاه این لام مزکی سعی در انیقام بقیام نماز شب مدح فرموده است در اتمام ان
مردم دیده سپاری در اقامت نماز شب و مراسم طاعت گذاری بحدی بود که شبی که ازالیله الهریر گویند از لیلة
که مبارزان میدان صولت در انشب گرم تاختن از هر سو بردی سم میجرخیدند و شیران را بگیت و دندان
اعضای هم را می گزیدند و می جستند و انشب صعبترین اوقات حرب صفین بود که از صرصر صلات شدید باز آمد
مردان را دست و پا چون برگ بید بلرزیدی و از شیلاب خون دلیران کارزار قدم ثبات و قرار بلغزیدی گویند
که در انشب سی و شش هزار کس از طرفین بقتل رسیده بعضه و از انجمله هفتاد و اند نفر از ان قوم را امیر نهروان
بشمشیر آبدار الغالب روانه مقر کردید مجملا در بعضی اخبار شب از ان سالار دین فوت کشت و در حسان
مویکه هوش بر پیلار زهره که از بار ادراک فضل و ثواب این نماز برادکنده شت و نیز خبر شب فتح قلاب نه
در سوره مبارکه فتح در مقام مدح جمعی از مؤمنان و شرح بعضی از اوصاف حمیده ایشان فرموده که مرضاهم
وجوههم فرا شب سجود علامتهم فی وجوههم من اثر السجود علامت ایشان در رویهای ایشان است و از اثر سجده کردن در کتب شریف
فقیه مذکور است که عبد الله بن سنان از یکی از ان علم دعوت حضرت امام جعفر الصادق ع پرسید
فرمودند که هو السمت فی الصلوة مراد اینکه آیه در مدح نماز شب کذاران است که از پرتو بیداری
ایشان در رویهای ایشان ظاهر است و ان ممکن است که عبارت از زردی و شکستگی رنگ ایشان
چنان از خفیف حال بخیر ایشان را بینند گمان کنند که بیمارند و حال انکه بیمار نباشند و از ارجاف بیداری
باشد خوش زردی چهره که باعث مزید روی از غم او چهره کاهی گردنست
بنده کی کردن خدا باشت ها
گردنست عبارت از نور رویهای بود که از مقوم صاحبش راست از فیض بیداری شب و بی کی عبادت
از چهره نمایان بود چنانکه در فقیه از حضرت رسالت پناهی صلعم مرویست که من کثر صلوته باللیل حسن
وجهه بالنهار حاصل اینکه کسی که نماز بسیار کند در شب نیکو میشود روی او در روز و در عموم اخبار از صادق اهل
که از حضرت سید الساجدین ع پرسیدند که چه وجه دارد در انکه کسی که شب بسیار بر خیزد خوشترین مردمانست

فرموده

مزخ روی ان جهان نکوتر شود
ریخ زرد بی نکوتر شود

فرمودند لانهم خلوا بالله وکساهم الله من نوره تعبیر برای آنکه سبب خیر ان خلق را کرده اند بالله تعالی و پوشیده
راست آنان را الله تعالی از نور خود پای کبر در تبه سر از غبار راه او ذره کردد آفتاب از سجده درگاه او
و نیز خداوند بیچون و بیدار ی بخشش دیده های درون در سورهٔ با برکات ابابیل مؤمنان را که اکثر شب بیدار و سحرگاهان
مشغول استغفار بیشتر شد نوازش نمود در شان آنان فرمود است که کانوا قلیلا ما یهجعون وبالاسحار هم
یستغفرون خلاصه مضمون آن شنیدی که قبل از این آیه شریفه مذکور شد که در ریاض جنان و کنار
چشمهای انعام ایشان بارم که اندک زمانی از شب میخوابیدند یعنی اکثر شب بیدار و در سجده های حضرت
پروردگار بودند در سحرگاهان طلب آمرزش مینمودند گفته اند یعنی این بیداری و عبادت ایشان معجب و مغرور
نمیگردانید ایشان را همچنانکه از شرم تقصیر و بیم گناه خود را به نیاه استغفار میکشیدند و مروی است که این آیه در شان
جماعتی است که سحر در نماز وتر هفتاد بار استغفار مینمایند و بعضی از ائمه اهل بیت علیهم السلام از ابی عباس
روایت کنند که این آیه در شان اهل بیت محمد و علی و فاطمه حسن و حسین نازل شده و بعضی از ایشان گفته اند
علی علیه السلام یصلی ثلثی اللیل الاخرین وینام الثلث الاول فاذا کان السحر جلس للاستغفار
والدعاء وکان فی کل لیلة سبعین رکعة یختم بها القرآن طریقه جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام
این بود که ثلث اول شب میخوابید و دو ثلث دیگر بتهجد و نماز مشغول میگردید و سحرگاه باستغفار و دعا میپرداخت
در شب هفتاد رکعت نماز میکذارد که در ان ختم قرآن مینمود سه از طریق عبادت و شب بیداری
ان حربی آنش خوف و خشیت است که ضرار ابن ضمیره نسبت بکی از اصحاب ان رفیع داشت که
در حضور معاویه در کریمه این تقرب که روزی او را بمجلس ان ملعون مطرود اتفاق در هوا فتاده
و معاویه چون اختصاص او را با نبوه دلتنگ شده با تذرکاه بسیار است خطاب کرده
کفت که صف لی علیا یعنی وصف کن برای من علی را و صفت خصال او را بجهة من شرح تمام را از ان
تکلیف ابا و از ان توصیف استعفا نمود قبول نکرده در ان باب او را سوکند ندادند ضرار
ناچار تیغ زبان مرحت بیان از نیام خموشی اخشاب ان حق یقین و صلابت در دین برکشاد و از

فضایل و مناقب حضرت علی ابن ابیطالب ع و حالات و مقامات او الاسان علیه ایت فتح خیبر و اخبار آنکه
گفت اشهد بالله لقد رایت فی بعض مواقفه وقد اوحی اللیل سدله وغارت نجومه وهو قائم
محرابه قابض علی لحیته یمثل السلم ویبکی بکاء الحزین وکانی الان اسمعه وهو یقول ربنا ربنا ففرغ الیه یقول
للدنیا یا دنیا یا دنیا الیّ تعرضت ام الیّ تشوقت هیهات هیهات غری لا حاجة لی فیک قد ابنتک طلقتک فنیا لا خطر
لی فیها عمرک قصیر وخطرک یسیر وامللک حقیر آه من قلة الزاد وبعد السفر وحشة الطریق وعظم
المورد خلاصه مضمون این فقرات حیرت دل فرای رنگ غفلت زدا اینکه خدا را بگواهی میطلبم که هرا نیه بتحقیق که دیدم
ان حضرت را در موضعی که در ان عبادت قیام مینمود نه بتحقیق که سبب پرده های چشم را افکنده و ستاره گان در سیاهی فرو للبته
یعنی در دل شب که ظلمت عالم را فرو گرفته بود از ان والاجناب در محراب خود نشسته و سبحه مبارک خود چیده مانند کسی که مارش
گزیده باشد بنالید و اضطراب مینمود و با دل حزین مضطر غمناک از اشک از دیده گان پاک مرآلود گیام ای کاش مشئوم که ربنا
ربنا یعنی جناب الهی را امر خواند و تضرع و زاری میکرد مرا از ان خطاب بدینا بخطاب میفرمود که ای دنیای رنگا متعرض من شده
که مرا از راه ببری یا مشتاق من گشته که مرا دام آری دور است دور است دیگری را فریب ده مرا حاجتی در تو نیست بتحقیق که
سه طلاق دادم ترا که دیگر رجوع و باز گشتی در ان نیست پس عمر بقای تو کوتاه و خطر تو بسیار و توشه راه تو حقیر است
آه آه از کمی توشه و دوری سفر و وحشت راه عظیم بهمین راه منزل یعنی جایگاه معاویه بدبخت با ان دل سخت از
تذکار این اطوار هوش پرداز از استماع این کلمات خارا گداز گریان شد چنانکه اشک از چشمش فرو ریخت و از ان
بسیار بیهوش گردید حضار مجلس همگی گریستند بعد از ان معاویه گفت که کان والله ابو الحسن کذلک فکیف
صبرک عنه یا ضرار یعنی بخدا قسم که ابو الحسن چنین بود که وصف کردی پس چگونه است صبر و شکیبای تو از او
یعنی از خدای او چه جای داری در تو چگونه میکند ضرار گفت حال کسی فرزندش بود در کنارش سر بریده
باشند که اشکش می ایستد و حرارتش ساکن نمیگردد پس ضرار گریان برخاسته بیرون رفت مجملی از کیفیت سوز
و گداز و راز ان مهر سپهر زر کواری در دلهای شبها که ذکر ان خفتگان فراش غفلت را از شبه اندیشه کلاب
اگاهی بر چهره افشانده از کاوش گران خاطر و کاوش میباید دور کردان محفل آشنائی سوی بساط قرب
خانه برندگان حیرت حجاله بندگی می نشاندگان است و در آمالی شیخ صدوق مذکور است که عوده ابن زبیر گفت که در مسجد

رسول خدا

حذاصه نشسته بودم و مذاکره اعمال پذیرفته میشد رضوان نمیدیم ابودردا گفت آیا اخبار کنم ترا بکاری که ازان مردمان کمتر و در ورع از همه پیشتر و در اجتهاد و کوشش در عبادات از همه سخت تر بود گفتند گفت گفتم او علی ابن ابیطالب است انقوم از اهل عدوان و خلاف و عاری از حلیه انصاف لیکن روزی از وی این سخن نشنیدم مردی از انصار گفت ای قوم من از چه دیده ام میگویم و هر کسی از شما باید از چه دیده است گوید و من هر کردم علی ابن ابیطالب را در خانه که منسوب به بنی نجار است که از موالی خود کناره کرفته و تنها بر کردن خانه خود را انداخته پس او را نیافتم گفتم بمنزل خود رفته شاید بود ناگاه آواز خویش شنیدم که می گفت الهی کم من موبقه حلمت عنی فقابلتها بنعمتک و کم من جریره ستکرمت عن کشفها بکرمک الهی ان طال فی عصیانک عمری و عظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک و لا انا براج غیر رضوانک حاصل مضمون اینکلمات جانسوز خجلت اندوز اینکه الهی بس گناه که تحمل کردی با حلم و رزیدی و در کذر امیدی از من و در برابر ان نعمت دادی و بس کناه کردم که کرم نمودی و پرده از روی ان بد کردی الهی در دوران عمر در ازم فرمانی نو عمر من و عظم کردید در نوشتجات اعمال کناه من پس منتظم من آرزومند عفو آمرزش تو و منتظم امیدوار خوشنودی تو پس مشغول ان آواز شدم و بر ایوان رفتم علی ابن ابیطالب را خود را از روی نهفته و حرکت خفیه و خفی داشتم پس دران دل شب چندین رکعت نماز کذارد بعد ازان بدعا و کریه پرداخت از جمله چیزها که در مناجات کفت این بود که الهی الهی امکرنی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتفظم علی بلیتی حاصل سخن اینکه ای معبود من فکر میکنم در عفو تو پس سهل میشمرم کناه من در بدیده ارزان بودی نمایم کرفت کبیر عظیم تر است پس عظیم میکردد در نظر من بعد ازان کفت اه انا الذی فی الصحف سیئته انا سیئتها محضها فتقول خذوه فما له من ماخوذ لا یخید عنک تر و لا منفعه قبیله یرحم الملاء اذا اذن فیه بالبکاء خلاصه مضمون اینفقرات هوش ربای چشم دلکش و بر سیل اضمار اینکه آه اکر من خائم در صف اعمال کناهی که من از فراموش کرده باشم و توان را شمرده ضبط و بجای در آورده پس بکوی که بکیرانش یعنی فرشتکان عذاب سو بکرفتن فرمان دهی پس کرفتاری که خویش و عشیرتش او را نشناسند یا

باین دو قوم و قبیله اش نتوانند رسید رحم کنند بر او جهتی تعیین اهل محشر چون در حق او ندارند که بگیرند او را بعد
ازان گفت اه من نار تنضج الاکباد والکلی نزاعة للشوی من العصب الظی حاصل آنکه از آتشی که می زند
جگرها را آه از آتشی که بفاصله برکنده است پوست سرها را پاره کننده است دست و پا سر آدمی سوآه از تشنگی که
ازبانه اش افروخته بهم میرسد ابو درداگفت بعد ازان آواز کریه ایش ضعیف و پست شد پس دیگر بار آوازی
شنیدم گفتم چون بیدار شدی گفت بیدار نگشته و خواب بر او غلبه کرده خاهر بود برای نماز صبح پیدا رش کنم پیش رفتم دیدم
که مثل چوب بود که افتاده باشد اعضای مبارکش خشک گشته و اصلا از او حرکتی ظاهر نمیشد پس حرکتش دادم حرکت
نکرد اعضای مبارکش فراهم نیامد گفتم انا لله و انا الیه راجعون بخدا که عمانی ابیطالب ع وفات کرد پس
شبانه نزد او رفتم که خبر وفات او را رسانم فاطمه علیها السلام گفت یا اباذر حال قضیه چه بود آنچه دیده بودم
گفتم آنچه دیده بودم گفتم فرمود که اینی لت بخدا قسم پهلوشکست که او را از خوف الهی عارض میگردد پس آبی
آوردند بر روی او افاقت نکرد بهوش آمد نگاه کرد و من می گریستم فرمود از چیست گریه تو ای ابو درداگفتم
ازانچه می بینم که تو بر سر خوان می آوری و ایضا چیزی که خود را میفرماید فرمود که یا اباذر تکیف لو رایتنی و دعی
بی الحساب و ابقر اهل الجریم بالعذاب و احتوشنی ملائکة غلاظ و زبانیة شداد بایدی الملک الجبار قد اسلمنی الاحباء و رحمنی اهل الدنیا لکنت اشد رحمة لی بدی من
لا کفی علیه خافیة خلاصه مضمون اینکه تو چگونه خواهی بود اگر از طاقت پرواز اینکه ای ابو درداپس چگونه خواهد بود حال
پیش مرا در حالی که خانده باشند مرا بحجاب و یعنی حاصل شده باشد اهل جریم را بعذاب و در میان گرفته باشند
مرا ملائکه غلاظ یعنی درشت گویان و درشت خویان و زبانیه غلاظ یعنی فرشتگانی که دوزخیان شوند دوزخ
را نشند و نرمی و مساهله ندانند پس ایستاده باشم نزد پادشاه جبار بیحقیق که مرا گذاشته و دست از من برداشته
باشند و رحم بر من نکرده باشند اهل دنیا در این وقت بیشتر رحم خواهد آمد بر من کسی که پنهان نیست بر او
هیچ پنهانی پس ابو درداگفت بخدا قسم که نشنیدم این سخن از هیچیک از اصحاب رسول الله و نیز مسعودی بیان
و منجمله آورده است جبرئیل در سورهٔ شریفه الم تنزیل سجده فرموده است که بما فی جنوبهم عن المضاجع یدعون

ربهم

ر بهم خوفا و طمعا حاصل معنی اینکه دوری میکنند پهلوهای ایشان را از خابگاههای مرغان خدا و ند خود را از خوف
عذاب و طمع ثواب از والاجناب عالمیان مآب صلعم الله مرویست که این آیه در شان متهجدان و شب خیزان است
یعنی مؤمنانی که شبها پهلوی راست لیت می سازند و شمع صفت در ظلمت لیل از روی سوز و ضعف نالهٔ دراک
ساعات رستگاری کردن امیدواری می افرازند و در ارث القلوب از مقری کباب تنگ هدایت و بیداری کنی
خفتگان فرائی غفلت از عمر حضرت رسالت صلعم منقولست که فرموده اذا جمع الله الاولین والاخرین نادی
منادٍ لهم لیقم الذین کانوا تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا فیقومون وهم
قلیل ثم یحاسب الله الناس من بعدهم یعنی چون جمع کند خدای تعالی خلق اولین و آخرین را یعنی
در عرصهٔ محشر ندا کند منادی که باید برخیزید یعنی از میان اجتماع آنانی که بوده اند که دوری میسنجیده پهلوهای ایشان از
خابگاهای میخواندند خداوند خود را از خوف و طمع چنانکه در آیهٔ شریفه مذکور شد پس برمیخیزند و ایشان
اندک جماعتی خواهند بود پس الله تعالی حساب میکند مردمان خاص نخست بعد از ایشان و تکمیل صلاحی باشد که این فرقه بحارات
قرین سوزان جمع جداران خته با حار روانه بهشت برین سازند و بعد از ان کباب سایر خلایق پردازند و هم
در ان کتاب از ان جناب صلعم مرویست که اذا قام العبد مضجعه والنعاس فی عینیه لیرضی ربه
و یصلی لیله باهی الله به الملائکة فیقول اما ترون عبدی هذا قام من مضجعه و ترک لذیذ
منامه الی ما لم فرضه علیه سهدا و انی قد غفرت له بمخض مضمون همین آنکه چون برخیزد بنده از خابگاه
خف و چشمهای او خواب آلوده بود بر آنکه خداوند خود را خوشنود سازد نماز شبی مباهات کند خدای تعالی
با و و بر فرشتگان می گوید آیا نمی بینید این بنده مرا که برخاست از خابگاه لذیذ خود نوشی آنکه خیمه بر او
فرض خته بود یعنی بر خاست نماز شب گزاه باشد بدر آنکه محقق که آمرزیدم او را ای حاصل تعب
بیداری در طلب رستگاری منهج چنین اثرها و شجرتهای نیم شبی و وی های سحرگاهی منهج چنین ثمرهای راست
و او را ای سعادت جاودانی ، اگر ان جانی و تنی آسانی میسر نمیگردد تا از شوق سبزه های شوری در سر نباشد
از خابهای سیمین چشم نمیتوان گشود تا در تب راه مرگ و سختی روز جزا در نظر نمیتوان از خابهٔ خاب نرم پهلو
خالی نمیتوان نمود تا آتش شوری در جان نکند و سپند آسا بیتاب نه از تبرکم نمیتوان جست و تا خاری

پهلو نخلد سلسله صفت بر سر زانوی تلدش عالم بالا نمیتوان نشست کلاه ریزه سرمایه دوری نتوان خرید
و بر اوج مرتبه همچنین بی پر و بال شوق نمیتوان پرید بیت کنی گر آرزوئی در رو جان غفلت آئین سلوک
بگفت چون نمک نرود از خم سان خاب شیرین شو ره عقبا زین عزمهای سست نتوان شد که بر آتش زدن بنهد شیر حوصله
کدیانی را بتاج پادشاهی سر فرو ناید چه نسبت آستانی سر بسر شوریده بالین را بیک گام اختلاط شور شیرین رتبت کی افتد
بشور عشق نتوان جمع کردن خاطر سیری را تن پرور دانی که بفرمان سلطان نفس و هوا بچهار میخ خاب چو ربع مسکون
کشیده شده اند که روی نخاست میتوانند دید و نیز نجتانی که از گران جانی در سرا پرده منجذب بگفت خاطر فرو
رفته اند در پیش شته روان کرمهای سحرگاهی کی سفید میتوانند کرد دیده کور دلانی که در خاب غفلت کلی
بر روزن دیده زده اند از چه راه چشم بر عظمت الهی میتوانند داشت و چی صلحانی که بشب زنده داری
چشم از تمرهای گوناگون چندین تو اب پوشیده اند که نهال طاعتی در کنار جویبار سفیده دم میتوانند کاشت
تن آسانی نهاد بالش زر بزیر سر مگر از چشم من در خاب نیستی روی بیداری و نیز عالم غیب و نهانی نگشته
تو فیض دعا بجز شبانه در سوره مبارکه مزمل نه از انکه حضرت ایزد متعال علم را بقیام لیل لعرفه فرمود
که ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا و ناشئة اللیل بضوی عبادات تمام شب است و بقولی
دیگر طاعات تهجد است و بروایتی قیام و در آخر شب کلی نماز شب و نیز برای تصدیق ظاهر بجمیع عبادت از روی
تعمق و موجدانی است آنکه گفته اند که ناشئه بلغت حبشه بمعنی قیام لیل است و بروایتی مولد از زبان حبشه
ناشئه است بمعنی کسیکه شب از جامه خاب کلی عبادت خیزد و بر هر تقدیر مخصص مضمون آنکه عبادت شب جانی
شب بقینی که شب نیمان بخیزد سخنی است از روی نیابت قدم بجنبانی و مقدار از عبادات را فرد جمع وطاء
بکسر واو خوانده اند بمعنی مواطات یعنی سخت تر است از روی موافقت دل با لسان یا باطن با ظاهر
چه در شب دلها از اندیشه هوس فارغ و حواس جمع میباشد و با حضور قلب و خضوع و خشوع به بندگی قیام می نماید
تعمق و در ساتر وقتها تر است از روی عوقت که قرائت قرآن بشب آورده که بتفرق حواس
ساکن نیست و نیز متوجه ان میتوان شده چنانکه زبان از خلوص تلاوت ان کامیاب میشود
دل نیز از قبض ملال ان دمی بهره مند میتواند گردانید مجملا شب وقتیست که در شب خاکی در حرکت و تردد است

دنیای بی ثبات استراحت گزیده و چشم کوش از دیدنها و شنیدنها کلفت فرا بگوشهٔ استراحت و فراغت درخزیده
اعضای ظاهر از پیکار مشت عمل بی صل در راحت و سراپای خاطر از آمد و رفت اندیشه های باطل خلوت جمال منوّر
حس عمل از چشم مدهاش در تقاب ظلمت نهان و چراغ دلفروز احدی منت از تنده باد ریا و سمعه در فانوس پردهٔ خفا ۸
در امان ابواب حاجت گذاری بر درگاه بی نیاز و دست دعا و استغفار بر دامن کرم خداوند آمرزگار دراز
پیکر کان اعراض از خلوتی نه درون و بیرون و زبان گاهی در عرض مطالب حاجتی گاهی دون در تقاضای کرم
کریمان و حوائج عالم را کیرا و وسعت فضل و عطا عذر عالمی جرم و خطا را نادیده عفو براه انتظار دیده بای
تهدلی گشوده و سمع قبول گوش بزنگ نوافل فرایض و نوافل ساده مطلوب و حاجتی با چراغ فیض هر سو در جستجوی
طلبکار و نوید بر امید اهل سؤال در سواد اعظم شب هر طرف جا بر جا و در آمال بشیخ صدوق طاب ثراه
از چراغ افروزدلها و دستگیر امور سائلان طرق طلب حضرت شرف نبوی ص مرویست که ان الله تعالی منزل
کل لیلة الی السماء الدنیا کل لیلة فی ثلث الاخیر و لیلة الجمعة فی اول اللیل فیامر منادی هل من سائل
فاعطیه هل من تائب فاتوب علیه هل من مستغفر فاغفر له یا طالب الخیر قبل یا طالب الشر فاقصر فلا
یزال ینادی بهذا حتی مطلع الفجر و محله من ملکوت السماء خاص یعنی مکه بدرستیکه الله تعالی میفرستد فرشته
باسمان دنیا هر شب در ثلث آخرین و شب جمعه در اول شب پس بفرمان الهی ندا می کند که آیا سائلی هست که
بوی عطا نمایم آیا تائبی هست که توبه او را قبول و گناهش را عفو کنم و یا آمرزش خواهنده هست که مراد او
برآرم ای جویای خیر متوجه شو و ای جویای شر خود را از آن باز دار بدرستیکه بسی هست که بانگ ملک
ندا می کند تا آنکه صبح دمد چون صبح دمید بجای خود از ملکوت آسمان باز می گردند و نیز در کتاب شریف آمالی از
مهر سپهر محمد و معانی حضرت صادق علیه السلام نهاده گفت این است که بابن عمران الکتب من زعم انه یحبنی فاذا
جنه اللیل نام الی آخره الحدیث خلاصه مضمون آنکه دروغ گفت کسی که گمان کرد که مرا دوست میدارد پس
چون شب درآمد مرا گذاشت و خوابید آنانه محبی دوست میدارد و حلاوت حبیب خود را بابن عمران مع مطیعم
برداشت ان خود چون شب درآمد میگردانم چشمهای ایشان را سوی دنیای ایشان یعنی دنیای ایشان را سوی ایشان
میگردانم و عفو خود را در چشمهای ایشان مصور میگردانم خطاب میکنند و فی از روی شرم و سخن میگویند

یا من ازروی حضور بغیب بخشیم ودل مرا مشرف ره وحاضرانه با من مکالمه مینماید، بنی عمران بخشیم ازدل خضوع
وذلل وازندبت خضوع وفروتنی وزرچشمانت اشک درتاریکیهای شب دعا کنی مرا بدرستکه تو بینای مرا بحهل
نزدیکدی تراجابت کنند صوبه ازطالبان سرمنزل نجات تنها درمناجات وعرض حاجات می گفت که الهی غافلان
البحوموبا منالعیون یاخلقت الملوک ابوابهم وبابک مفتوح لعبیدی من فرورفتند ستاره گان درخشند
چشمها وتنبد پاسبان درگاه تو بیدار وخفته است بغیر ازگرا صبی درمطلب بدرعرض ان بحضرت تو درآمیوسی
ممکن است وبغیر ازان منبت لیل متطاول کرچشم من زجا برخیزد زودتر عمر سدت عمر من سیاه برخیزد ودر محموعه ورام
ازرسیده الاتم صلی الله علیه وآله منقولست کران العبد اذا تخلی لعبده فی جوف اللیل المظلم وناجاه ابتغاء
النور فی قلبه واقبال یارب یارب ناداه الجلیل جل جلاله لبیک عبدی سلنی اعطک وتوکل
علی اکفک ثم یقول جل جلاله ملائکتی انظروا الی عبدی فلانتخلی لی فی جوف اللیل المظلم والطائفون
لاهون والغافلون نیام اشتهدوا انی قد غفرت له مخصوص مضمون دیگه بدرستکه بنده چون خلوت کرد
بامولای خود درول شب تار ودرمناجات رویاند خدای تعالی دردلش نوری بغیر دلش نوردش کردانند وچون یارب یارب
گوید خداوند بزرگوار صلی جلاله بندا مدرآید که لبیک ای بنده من طلب کن ازمن تا عطا نایم وکار خود برا من که ازتاریکی
ظلمت بگذرم بغیر ازان خدای عزوجل گوید ای فرشتگان من نظر کنید به بنده من بتحقیق که خلوت کرفته برای من دردل شب تاریک
بطی الکثیب گمان میکند که لهو ولعب میکند وی غافلان خفته اند گواه باشید که من بتحقیق که امرزیدم اورا المولف

دلا ازخار تاریک چشم سرکن آه بسیارها ‌ ‌ که بی خلوت دریغا چون ظلمت شبها ‌ ‌ بهنگام نوان دیدن رخ گلگام سحرها
گشاده دیده درحالت فتح ابواب مطلبها ‌ ‌ نموشب تراب خار فیض بیداری ‌ ‌ نخواهد دادبند چشم من زیبای دلبرها
مس قرص قمر ازدی زر خورشید میکردد ‌ ‌ چه اکسیرای سیه روی مهرات درظلمت شبها ‌ ‌ زفاریرک غفلت چشم تا برکرم
توانی دید فکر مرک خود خواندن برای تنها ‌ ‌ برهوشمندان پیدا ودلی طی هرات که آدمیرا جهته نهیه سفران جهان وتحصیل
سعادات حاصل واز غیر ان بیخبر وخدمه زندگانی نیست ونصف ان روزاست که باید دران کارهای دنیا وآخرت صالح
وبسرانجام ضروری خویش بردازد وچنانچه بیستی آدمی برآنچه محتاج دارد که بعضی امور ناچار وللاصلاح است چون فروخت
وخرید وداد وستد ونظم ونسق ونکح وتخسم وزراعت تجارت وبیس لوازم آشنائی وبابیران ودوستان رسیدن باحوال

در بیرون و خانه زود و خورد با متعلقان و بنای ایشان و امثال اینها و دست روزگار همین قدر بشد که امثال این امور دران
صورت تواند بست درین قسم مطالب دران بر حصول تواند پیوست و قدر بهیچ فاضل آید که دران با دای فرایض
و توابع ان قیام تواند نمود و نصف دیگران آنست که بعضی ازان نیز بخوردن و خفتن و آسایش میگذرانند و بتحصیل قوت
بدن و دماغ صرف میکردند با آن وقتست که مرد صاحب دل و بیدار بچراغ هدایت طریق رستگاری خود دران تواند
یافت و زبان بجز دانگ ر عذر تقصیرات خود خاسته نا بدیده از قوم جرایم و آثام خود نشوازد صحیفه اعمال
شب هرگاه ازین نمط صرف خواب و تن پروری شود دیگر وقتی برای چه مانده که بخواب ماند و روز آخر که صبح اجل
دمد فرصت برای کی سفر نا کرده مرگ از دست رفته خجالت و حسرت بر سر نخواهد افتاد
روز شب عمر تو با صد شتاب میگذرد و ان بخبر و دران بخواب و روز چنان میگذرد بوی چنین که نوری آماده روز پسین
و جمعی که در جمله آگاهی و تن پروری و دوری دارند و گاهی ما در ادراک این سعادت کردن از اوکنده نفس آزاده
ازرا بر روح خاطر میگذارند اگرانی است که بفرمان کار فرما هر شب اجل قبض هر شب سوی تو بیکی میاندازند
و تب خبر و تسویف بنهای عزیز و اوقات شریف بکار از دست داده بالکلیه دری بازند یکبار نفس کافر
دست و پا نادست کاری دارد نوا مای خود گرا دست و پا بهر جهاری کوشند یکبار از عالم دود قفس اختصار که مرغ
روحش در کوچکه جسم زار روانه بود و شعله حیاتش مانند شمع سحرگاهی هر لحظه دیده شعوری بست و میگشود
زان پیشتر که بیش نوای هوش فرا بندم مکنست که ما ما تسفی علی داود الاخوان والعموم والخطایا
والذنوب والثما ما تسفی علی لیلة نملتها و یوم انظر به و ساعة غفلت فیها عن ذکر الله تعالی
تاسف و حسرتی دارم نه بر دنیاست که سرای اندوه و غم و جای کناه و ذنوب فرمانی خداوند عالمست چه جنبی جانی
که قابل تغیر و دل دانشی نیست بلکه تاسف و حسرت ازین است مرگ بی که دران خفته ام و روزی که دران روزه
گرفته ام و ساعتی که دران از ذکر خدای غافل گشته ام کل ذلک بهتر از دلی که نباشد شاهد مرگ خوشتر ز حیاتی
که رود بی یاد تست چون می قلی دلا بر فوق بهتا تاسف خورد که مملکت و سلطان بهانه اند که از سر سوز ریزد
خداوندی همان را از خود خشنود سازد و بوسیله کمند آه و ناله که از ته دل خیزد و خود را به بهشت رضای
حق اندازد آورده اند که روز قیامت شخصی را بعرصه محشر آورند چون نگاه باحوال خود کند نظر تامل افگند

عمر نه پندد در میزان اعتبار روزنی داشته باشد ندارد که ای فلان بهیئت در آی گوید یارب من عمل بکدام
که با نی شبه این باشم حقیقت فرماید که بیش ازین بها بیدار شدی ورنه بهلو بر بهلو کردیدی و کلمهٔ الله بر زبان راندی
و بار بخواب رفتی و این همه فراموش کنون و چون بر فرض فراموش و خواب روا نیست این همه فراموش نخواهم و این کرامت خوابی ان
عملست و هرکاه این مقدار عمل بهانه وصول رحمت و وسیلهٔ دخول جنت نتواند کردید تامل کن که بتوی خواب و تن
آسائی چه سعادتهای ان جهانی از کیسهٔ آدم غافل مبدود نقش که رشته کوهر بهانهٔ چندین ذکر و تسبیح میتواند شد چون
همه بیهوده و تلفیف حواس مسکرد و تلفیف بنان کنج ایمانی مرو ابدال بخواب ؛ مصحف و حق خفته و ملک باطل بخواب ؛
باکران باری در اینی تن پای لنگر غفلت ؛ رفته ای لاشهٔ جان در میان کل بخواب ؛ در شمر بتی که می باید بجان انباشت کی ؛
کشته ای تخل کرا داد اینقدر مایل بخواب ؛ نیم عمر ارسد عمر تو در اری کان ؛ میکنی اینهم ازین بر دری رانی بخواب ؛
هر کفه اعتباری چو آب زنده کیست ؛ حیف بر چشمه اینکه تو طل بخواب ؛ این چنین کافتاده در راه بیک پهلو خوشت
سودی میدارد که نیز تو اهل بخواب ؛ خیز و خاطر بلهو واعظ تو اند شد بدل ؛ نقد عمری بدل را چند دهی عاقل بخواب
شرم باد آدمی سو که با این اعتلا و شان و امتیاز از سایر انواع حیوان که بدرس سجده ملایکه بهم و بر سر بر شرف انی جاعل
فی الارض سلطانی فرمان فرمائی نموده خلقت خلقش بطراز و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مزین آمد
و منشور کرامتش بر قسم و لقد کرمنا بنی آدم معنون ارض و سما و رام معیت و یدالله کارکنان شد و وحش و طیر بر برخوان
همتی او طفیلان باین همه عز و شرف که او را داده اند در هر بیداری و مست خیزی از خودش کمتر باشد که هر شب
با نه میدارد و کاه میشود و این در دهر کز از او فوت نمیشود ؛ ای کشته فیض تست بخوابی خورسند ؛ جان کرده زیر دین
تن را در بند ؛ شرمت باد از خودش کو را همه شب ؛ تسبیح تلاوت نفیر خاب بلند ؛ برخیز بت ای های اوج آوات ؛
یک بهوای عشق جانان پرواز ؛ تا کی خوابی چو مکیان ای ناکه ؛ کم نیستی از خودش سخر دشنبال ؛
خوش انکه بنیم شکفته بانی همه شب ؛ وز خون جکر بنفشه بانی همه شب ؛ شرمت باد از خودش لی طاریحان ؛
کو میدار تو خفته بانی همه شب ؛ و از جمله تصلحیکه مدبر امور راحت بشانه خودشان بد بکوشه که ای حوانان
فراش راحت و از ایشان دست بتن شرای غفلت از نهاد ایشان هست رکشته عمر تندارک احوال نمانیه
و خودش و ارباب بهای زار بعبر رضای کرده ؛ پرداخته مانند خودشان زر حسرت فوت عمر و تبع تاسف بهم سانیه

پس آن لا با نمعنف آنچه در خبر بمخاطب امیرالمؤمنین مروی است که خودش در فریاد میکوید اذکرالله یا غافلین
یعنی ذکرالله علی را یاد نمایید ای غافلان و در رشید هراد هری هو که سبحان الذی اسری اصم در خبر است که فرمود
شب معراج در آسمان چهارم خودش دیدم سفید و از چشمهای آن در با فوق سرخ دریاهای آن از زر بر جلد سبز
نذر میکرد که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابی طالب امیرالمؤمنین ولی الله فاطمه الزهراء و ولدها الحسن الحسین
صفوة الله یا غافلین اذکر الله علی بعضهم لبعض الله یعنی نیست معبودی برحق بکر الله محمد رسول الله فرستاده خدا است
علی ابی طالب که امیر مؤمنان است ولی او دوست خدا است فاطمه و فرزندان او حسن و حسین و برگزیدگان
خدا ایند ای غافلان ذکر کنید خدا را تعالی را فرشته ایست در کنار بر شریف فقیه از حضرت ابو جعفر منقول
انچه حاصل مضمون آن اینست که بدرستیکه خدا را تعالی را فرشته ایست بصورت خروس سفید سرش در زیر
عرش و پای آن در قعر زمین هفتم و او را بالی در مشرق و بالی در مغرب خروسان فریاد میکنند وقتی
که او فریاد کند پس چون فریاد کند گوید سبحان الله سبحان الله العظیم الذی لیس کمثله شئ لی صدای آن
در جواب او گوید لا یحلف بی کاذبا من عرف ما یقول یعنی قسم نمیخورد بمن بدروغ کسی که شناسد
و داند انچه تو میگوئی و نیز در فقیه از حضرت صادق ع است که چون بانگ خروس شنیدی پس بگو
سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبقت رحمتک غضبک لا الا انت سبحانک
بحمدک ظلمت نفسی فاغفره انه لا یغفر الذنوب الا انت ترک این عبارت
شریفه را بر چند وجه ممکن و از آن جمله دو وجه است که سبوح خبر مبتدای محذوف قدوس و رب الملائکه
هر یک خبر بعد از خبر باشد و بنا بر این معنی آن است که تو منزهی و مقدسی خداوند فرشتگان و روح
یا نکه رب سبوح و قدوس یعنی منزهی و مقدسی ای خداوند فرشتگان و روح سبقی گرفته رحمت
تو غضب تو را یعنی رحمت که چندانکه رحمت و آمرزش تو کنهی بیش دارد غضب تو کنهی بیش
مر تو منزه و پاک میدانم تا بد کردم و ستم بر خود نمودم پس بیامرزی مرا که بدرستی که نمی آمرزد
گناهان را مگر تو و هم در فقیه مذکور است که کریمه والطیر صافات کل قد علم صلوته و تسبیحه

که در سورهٔ مبارکه نوراست مروی است که در خردس نزول فرمود قبل از آن این است که الم تر ان الله یسبح له من
فی السموات والارض والطیر صاف معنی قول مفسرین آنکه آیا ندیدی و ندانستی آنکه خدای تعالی تسبیح میکوید و پاکی یاد
میکند او را هر که در آسمانها و زمین بزبان حال و مرغان نیز تسبیح میخوانند او را در حالتی که بال کشاده و صف
کشیده اند هر یکی از اهل آسمان و زمین با مرغان یا مجموع بتحقیق دانسته تسبیح او را و از جمله خردان عامه طیور نیز دانسته
و بعضی دوم سجده کنان چنانکه ثابت شده نیز مراد گفته و هر یکی از این و زمزمهٔ تسبیح و تهلیل دلکش آدمی عقل شعار را بسیار
می پروری کرفتار است که بلای یک چشم خاری در عالم قبض میداری سپاه چشم میشود و جهانیان فضل و ثواب میکند
می آساید و خار میخورد تسبیح الله اکبر بدرد عشق دختر کان دلش خسته یا به منبر پسرکان پای خاطر شکسته باشد
که از آن پیچ بیتی مخلوق نالهٔ عبرتی در پس دیوار صفای دل در خزیده و سپاه از یاران آن و نالان کریان در آمال
خلائق سوزان و بریان پیشه و شوریده و از راز درون آن است پیشوا نیشه منجر شده دیکر از جمله
مسنونات و آداب وقت خاص بلند خواندن سورهٔ تبارک بفضل مولا الله صدر است و در کتاب نوح تسبیح صدوق رحمة الله
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول که من قرء قل هو الله احد با خذ من جعه غفر الله عز و جل
له ذنوب خمسین سنة حاصل معنی آنکه هر کس خواند سورهٔ قل هو الله احد سوکند قسم که جا بکیرد در خانه
خود آمرزش خدای عز و جل پنجاه سال کناهان پنجاه ساله او سود در کتاب شریف کافی از همان جناب صلی
الله علیه و آله و سلم چنین نقل نموده که من قرء قل هو الله احد مائة مرة جیئ یا خذ ذنوب خمسین
یعنی هر که قرأت کند قل هو الله احد صد بار در وقتی که جا بکیرد در خانه خود آمرزش خدای عز و جل پنجاه سال
پنجاه ساله را دیکر از آن جمله قرأت سورهٔ حمد است در کافی از امام همام والا مقام حضرت ابی عبد الله
ماثور است که من قرء اذا جاء و اذی الی فراشه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد کتب الله له
عز و جل براءة من الشرک مخفی نیکه هر کس خواند در وقتی که بخانه خواب خفتن رفته و آماده شود قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد را نویسد خدای عز و جل برای او برائتی از شرک بنویسد که او از شرک تبرا و منزه است و همین مضمون با تفسیر
مذکور است دیکر از آن جمله خواندن سورهٔ مبارکه الهکم التکاثر است در کافی از حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم من

من قرء الهكم التكاثر عند النوم وفي قتنة القبر يغفر له وكه هركه فراوش كند سورة الهكم التكاثر بود در وقت خواب كفاية
در شتة شود از فتنة قبر مراد ازان سوال ملكين و عذاب قبر است چنانكه در صحيح از حنيل نقل نموده كه الفتن
الاحراف قال الله تعالى يوم هم على النار يفتنون و مكرر ازان جمله قراءة آية الكرسي در كافي از حضرت
ابي الحسن ع منقول است كه من قرء اية الكرسي عند منامه لم يحف الغالج ان لا تعالى و نيز در كافي از امام همام ابي عبد الله ع ماثور است
كه آيا خبر ندادم شما را در آنچه رسول خدا ص مي گفت چون كسي به خواب برود و ما دارد سكرفت راوي گويد
سر برآوردم و گفت راضي شدم از خدا و رسول خدا در كافي از داود بن فرقد از پدرش روايت نموده كه سجاب
ابن عبد الله از ما درخواست كرد كه ما از حضرت ابي عبد الله ع درخواست نايم گفت بگو و آن حضرت
كه شبها زنه در خواب نيرنند ما كه علاج آن چيست بعد از عرض آن حضرت فرمود بگو بر سبحة بساز
و تكبير كن خداي را سي و چهار تكبير و تسبيح كن خداي را سي و سه بار حمد كن خداي را و بگوي لا اله الا الله وحده
لا شريك له الملك و له الحمد يحيي و يميت و يحيي بيده الخير و له اختلاف الليل و النهار و هو
و هو على كل شئ قدير ده بار مخفر نايند كه تسبيح زهراء ع چنانكه در وقت خواب مستحب است و اخبار وارد
دران باب آن شاء الله مذكور خواهد شد و ليكن كيفيت آن در اخبار مختلف است در بعض تسبيح فاطمه است
چنانكه در تهذيب از حمران بن اعين روايت است كه گفت من با پدرم بمجلس حضرت ابي عبد الله عليه السلام
در آمديم پدرم سوال كرد آن حضرت از تسبيح زهراء آن حضرت گفت الله اكبر تا سي و چهار بار
بعد از آن گفت الحمد لله تا رسيد عدد مجموع نود و هفت بعد از آن گفت سبحان الله تا رسيد بصد
بيشتر و انچه درست خواهد رسيد كه در فقهاي اماميه رحمهم الله تسبيح صدوق و والد ماجد شيخ ابن بابويه
و ابن جنيد بر طبق ظاهر دو حديث اول تسبيح را بگنيد مقدم باشد تا آنكه احاديث طرق ظاهر و باقي باشد
و نزد فقها مردود است از اين جهة خلاف اجماع مركب چه فريقين هر دو متفقند كه تسبيح حضرت زهراء
عليها السلام در هر وقت بر يك كيفيت است و قايل بتفرقه معلوم نيست لا جرم اجماع چنين كه از جهة آن دست
از ظاهر اخبار بايد داشت و مثل اتفاق امتي اخبار شده و شنيدي ديگر از خارج مدار نشته باشد محل تامل

چه اصحاب حدیث که جمعه و فقها در چنین مقام اصطلاح کرده میگویند کیست ظ هرنه اجنبیست که دخول معصوم در آن معلوم
نباشد بلکه عبارت از آنست که از فقها کسی معلوم نیست که مرخلاف این رفته باشد و قطع نظر از اینمرات احتمال
مذکور وقتی متفهم است که در جمیع روایاتی که بخصوص وقت خواب وارد گشته تسبیح برتحمید مقدم باشد و لیکن چنین نیست
بلکه در بعضی از آن تحمید مقدم مذکور است چنانکه در کتاب دعای کافی در باب دعاء عند النوم از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که فرمود که تسبیح فاطمه علیها السلام اذا اخذت مضجعک فکبر الله اربعا و ثلاثین واحدة و سبح ثلاثا و ثلاثین
و تحمده ثلثا و ثلاثین و قرء آیة الکرسی و المعوذتین و عشر آیات من اول الصافات و عشرا من آخرها
پس احتمال مذکور در اخراج زینب از ظاهر متوجه نیست و لیکن احتمال دیگر هست که باخراج هیچ کدام از ظاهر محتاج نیست و آن این است که تقدیم و تاخیر هریک از تسبیح و تحمید در این هر دو وقت بحسب چیزی باشد که هر کدام که خواهد مقدم و مؤخر داشته تواند داشت و بجهة این وسعت در بعضی روایات این و در بعضی آن مقدم مذکور شده باشد
و لیکن این احتمال نیز خلاف اتفاق فقهاست بعلتی که مذکور شد و لا بطریقه اخبار بنا بر حدیث مشهور باینها
اخذت من باب التسلیم و سعیک بر ظاهر هریک از این دو چیز عمل میتوان نمود و هریک از تسبیح و تحمید را خواه در وقت
خواب و خواه در تعقیب مؤخره مقدم میتوانه داشت دیگر از جمله مستحبات وقت خواب تحمید لیست که در کافی از حضرت
صادق ع منقولست که من قال یا خذ مضجعه ثلث مرات الحمد لله الذی علی فقهر و الحمد لله الذی ملک فقدر
و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کل شیء مقتدر خرج من الذنوب کهیئة ولدته امه
حاصل معنی اینکه هرکه گوید در وقتی که بستر خود در جایگاه خود سه بار الحمد لله الذی تا آخر بیرون رود از گناهان مانند
ان حالتی که مادر او را زاییده باشد و محصل مضمون تحمید اینکه سپاس انکسی را که شان او پس تعلق شان بر همه عالم دارد سپاس انکسی
که علم او بباطن هر چیز راه دارد پس دانا و آگاهست بر هر پوشیده پنهان و سپاس انکسی را که مالک و خداوند هر چیز است پس
بر همه قدرت دارد اگر قدر بشناسید دال بر این معنی است که تقدیر همه چیز او کند و سپاس انکسی را که زنده میکند مرده گان را و او
بر همه چیز بسیار توانا است و این حدیث در فقیه نیز مذکور است اما بجای کهیئة یوم است دیگر از آن جمله بعوذتین که در فقیه
از حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر الصادق ع بتواتر است که لا یدع الرجل ان یقول عند منامه اعیذ نفسی
و ذریتی و اهل بیتی بکلمات الله التامات من کل شیطان و هامة و من کل عین لامة فذلک الذی تعوذ به جبرئیل ع الحسن و الحسین ع

محض معنی

مخلص معنی آنکه باید و آنکه از دفون نکند آنکس در وقت خواب آنکه گوید بناه می گیرم خود را و اولاد خود را و اهل خانه خود را بکلمات
خدای تعالی که تمام است از هر شیطانی و جانوری و گزنده و از شر هر چشم بدی آنی تعویذ را باید بخواند که این آنست که تعویذ کرده است
بن جبرئیل ع و حضرت امام حسن و امام حسین ع و مراد از کلمات آنهی ممکنست قرآن باشد چنانکه در کریمه و تمت کلمة ربک
صدقا و عدلا که در سوره مبارکه انعام است گفته اند و دیگر از آن جمله دعائیست که در فقیه از حضرت ابی جعفر ع مروی
که چون آنکس بهلوی راست بر بستر گذارد و باید که بگوید بسم الله اللهم انی اسئلک بحق محمد و آل محمد ان تصلی علی
محمد و آل محمد و ان تجعلنی النور فی بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة من
کل سوء فی نفسی و السعة فی رزقی و الطول فی عمری و الشکر لک ابدا حند صه مضمون آنکه خداوندا بدرستیکه
من در خواب میکنم از تو بحق محمد و آل محمد اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد آنکه گردانی وجاد هی روشنائی را در چشم من و نقش را
در دل من و اخلاص را در عمل من و سلامتی را در نفس من و وسعت در رزق من و دراز گردانی عمر من و شکر گذاری ترا همیشه
حند آنکه زنده و پاینده داری مرا بحق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم

تمت الکتاب الشریف المشهور بابواب الجنان بعون الله الملک المنان

شب یوم شنبه هفتم شهر ذی حجة الحرام در دار الطبعه طهران حرسها الله

در خدمت لطفعلی بیک دران وقت سمت تحریر و ترسیل یافته امید

که هر که از شیعیان علی ابی طالب بنظر شریف شان برین خطا رفته افتد

و مطالعه آن مشتمل بر خطائی یا سهوی بنظر شان ظاهر

گردد قلم عفو بران کشیده و این رو سیاه را بدعای خیر

یاد نماید حرره العبد الاقل الاحقر الفقیر

المکنی میرزا آقا بن المرحوم محمد باقر الخویی

اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع المؤمنین

و المؤمنات

صلی الله علی محمد و آله

الطاهرین

انه خطا رفته را بصحت نویسد

انه خطا رفته را بصحت نویسد

خطا و نسیان از بنده است

خطا و نسیان از بنده است

خطا رفته را بصحت نویسد

خطا رفته را بصحت نویسد

ارزم و الله اعلم بالصواب

ارزم و الله اعلم بالصواب

۱۲۲۳

الف و ثلثمائة و اربع عشرون

در فروزدج نصرت از اعداد گرایست

Restauration D. Des Fontaines
Avril 2004 646 €

GretagMacbeth™ ColorChecker Color Rendition Chart